



رشید جلیا مرد فراموش
شده

در نمایشگاه هنری هفته گذشت

دو هنرمند پیرامون هنر صحبت نمودند

۴۱-

انتخاب دختران برگزیده سال در هتل
شد پنج دختر بحیث دختران برگزیده انتخاب
و معرفی شدند

Ketabton.com

حمید اعتمادی

هنرمندی که میگوید اصلا
سازمان سازاست بسیاری
از سرایند گان ما شعرا
نادرست میخوانند که این



بزرگترین تشنگی هارا
فرومی نشاند

کوکاکولا وفانتای
ساخت افغانستان



CAM
CORPORATION

شرکت سهامی تبرید و آب سرد افغانیستا، در سطح تولیدات ملی



شماره ۴۰

کسینجر و لید کتو در جستجوی فارمونی برای حل مسئله ویتنام

محافل سیاسی واشنگتن در مورد اکرآت سری لیدکتو و کسینجر هفته گذشته در پاریس از سر گرفته شد خوش بینی نشان می دهند و عقیده دارند که این دور مذاکرات آنها انفاذ متارکه را در ویتنام نزدیک تر خواهد ساخت.

هنری کسینجر مشاور رئیس جمهور نکسن قبلا در نتیجه يك سلسله مذاکرات با نمایندگان ویتنام شمالی روی يك پیمان ده فقره به توافق رسید، پیمانی که قبل از تصویب از طرف امریکا بر آن خط بطلان کشیده شد و در جریان مذاکرات فعلی طرفین می کوشند از سر و روی آن بحث نمایند.

اینکه امریکا نتوانست موافقت نامه حاصله را با هانوی امضاء کند نتیجه مخالفت ویتنام جنوبی با متن آن بود، در این پیمان در باره عقب رفتن قوای ویتنام شمالی از جنوب تذکری داده نشده صرف یکنوع تفاهم شفاهی حاصل شده بود که عده ای از این قوا به ویتنام

شمالی فرا خوانده شوند، در این صورت ادعای ویتنام شمالی تأیید شده بود که اصلا قوای آن در ویتنام جنوبی وجود ندارد در حالیکه ویتنام جنوبی اصرار دارد هانوی طور تنبی تعهد نماید که تمام قوای خود را از جنوب عقب کشد.

چنین معلوم میشود که یکی از مباحثات کنونی کسینجر با لید کتو پیدا کردن فارمولی است در زمینه که طرف قبول سیگون و هانوی باشد، آنها همچنان روی این مطالبه ویتنام جنوبی مذاکره میکنند که منطقه غیر نظامی با یس احیا شود، چنین فهمیده شده که این سوال مهم حل گردیده و منطقه غیر نظامی به حیث يك ساحه عایق بین دو ویتنام حفظ خواهد شد.

یکی از موضوعات دیگری که امریکا و ویتنام شمالی باید برای آن راه حلی بیابند این است که آیا ایجاب می کند حکومت سیگون تمام محبوسین سیاسی ویتکانگ هارارها بسازد؟ شاید برای این مسئله هم راه

حل پیدا شود زیرا امریکا ما یل است اسیران جنگی آن کشور از ویتنام شمالی هر چه زود تر رها شوند و هانوی در برابر این اقدام از امریکا امتیازی نخواهد گرفت و از طریق امریکا بر سیگون فشار خواهد آورد که اسیران ویتکانگ را رها سازد اما مشکل اینجا است که رهائتی محبوسین محبوسین سیاسی ویتکانگ برای رئیس جمهور وانتیو درد سری ایجاد خواهد کرد و مو قفوی را بین مردم ویتنام جنوبی متزلزل خواهد ساخت.

روی همین اختلافات اساسی و يك سلسله اعتراضات دیگر بود که وانتیو رئیس جمهور ویتنام جنوبی چندی قبل فودک نماینده مخصوص خود را نزد ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا فرستاد.

چنین فهمیده شده که رئیس جمهور نکسن و کسینجر این توافق را معقول دانسته و از طریق فودک وانتیورا تشویق کردند تا آن را بپذیرد، به عقیده آنها این پیمان چانس خوبی را برای رژیم فعلی سیگون میسر می سازد که بتواند در مقابل فشار ویتنام شمالی ایستادگی کند اما وانتیو که بقای سیاسی خود را در معرض خطر دیده تاکنون به شرایطش در مورد پیمان واشنگتن، هانوی اصرار دارد.

چنین فهمیده شده که ریچارد نکسن حتی ملاقات با وانتیو را قبل از حصول موافقت نامه رد کرده و برای حکومت سیگون اخطار داده شده که اگر به مخالفت خود ادامه بدهد شاید کانگرس امریکا دیگر کمک های آن کشور را به ویتنام جنوبی تصویب نکند.

واشنگتن چنین احساس میکند

که تقاضای افکار عامه جهان برای توقف خون ریزی در ویتنام آن قدر زیاد است که تیوبیش از این در برابر آن مقاومت نخواهد توانست و تن به مصالحه خواهد داد.

در صورتیکه وی و همکارانش مصالحه را قبول نمایند باید جنگ را ادامه دهند اما پیکار چندین ساله در ویتنام نشان داده که از راه نظامی هیچ شکل حل شده نمی تواند و آیا ویتنام جنوبی آنهم در صورتیکه کمک های مالی و حمایت

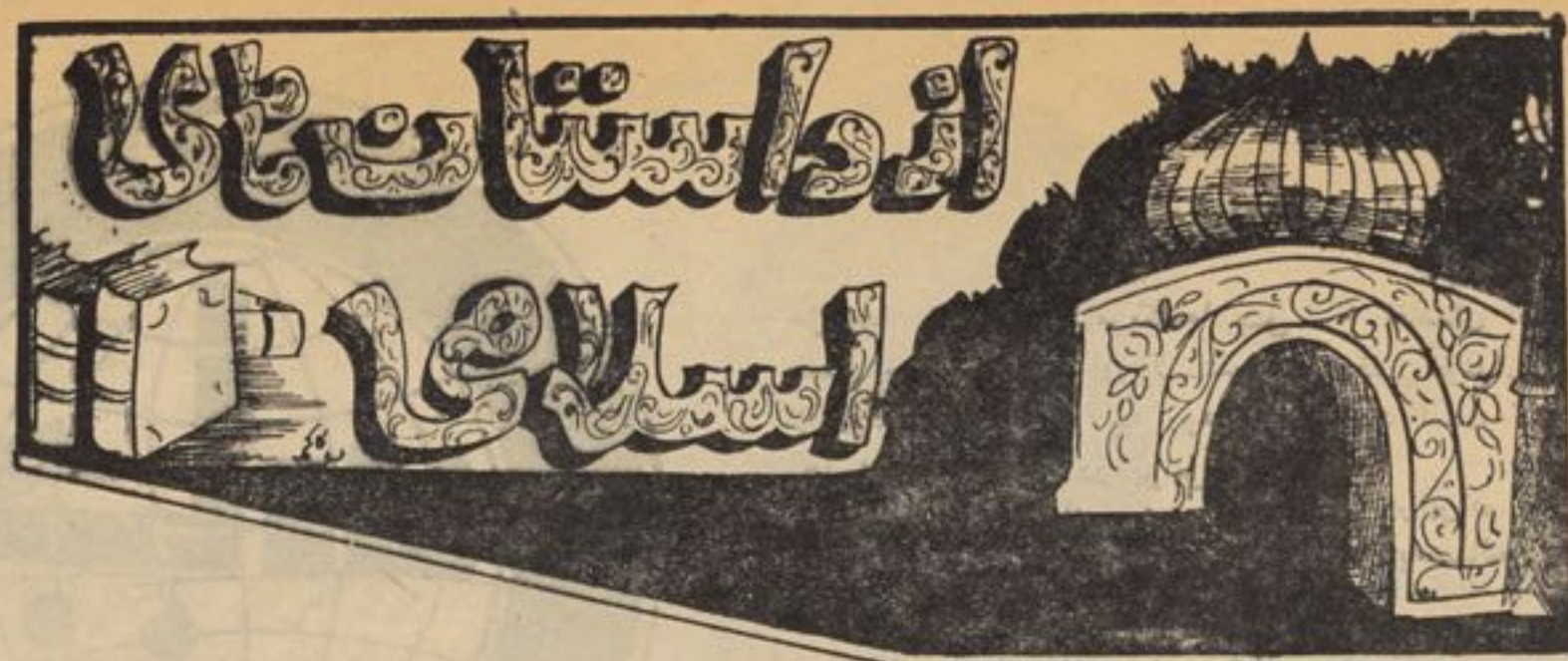
هوایی امریکا از آن سلب شود قدرت مقاومت را در برابر نیروی ویتکانگ و قوای ویتنام شمالی خواهد داشت؟

گرچه از خلال بیانیه های وانتیو چنین معلوم میشود که هنوز هم می کوشد توافق واشنگتن و هانوی را برهم زند اما به عقیده بسیاری از سیاستمداران این تلاشهای وی به جایی نخواهد رسید و جزا امیدی نمری نخواهد داشت.

آنها می گویند اکنون وقت متارکه و برقراری صلح در ویتنام فرا رسیده و ویتنام جنوبی به شخص ضرورت دارد که مبارزه را در جهت سیاسی نیکو بدارد و بتواند ویتنام جنوبی را بعد از انفاذ متارکه اداره نماید.

باز هم شاید به امریکا ارتباط نباشد که به تیو در آینده فشار خواهد آورد که توافق بین واشنگتن

و هانوی را بپذیرد و یا اینکه به وی همچنان موقع خواهد داد با چنین اعتراضات و مخالفت جنگ و خون ریزی را در ویتنام ادامه دهد.



محمد حسین نهضت

پیوسته به گذشته

رہز پیروزی اسلام

و علل سقوط مسلمین

و به اتفاق اهل تحقیق این کار مشکل را به آسانی انجام داد. از جمله مستشرقینی که به این موفقیت اسلام اعتراف کرده یکی گوستاو لوبون فرانسوی است اومی گوید اسلام افتخارات فردی و امتیاز است نژاد ی را ملغی کرد و بایل متهاجم عرب را که از هر جهت تفکر و تفاهم اجتماعی را از دست داده بودند و دایم در جدال و قتال می زیستند تحت کلمه واحد جمع کرد و دلہای این ها را با رشته قانون و تعلیمات عالی دینی بهم پیوند داد و این رشته اتصال به حدی متین و محکم است که اگر مسلمانان به آن متمسک شوند بہر زبانی که سخن بگویند و از هر نژادی که باشند و بہر مکانی زندگی کنند نسبت بہ یک دیگر اجنبی نیستند مثلاً یک نفر مسلمان چینی برای اینکه مسلمان است در تمام کشور های اسلامی همان حق را دارد کہ یک تن عرب بومی در کشورش را است.

یکی از این مستشرقین بہ نام (سرتوماس دارنولد) است او و قتی در باره علل پیشرفت سریع اسلام و پیروز یسای مسلمانان بہر حکومت مقتدر ساسانی تماس می گیرد می نویسد اسلام با تبعیضات زبانی و نژادی مخالفت کرد و این دین سادہ و سہلہ بہ مردم مساوات کامل داد و قانون را بلا استثنا در بارہ همه جاری ساخت.

باقیدار
ژوندون

او نوشته است اسلام این مبارزه را علیہ اختلافات طبقاتی بہ شدت تمام آغاز کرد و باکمال موفقیت بہ انجام رسانید شیخ محمد مدعیدم مفتی اسبق مصر میگوید اختلافات بشر بر دو قسم است یکی طبیعی است و آن امری است لازمی و خارج از قدرت ما فعل و ترک آن برای ما تکلیف ما لایطاق است هیچ قدرت بشری نمی تواند مساواتی ایجاد کند کہ تمام مردم یک نوع فکر کنند یک حقیقت را درک نمایند در برادر از یک پدر و مادر اند شاگرد یک مدرسه و یک معلم پرورده یک محیط اما در فکر متضاد دارند و در یک سطح و سوبہ نیستند این اختلاف طبیعی است و بدون آن نظم اجتماع مختل و جامعہ فلج است هر کہ در مقام رفع این اختلاف بر آید ناکام و ناموفق است ممکن نیست همه مردم بو علی سینا یا انشتاین شوند اگر همه بو علی سینا شوند نظم جامعہ برہم خورده است اما قسم دیگر اختلافاتی است کہ ادیان برای مبارزه با آن آمدہ و منشأ این اختلافات تفوق طلبی ها و طغیان هوای نفس است کہ آدمیرا چون دیوی بہ جان یکدیگر می اندازد تا حقوق یکدیگر را پامال کنند آتش جنگ بفرزند و جهانی را بہ این آتش بسوزند.

پس اسلام آمدہ تا ریشہ این اختلافات را در آورد و مساوات و برادری و برابری را تحقق بخشد

باری در مکتب اسلام این عوامل بلاک و میزان و جدت و سعادت نیست بلکه هر وقت خطری متوجہ امنیت و سعادت مردم شدہ است از این ناحیہ بودہ.

اسلام در قدم اول با مطلق تبعیض و امتیازات موهوم علما و عملا اعلام مخالفت داد و زنجیر سنگین طبقاتی را از دست و پای بشر باز کرد و آنها را در فضای وسیع حریت و مساوات پرواز داد و این قولی است کہ ہمہ متفق بر آنند یکی از مورخان اروپا می گوید در زمان جاهلیت در اثر تعصبات قبیلولی نزاع و پیکار دائمی راحت و امنیت قبائل عرب را تهدید می کرد تمام قوای اعراب درین جنگهای داخلی مصروف می شدو زیانہائی ازین را بہ آنها عاید می شد کہ جبراً ن آن آسان نبود.

دو قبیلہ اوس و خزرج بر سر همین تعصبات قبیلولی دوازده سال تمام باہم جنگیدند تا آنکہ اسلام آمد و با از بین بردن تعصبات و تفاخرات موهوم این مردم نادان را کہ در شدید ترین حالت کفر و نفاق بودند بہ صلح و سلم و سازش دعوت کرد در کمترین فرصتی عقل آنها را بہ سلاح علم و روح ایشان را بہ نیروی تقوی تقویت داد و آنها را متنبہ ساخت کہ این برادر کشی ها و جنگ و نزاع داخلی جز اینکه خودشان را از بین ببرد نتیجہ ای ندارد.

در مکتب اسلام نژاد، جنسیت زبان قوم و قبیلہ و مرام های سیاسی و منافع اقتصادی برآی ایجا دیک جامعہ قوی مرفہ و بہم پیوستہ و احکام روابط ذات البینی و تفاهم بین المللی کافی نیست تجربہ نشان دادہ است کہ این ها نتوانستہ اند از نزاع و اختلافات بشر بکاهند، حقوق ہمہ مردم جهان را عادلانہ حفظ کنند دلہارا با رشته الفت و مودت بہم پیوند دهند و بہ آدمی لیاقت زندگی مدنی و اجتماعی بدهند.

تا جائیکہ تاریخ میرساند از این مسایل برای وحدت و تأمین قدرت و منفعت بشریت نہ تنها کمتر استفادہ شدہ بلکہ ہر کدام اینہا در ہر کجای دنیا و بہ ہر دور ہا و ادوار بیشتر وسیلہ تفاخر و تشاجر و ظلم و احجاف خونریزی ہا و جنگ های بین المللی قرار گرفتہ بشر از زمانہ های قدیم تا ہمین الان بہ عنوان خون نژاد و زبان با یکدیگر حالت تشاجر داشته است. اسلام نا بخردانی را کہ در این موارد تعصب می ورزند و آتش فتنہ و نفاق می افروزند سخت تقبیح کردہ و این لجابہا و عصبیت های شان را حمیت جاہلیت نامیدہ و بہ پیروان خود دستور دادہ - ازین اعمال وحشیانہ بہ دور باشند و بہ خدا پناہ برند.

اللہم انی اعوذ بک من احمیہ الجاہلیہ

مجله های دانش

شاگردان مکاتب جاپان رسم میکنند



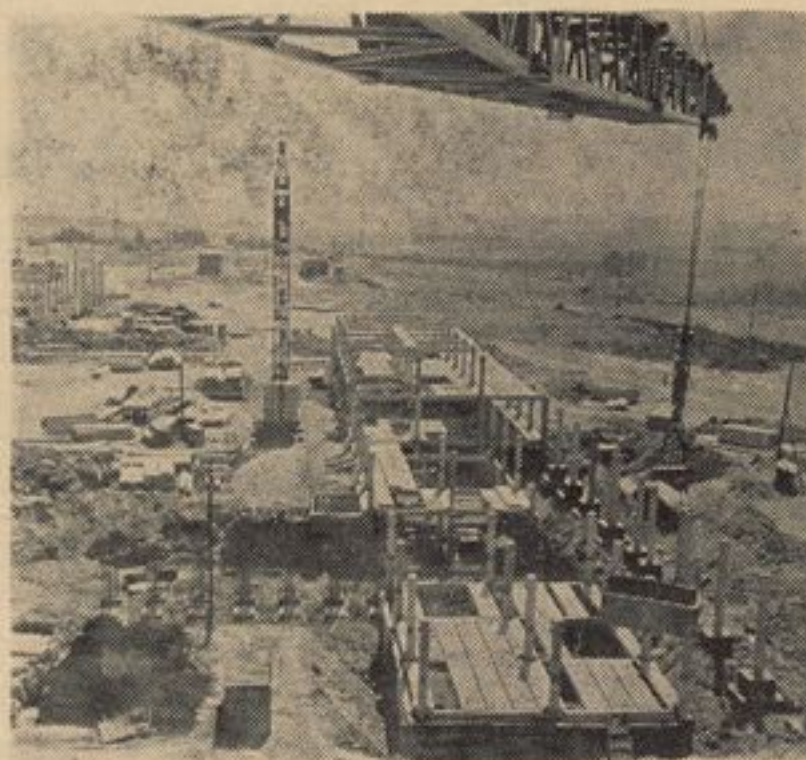
چندی قبل در سخا لین نمایشگاهی بروی علاقمندان باز شد که در آن رسم هایی از شاگردان مکاتب کشور جاپان بمعرض نمایش قرار گرفت . در هفته اول افتتاح این نمایشگاه اضافه از پنج هزار طفل ازان دیدن کردند .

رسم های این نمایشگاه را که تعداد آن به دو صد تابلو می رسید اطفال جاپانی حین مواصلت کشتی شوروی به کپتان کشتی بخشیدند تا با طقام سخا لین نمایش داده شود.



دستگاه برق اتومی

استفاده از انرژی اقوم در راه صلح و تقویه صنایع یکی از آرزو های دیرینه بشر است . امروز اکثر کشور های صنعتی و پیشرفته جهان ازین نیرو در انکشاف اقتصادی استفاد ه های شایانی می نمایند . دستگاه برق اتومی جمهوریت ارمنی شوروی که در دست ساختمان است نیز نمونه از استفاده صلح آمیز از انرژی اتموم میباشد . تولیدات ابتدائی این دستگاه اتومی هشت صد و پانزده هزار کلیوات برق در ساعت بوده دارای دو ریاکتور اتومی است این دستگاه در سال ۱۹۷۵ شروع به تولیدات خواهد نمود . مجموع تولیدات برق اتومی تا سال ۱۹۷۵ در اتحاد شوروی ۸۶ میلیون کلیوات فی ساعت خواهد رسید .



استفاده از اسفنج و ورقهای عایق در جاده ها

یخ زدگی های موسم زمستان همه ساله موجب صدمات و خسارات زیاد ی در جاده ها میگردد . متخصصین راهسازی در الما ن فدرال سر گرم مطالعه طریقه جدید در راهسازی هستند تا بتوانند این مشکل را حل سازند . باساز طریقه جدید عوض بکار بردن آستر در زیر جاده ها در يك جاده آزمایش بطول یکصد و پنجاه متر در يك منطقه کوهستانی هار تزار از ورقهای عایق اسفنجی استفاده نموده شد . ورقهای عایق مانع نفوذ آب از پائین بطرف بالا گردیده و در چهار طبقه رویهم قرار داده می شوند . بر روی این طبقات ، يك صفحه ضخامت ۳۵ سانتی متر از اسفنج قرار می دهند و سپس روی آنرا با اسفالت معمول می پوشانند . در طول جاده آزمایشی مذکور کیبل هایی قرار گرفته اند که مقدار رطوبت و درجه حرارت سطح جاده را می سنجند . این آزمایش مدت دو سال ادامه خواهد یافت و بعد نتایج حاصله زان اعلان خواهد شد . (د. آ. د)

هاشم سنجر هنرمند آماتور اصلاً معلم ادبیات دری است
خستگی های ایام رخصتی زمستانی مکاتب «وقتی معلم
بوده» بسوی هنرمند شدن کشانید.



بناغلی محمد اسحق

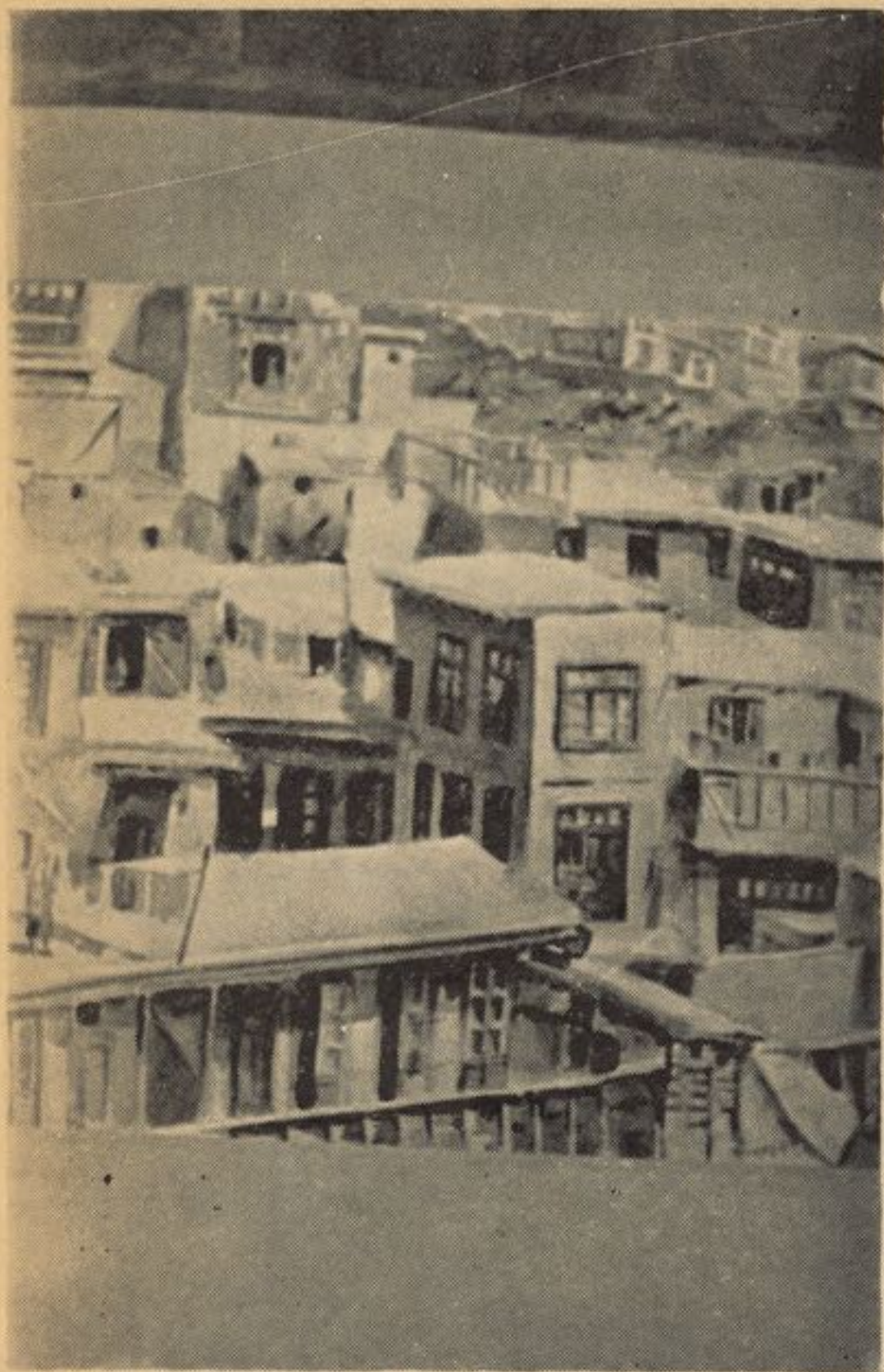
هفته گذشته نمایشگاه آثار هنری
دو هنرمند جوان بناغلی محمد اسحق
وهاشم سنجر در تالار نمایشات
گویته انستیتوت برگزار شده بود.
درین نمایشگاه شصت و یک اثر
هنری این دو نقاش افغانی بمعرض
نمایش گزارده شده بود.
اینک راپورتر ما این دو هنرمند
رابا آثار شان بشما معرفی می کند.

در نما یسگاه هنری هفته گذشته

صحبت باد و هنر هند پیراه

بناغلی محمد اسحق معلم رسامی
مکتب صنایع کابل بوده و از مدت
هشت سال است این وظیفه را در مکتب
صنایع انجام می دهد و تحصیلاتش
را در رشته رسامی و نقاشی در
جمهوریت اتحادی المان پیاپی
رسانیده است.
بناغلی سنجر رسام آماتور اصلاً
تحصیلاتش در رشته دری
از پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل
مییابد و بحیث معلم ادبیات دری
در تخنیک عالی ایفای وظیفه مینماید.
آثار هنری این دو هنرمند که
قرار گرفته خود شان زیاد تر برای
معرفی کلتور باستانی کشور و طبیعت
این سر زمین است همه دارای سوژه
محلی بوده و راستی بیانگر کلتور
عنعنات طرز لباس و زندگی مردم
ما در گذشته و حال بود تا بلووی
دختر چوپان و پرتیبت مرد کوچی
و شامگاه هرات و بز کشی از بناغلی
محمد اسحق و تا بلوهای زنسان
قالین باف، غروب دهکده زندگی
کوچی ها و دختری در کنار چشمه
اثر بناغلی سنجر، بهترین نمونه
زندگی مردم ما در چوکات عرف
و عادات و سنن افغانی و کلتور
باستانی این سر زمین تاریخی

از همه اولتر تشویق و همکاری مادی و معنوی به طبقه
هنرمند، تهیه وسایل و مساعد ساختن زمینه برای
تبارزدادن استعداد هنری، تقویه مکاتب هنری از نظر
پرسوئل فنی و سامان و لوازم، تشکیل گلیری های هنری
در مرکز و تمام ولایات کشور، مساعد ساختن زمینه
برای شناسایی و تبادل افکار بین هنرمندان مرکز
و ولایات کشور، نشر مجله ها و نشریه های اختصاصی
هنری و کرتیک ها، دایر نمودن مسابقات هنری بین
هنرمندان مرکز و ولایات و امثال آن و همچنین دایر
نمودن کنفرانس ها، سیمینارها و کورسهای آرت در
اوقات مختلف سال که هر یک ازینها برای تشویق هنر
مندان و بکار انداختن استعداد های هنری نقش ارزنده
دارد.



منظره از شهر کهنه

ما استادان هنرمند معروفی چون بهزاد و امثال آن داریم ولی خود ما که هنرمند هم هستیم غیر از نام آن با آثارش آشنایی کامل نداریم در حالیکه بیش از این سرمایه‌های معنوی ما را مردمان دیگری در موزیم‌ها و گالری‌های خویش به نمایش گزارده‌اند.

محسوب می‌گردد دو باره احیاء گردد و استعداد های از بین رفته دو باره زنده شود.

از محمد اسحق پرسیدم به نظر شما از چه باید شروع کرد تا هنر را دو باره در کشور رنگ و رونق دهدیم گفت:

از همه اولتر تشویق و همکاری مادی و معنوی به طبقه هنرمند، تهیه و سامان و لوازم تشکیل گالری‌های تبارز دادن استعداد هنری، تقویه مکاتب هنری از نظر پرسونل فنی و سامان و لوازم، تشکیل گالری‌های هنری در مرکز و تمام ولایات کشور مساعد ساختن زمینه برای شناسایی و تبادل افکار بین هنرمندان مرکز و ولایات کشور، نشر مجله ها و نشریه های اختصاصی هنری و کتب، دایر نمودن مسابقات هنری بین هنرمندان مرکز و ولایات و امثال آن همچنین دایر نمودن کنفرانس ها و سمینار ها و کورسهای آرت در اوقات مختلف سال که هر یک ازینها برای تشویق هنرمندان و بکار انداختن استعداد های هنری نقشی ارزنده دارد.

افغانستان نسبت به سالهای قبل چیست گفت:

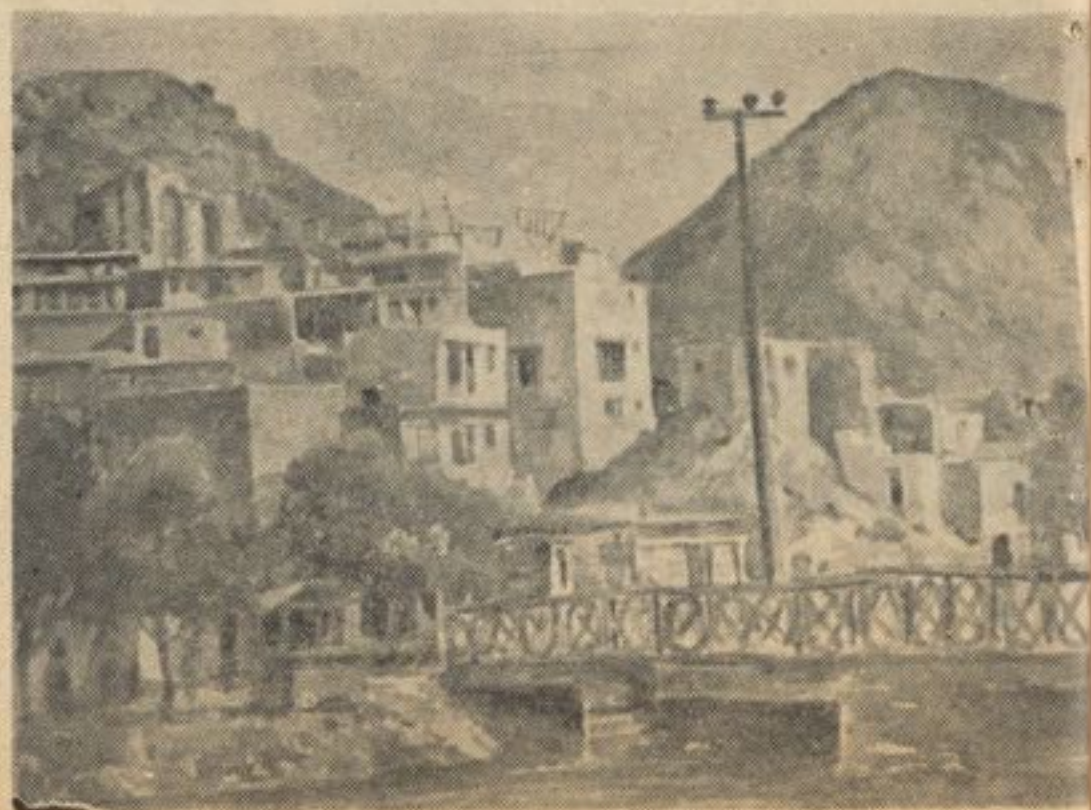
هنر با مقایسه با سالهای قبل نه تنها انکشاف نکرده بلکه یک عقب مانگی نیز در آن محسوس است باین معنی که در سابق برای تشویق

ون هنر

هنرمندان همه ساله مسابقات هنری دایر می‌شد و علاوه بر یک انجمن هنری وجود داشت اما امروز از آن اثری نیست.

وی افزود وظیفه وزارت اطلاعات و کلتور و مخصوصا ریاست ثقافت و هنر است که در تشویق هنرمندان و انکشاف هنر اقداماتی نمایند تا هنر های ظریفه که قرنهای با عث افتخار این سر زمین باستانی

درین اسنا میخواستیم چیزی دیگری از وی پرسیم مرا موقع نداده و در حالیکه از جایش کمی بلند شد بعد از لحظه تفکر گفت: اگر کسی قهر نشود می‌خواهم بگویم که همین دایر کردن نمایشگاه ما در یک موسسه خارجی و از طرف آنها بذات خود نمودار عدم توجه مقامات هنری مملکت مامیباشد. زیرا اگر یک گالری آرت و هنر های ظریفه داشته باشیم هنرمندان با کمال علاقمندی حاضر خواهد شد آثار هنری خویش را در آن به نمایش بگذارد. وی چنین به سخنان خویش ادامه داد: در هر گوشه دنیا که برویم موزیم های هنری متعددی وجود دارد که آثار هنرمندان متقدمین را از تمام جهان جمع آوری کرده و به نمایش گزارده اند. ما استادان هنرمند معروفی چون بهزاد و امثال آن داریم ولی خود ما که هنرمند هستیم غیر از نام آن بیکی از آثارش آشنایی کامل نداریم در حالیکه این سرمایه معنوی را مردمان دیگری در موزیم های هنری و گالری های خویش به نمایش گزارده اند ما امروز استادان معروفی چون بر بننا، غوث الدین، مقدس نگاه و غیره داریم که اکثر آثار هنری شانرا ولو به میلیون ها افغانی کسی خریداری نماید از دست نمی دهند و از طرفی چون کدام موزیم و گالری هنری وجود ندارد آنها آثار شانرا در نزد خود و در منزل خود حفظ نموده اند اگر این ثروت های معنوی بمعرض تماشای علاقمندان داخلی و خارجی در همین گالری های هنری که گفتم به نمایش گزارده شود واضح است که هزاران خارجی برای دیدن بقیه در صفحه ۷۹



پل گذرگاه

«حمید اعتمادی» میگوید که اصلاً
سازماناسا زاست . بسیاری از
سرایندگان ما شعرا نادریست
میخوانند که این دشنام است به
شاعر ، اهانت است به شاعر .



«...یکبار دیدم که روی ستیژ هستم.»

شنیدم که سراينده يی غير حرفه
یي از کشور مادر عرس خواجه
نظام الا و لیا که چندی پیش در دهلی
بر اقرار شده بود شرکت کرده است
این هنرمند غیر حرفه یی آقای
«حمید اعتمادی» است . خواستم
در باره این رویداد و مراسم عرس
خواجه از آقای اعتمادی سخنپایی
بشنوم . وقتی خواهش خودم را
در میان نهادم ، بیدرنگ رد شد .
آقای اعتمادی میگفت : «ملاحظاتی
و ایجابات در بین است !» اما من
اصرار کردم و سرانجام این اصرارکاری
برآمد . برای اینکه اعتمادی گفت :
«خوب ، چند نکته یی میگویم !»
و صحبت مختصر مان سر گرفت .



حمید اعتمادی

من در عرس خواجه «نظام الدین اولیا» سرا ئیدم

آقای «حمید اعتمادی» درباره عرس
خواجه گفت :

این عرس که در واقع یاد بود
خواجه نظام الا ولیاء است همه ساله
به روز های ۲۸، ۲۹ و ۳۰ نوامبر در
ساحه مزار خواجه برگزار میشود .
درین مراسم هزارها نوازنده و
سراينده شرکت میکنند و منظور
شان از این شرکت عرض ارادتیست
و بس . از میان اینهمه سرایند
تنها هنرمندان طراز اول روی ستیژ
اصلی میروند و سرايندگان دیگر
که چنین امتیاز و فرصتی را نمیتوانند
به دست آورده ، بر ستیژهای
فرعی آواز میخوانند . در عرس
خواجه شماره بزرگی از ادیبان ،
سخنوران و حتی سیاستمداران سهم
میگیرند . نکته جالب این است که
در پهلوی مسلمانان ، گروهی زیاد
هندوان و مذاهب دیگر نیز در عرس
خواجه میایند .

بر اساس گفته های اعتمادی
«خواجه نظام الا ولیاء» که لقب
سلطان العارفین را دارد ، از اولیای
سلسله چشتیه است . خواجه مرید
«شیخ فریدالدین شکر گنج کابل»
است . خواجه در سده هشتم هجری
در دهلی میزیست .

«اعتمادی» میگوید که بنیاد
گذار طریقت چشتیه سلطان مودود
چشتی شناخته شده که مرقدش
در چشت است و چشت محل نیست
بین غور و هرات امروزی .



«اعتمادی» گفت :

«حمید اعتمادی» میگوید:

ساز مریدان پر آوازه خواجه یکی هم امیر خسرو بلخیست کسه از شا عران از زشمند ز بان ما ست. وقوالی از اختراعات اوست خسرو به پیرش سخت ارادت میو رزید. میگویند روزی که جنازه خواجه را میبردند که به خاک بسپارند، «امیر خسرو» اشک ریزان به دنبال جنازه میرفت و این غزل «سعدی» راچنان باسوز درونی میخواند که همه را میگریخت:

«سروسیمینا، به صحرا میروی
سخت بدعهدی که بی ما میروی
ای تماشاگاه عالم روی تو
تو کجا بهر تماشا میروی ...»

شرکت خود من هم بر حسب تصادف بود. یکروز که در دلی بودم، از طریق سفارت افغانستانی، دعوتنامه پی در یافت کردم. این



«... حالتی دست داد وجد در دلم جوشید ...»

«نظام الدین» خود عارفی بود آزاده و وارسته. میگویند که پیش از مرگش سلطان وقت گنبدی زیبا و مجلل برای مزار خواجه ساخت. و کلید آن را برای خواجه فرستاد. ولی عارف وارسته نپذیرفت و گفت: «تنگ است که فقیری زیر سقف امیری بخوابد!» و فرمود که گنبد مجلل را مسجد بسازند. اکنون مزار خواجه در دهلستان وزیر پایش امیر خسرو مدفون است. «اعتمادی» میگوید که بنظرم در عرس خواجه امسال از هنرمندان افغانی کسی شرکت نکرده بود:

«سلطان مودود» بنیادگذار طریقه چشتیه است.

عرس «نظام الدین اولیاء» در واقع یادبود این عارف وارسته است.

«امیر خسرو بلخی»، که از مریدان «نظام الدین اولیاء» است، قوالی را به میان آورد.

در عرس خواجه غزلی هم از «امیر خسرو» خواندم.

«به لبم رسیده جانم، تو بیا که زنده مانم
پس از آنکه من نمانم، به چه کار خواهی آمد ...»

این غزل را نخست بدون سازیک بار خواندم. سپس آن را در قالب مقام «نی ریز» انداختم و سرا ییدم. ساعت یازده شب بود و این مقام درین وقت شب، اثر ناک و گیرا است. از همینرو، چون آهنگ به پایان رسید، شنوندگان چنان استقبال اشتیاق آمیزی نشان دادند که ناگزیر شدم چیز دیگری بخوانم. این بار مخمس معروف «خیالی بخا رایی» را بر غزل «شیخ بهاء الدین عا ملی» در قالبیک جوگیا اساور میخواندم در لابلای این مقام بیتهایی از غزل معروف عراقی میاوردم:

«به طواف کعبه رفتم به حرم زهم ندادند:

توبرون در چه کردی، که درون خانه آیی ...»

تقریباً هشت دقیقه روی ستیز ماندم و این امتیاز بزرگ است اگر به کسی برسد. من این افتخار بزرگ را حاصل کردم.

آقای «حمید اعتمادی» هنگامی که نخستین کورس موسیقی از طرف رادیو کابل دایر شد، به آموختن موسیقی پرداخت. درین کورس با کسانی چون خیال، خلاند، قاریزاده و شیفته همد رس بود و کسانی چون فرخ افندی، استاد غلام حسین، مرحوم استاد نبی گل و استاد سر آهنگ و برشنا بر اوسمت استادی دارند. میگوید:

«بیشتر از مرحوم استاد غلام حسین آموخته ام.

پس ازین کورس، اینجا و آنجا، در هند و پاکستان به تکمیل دانستنیهایی در باره موسیقی پرداخته است. ولی هیچ وقت نخواسته است پشت میکروفون رادیو برود و یا روی ستیزی قرار بگیرد. اما هنوز سخت به سازدلبستگی دارد و گاهی محفل دوستان را گرم میکند.

میگوید:

«مصرفیهایی اداری بسیار است کارها نمیگذارد که آدم لختی به خودش بپردازد. به دل خودش بپردازد. من حالا مدیریت عمومی توزیع مواد نفتی را به عهده دارم غالباً هم در سفر هستم. چو افتادی، تبیین مصلحت نیست» ازین رو تسلیم کارها شده ام و زندگی همینطور میگذرد. حمید اعتمادی از وضع موسیقی در کشور مان سخت ناراضیست. میگوید:

«اصلاً ساز مانا ساز است.

اواز سطح بسیار پایین معلومات سرایندگان و کم سویه گمی آنان شکوه دارد. میگوید:

«بسیاری ازین خوانندگان حتی شعر را نا در ست میخوانند و این دشنام است به شاعر، اما نت است به شاعر.



«رشید جلیا»

بخش دوم

رشید جلیا

مرد فراموش شده



«رشید جلیا» در درآزای حیات هنریش :

دو نمایشنامه نوشته است که یکی «سیاهپوش» نام دارد و دیگری «دو عشق»

در بیشتر از هشتاد نمایشنامه نقش بازی کرده است.

بیشتر از صد اثر را کارگردانی کرده است.

«رشید جلیا» در درآزای این همه سالها که با تیاتر سرو کار داشته، دو تا نمایشنامه نوشته است. یکی ازین نمایشنامه ها «سیاهپوش» نام دارد که در سال ۱۳۳۷ نوشته شد و اثر دومی «دو عشق» است که چار ماه پس از نخستین اثر به وجود آمد.

«سیاهپوش» اثر یست نزدیک به یک فانتیزی. آدم اصلی این نمایشنامه مردیست که لباس-سیاه می به تن و نقابی بر چهره دارد. در زیر نقاب ببینند.



برین اساس بزرگان شهر در روز نامه ها ازین مرد میخواهند که خودش را بشناساند. اما جواب میگیرند :

وقتی مرا بشناسید، ما موریت من هم به پایان میرسد !

با وجود این امر، شهریان در شناختن او اصرار میورزند و چون در میابند که مرد سیاهپوش خواشش شان را پذیرفته است، جشنی بر پا میکنند و در انتظار وی میمانند.

در موعدی که مقرر شده است، مرد سیاهپوش به محفل میراید.

همه به او احترام میگذارند و در انتظار آمر میمانند دقیقه ها یکی پی دیگر میگذرد، ولی آمر نمیاید. سرانجام حاضران از مرد سیاهپوش خواهش میکنند که درغیاب آمر نقاب خودش را بر دارد و خودش را معرفی کند.

وی خواشش آنان را میپذیرد. از جایش بر میخیزد و میروید بر جای آمر می نشیند. در آنجا، پس از لختی درنگ نقابش را بر میدارد و همه با شگفتی در مییابند که مرد سیاهپوش کسی نیست به غیر از خود آمر. منظور جلیا از نوشتن این اثر چه بود ؟

خودش درین باره میگوید : - این نوشته اصلا یک اثر سمبولیک بود. نمایشنامه، به حیث یک کل، در خواستی بود برای آمدن یک دیگر گوئی عمیق و بنیادی در کشور و مرد نقابدار، سمبول یک قدرت اجرائی کارکن و کار دان بود. قدرتی که بدون تبلیغات و سروصدا برای مردم کار کند و مردم اثر کارو

فراورده کار این قدرت اجرایی را احساس نمایند.

این نمایشنامه را خود جلیا کارگردانی کرده بود و دران نقش یک وکیل بناروایی را بازی میکرد. یوسف کهزاد در نقش مرد سیاهپوش روی صحنه آمده بود.

چار ماه بعد، نمایشنامه «دو عشق» را نوشت این اثر داستان عشق پدر و پسر و بود که عاشق یک دختر جوان میشود. درو نمایه این نمایشنامه، بیانگر کشمکش طبیعت باثروت است، بیانگر نبرد غریزه ها و احساسهای گوناگون آدمیان است.

«جلیا» میگوید :

سدر حقیقت، انگیزه من در نوشتن این اثر، گریز از موضوعات کلیشه ای و قالبی بود که غالبا نویسندگان رابه خود مشغول داشته بود. مثل ازدواجهای اجباری و مانند اینها.

نمایشنامه دو عشق رانیز خود جلیا کارگردانی کرده بود و دران نقش پدر را بازی میکرد نقش پسر را نجیب الله مساء به عهده داشت. «جلیا» پس از اینهمه سالها، دیگر درست به یاد ندارد که چند نمایشنامه را کارگردانی کرده است :

اما میتوانم بگویم خیلی زیاده. شاید هم بیشتر از صد نمایشنامه را کارگردانی کرده باشم.

در میان این همه نمایشنامه های که کارگردانی کرده، بیشتر از «شمعدانهای نقره» خوشش آمده است «شمعدانهای نقره» توسط مرحوم لطیفی از بینوایان و ویکتور هوگو اقتباس شده بود.

مرحوم «لطیفی» مردی ایجادگرو پرنیروی بود اگرچه
بیشتر ادایت میکرد، ولی خوب و پخته ادایت میکرد اگر فرصت
میداشت که بنویسد شاید اثرهای خوبتری اکنون از او در

دست میداشتیم.



«جلیا» میگوید :
«انگیزه من در نوشتن نمایشنامه «دو عشق» در حقیقت
گریزی بود از آن موضوعات کلیشه‌ای و قالبی که غالباً
نویسندگان ما را به خود مشغول میداشت. ما ندادن دواج
های اجباری و چیزهای دیگر.»

.....



بیافریند، کاری بکند مثلاً لطیفی
مرد ایجادگرو پرنیروی بود. اگر
چه بیشتر ادایت میکرد، ولی خوب
و پخته ادایت میکرد. اگر فرصت
میداشت که بنویسد، شاید اثر
های خوبتری از او میداشتیم.

«جلیا» از وضع امروز تیا تر
ما یوس است. میگوید :
— تازه آوری وجود ندارد. بغیر از
«خشو» یحمید دیگر چیز تازه‌یسی
ندیده‌ام.

نظرش را در باره پسرش، یعنی
حمید جلیا پرسیدم لبخندی زد و گفت:

(بقیه در صفحه ۷۸)



سه صحنه از نمایشنامه «اول و آخر» که «جلیا» و «بینا» در آن همبازی بودند

صفحه ۱۳

درین اثر ژان و لژان که از زندان
رها شده است، گر سینه و در مانده
به خانه کشیشی میاید. کشیش به
او غذا و جای استراحت میدهد. اما
ژان و لژان شبانه شمعدانهای نقره
یی او را میدزدند و فرار میکنند. در
راه به دست پولیس میافتد. چون
وی را نزد کشیش میاورند، کشیش
مهر بان میگوید که خودش شمعدانها
را به او بخشیده است.

«جلیا» درین اثر نقش ژان
و لژان و «بینا» نقش کشیش را بازی
میکرد. جلیا میگوید :

— کارگردانی این اثر در مجموع
خودش به نظر من، نیرو و قدرت
خاصی داشت حرکتها و اداها یی
که درین اثر گنجا نیده بودم،
تکا ندهنده و هیجان آفرین بود.
برخورد ها و تضاد آدمها، در تارو
بود بازی، خیلی خوب هستی یافته
بود.

«جلیا» بهترین نقشی را که بازی
کرده است، همین نقش ژان و لژان
را میداند. میگوید :
— علت همه چیز روشن است. تلاشی و تپشی داشت که چیزی

«یان فلمینگ» کسی که «جیمز بوند» را ساخت



«یانگ فلمینگ» با زنان زیادی آشنا شد و با آنان عشق

ورزید. اما هرگز نتوانست زنان را درست بشناسد.

از همین رو، قهرمانان زن او همه چون موجودات مقوایی

بیجان و دو بعدی هستند. پویایی و حرکت ندارند.



پیش از جنگ جهانی دوم هیچان انگیزترین خط آهن اروپا ندارد اکسپرِس بود که تونل آن ساعت شش شام از برلین به سوی وارسا و ماسکو حرکت میکرد و در ماسکو با خط سرتا سری ساینر یا پیوند میافت.

روز ششم اپریل سال ۱۹۳۳ «یان فلمینگ» سوار این تونل شد. این سفر او با دریشی سیاه و سپید دوبکس سفری خاکستری رنگ و ماشین تایپ دستی، در زندگی او باید خیلی ارزشمند بوده باشد. سرانجام وی با دریک ماجرای واقعی گذاشته بود.

ناکامی در امتحان ورودی وزارت خارجه برای فلمینگ ضربه بدی بود بدترین ضربه به وی که تا آنروز دیده بود. بدتر از هر آنچیزی که در مدرسه اتیون و کالج نظامی بر او گذشته



طرحی از چهره «فلمینگ»

دفترش فرمانی صادر کرد: خبرهای محاکمه انجیران بریتانیا نیایی که چندی بعد در ماسکو بر گزار خواهد شد، برای روتروز بی نهایت مهم است. مشترکین ما در لندن و ولایت های دیگر، از ما انتظار خبرهای دست اول را دارند. همه چیز وابسته به این است که کسی زودتر به آنجا برسد.

پیش از آنکه ریکا تسون مردی را که معمولاً از ماسکو خبر میفرستاد به آنجا بفرستد، تیلگرام مهمی بدو رسید:

«من یان فلمینگ را که از ورزیده ترین مردان ماست، میفرستم تا در تهیه خبرهای محاکمه یاری کنند.» بدینصورت «فلمینگ» پایه میدان گذاشت.

توطئه

«هوتل ملی» جایی که فلمینگ در ماسکو آنجا زندگی میکرد، عمارت عظیمی بود. این هتل زیبا و چندانی نداشت و بوی گرم همواره در دهلیزهای آن شنیده میشد و رستوران آن آدم را دلننگ میساخت. در همین هتل بود که یان فلمینگ بیست و پنج ساله رقیباناش را برای نخستین بار ملاقات کرد. رقیبان او خبرنگاران ورزیده و مجرب بودند که در برابر جوانی بی تجربه که او لین و طیفه خار جیش را انجام میداد، قرار گرفته بودند.

هر قدر محاکمه نزدیکتر میشد از تعداد خبرنگاران کاسته میگشت زیرا آنان خسته شده بودند و نمیتوانستند حقایق معتبری را به دست آورند. از یان و راه شان را میگریفتند و میرفتند در اینجا بود

دست زده بود و فلمینگ اگر چه تجربه ژورنالستیک نداشت، ولی جوان پر تپش و پر نیروی چون او کسی بود که «رو دریک جوتر» به دنیا لش میگشت.

محاکمه شش تن از انجیران یک شرکت سهام برق انگلیسی که در سال ۱۹۳۳ به اتهام جاسوسی و خرابکاری از طرف مقامات شوروی گرفتار شدند، اکنون جزء تاریخ شده است و محاکمات دیگری که در میانه دهه سی، در دوران استالین، در اتحاد شوروی صورت گرفت، همه چیز واز جمله محاکمه این شش نفر را زیر شعاع در آورد.

دستگیری این شش تن بریتانیایی در کشور شان سرو صدایی بزرگ برپا کرد و برین پندار که روسیه انقلابی طرفدار روابط خارجی محکم و استوار است، لطمه بی وارد ساخت. درین هنگام ادیتور خبرهای روتروز برنارد ریکا تسون هست نام داشت. وی در دفترش به خاطر نیروی پایان ناپذیرش، سخن قاطع و عینکهایش شهرت داشت. وی که طرفدار اصل «انجام بده یا بمیر» بود، روز پنجم اپریل برای تمام اعضای

مخالفت شدیداً درش توانست نامزدی غیر رسمی او را برهم زند. هنگامی که نا مزدش به لندن آمد، خانم فلمینگ خیلی روشن عقیده خودش را در باره این دختر و نامزدی وی با پسرش ابراز کرد. اگر او درین مورد خیلی زرنک نبوده باشد، کم از کم به نظر میرسد که یان را بهتر از خود او میشناخت البته با مخالفت او به این ازدواج، اشکهای جاری شد و پر خاشهای صورت گرفت، ولی وقتی این دختر به جینوا برگشت یان فلمینگ او را دنبال نکرد.

یان شاید خیلی رنج برده بوده باشد، اما باینهمه در لندن ماند و سرانجام توسط مادرش کاری به دست آورد که مناسب او بود بدینمعنی که «سرور دریک جوتر» رئیس روتروز موافقه کرد که یان را ببیند و از سرور فلمینگ خوشش آمد و به صورت آزمایشی به وی پیشنهاد کرد که برای شش ماه به حیث خبرنگار با معاش سالانه سه صد پوند پیش او کار کند. مرد جوان خوش طالع بود. دران زمان آژانس روتروز به تلاشهای تازه بی

که فلمینگ دو امتیازش را بر رقیبانش تبارز داد: نخست، چون تازه از لندن آمده بود، به خوبی میتوانست احساس کرد که مردم در بریتانیا چه عطشی در باره خبرهای مورد نظر دارند. دود یگر، اینکه تخیل کنجکاوانه اش از چیزهایی در دور و پیشش بدو خبر میداد.

سر انجام، روزی فرا رسید که فلمینگ در محل نمایندگان مطبوعات در دادگاه ما سکو قرار گرفت و داور نظا می، واسیلی او لریچ، در جایگاه هی که در يك انجام سالون برپا شده بود، نشست و ده نفر از کارشنا سان حقوقی سمت معاونیت او را داشتند و در سرا سر شو روی به حیث مردی خوش و مستبد شناخته میشد.

فرستادن گزارش به لندن، کاری پیچیده بود. گزارشها بایستی در دو نسخه در منزل پایین تایپ شود و بعد، برای سانسور به منزل بالا فرستاده شود. هر صفحه پیش از آنکه برای مخا بره به محلی که دو عمارت دور تر بود برود، بایستی مهر و امضاء گردد. تیلگرا فچی تصدیقهای سانسور گران را با دقت میدید و به نسبت کمبود تلگرا فچی خبرها به نوبت یکی پس از دیگری مخابره میشد نه همه در یک زمان ازینرو هر خبر نگاری که خبرش را زود از مراحل ذکر شده میگذرائید به تیلگرا فچی میرسانید، برنده بود. برین اساس تمام خبر نگاران در تلاش بودند که خبرشان را او لتر به تیلگرا فچی برسانند و بر خی از آنان برای ایجاد روابط خاصی با تیلگرا فچیان، از جرایبهای ابریشمی و قطیهای شیرینی نیز کار می گرفتند.

آن روز (فلمینگ) دریافت که از راه های عادی کاری از پیش نمیرود. بنا برین، هنگامی که رقیبانش با تیلگرا فچیان چانه میزدند، او استراتژی خاصی در ذهنش طرح ریخت. بید رنگ به تایپ کردن دو خبر پرداخت یکی از خبرها درباره محکومیت متهمان بود و دیگری از تبرئه آنان سخن میگفت. فلمینگ امیدوار بود که بتواند پیش از اعلام حکم دادگاه تایید سانسور گران را در هر دو خبر به دست آر...

پیروزی شان به هو تل رفتند. تا ناو قش شب نو شیدند. وهنگامی که نمیدانستند آیا بوتل دیگری طلب کنند یا نه، يك کار سون هوتل به اتاق آمد و تیلگرا می به دست فلمینگ داد. وی پاکت آبی رنگ را باز کرد و لختی حیرت زده متن تیلگرا را خواند سپس به خنده در آمد بی اختیار به صدای بلند خندیدن را گرفت کینکید نیز بی اختیار در خنده با او همراه شد...

فلمینگ گفت: خوب، همه چیز در ست شد. و ما حالا باید بوتل دیگری نیز بخواهیم، اما هنوز نمیدانم که این لغتی چگونه اتفاق افتاده!

بعد، تیلگرا را به همکارش داد. تیلگرا از مدیر خبرهای روترز بود



«شون کانری» مظهر «جیمز بوند» به روی پرده است

که از لندن فرستاده شده بود و در آن خوانده میشد:

— اخبار مرکزی اعلام رای دادگاه را بیست دقیقه از شما زود تر گزارش داده است بید رنگ علت این امر را تشریح کنید.

روز دیگر، آندو در یافتند که چگونه خبر دیگری از خبر او زودتر به لندن رسیده است: فلمینگ يك چیز را از نظر انداخته بود — میکروفون داور را این میکروفون جملات او را در تمام عمارت پخش میکرد. تصادفا خبر نگار دیگری در یکی از اتاقها اعلام دادگاه را شنیده بود و با چانس يك در صد توانسته بود توسط تلیفون با لندن در تماس شود و خبر را گزارش بدهد.

توجه سر رو در يك جوتر نیز به او جلب شده بود ازینرو یگروزی راه لندن خواست و وظیفه دیگری بدو محول کرد. فلمینگ نماینده روترز در خاور دور شد و صاحب دفتری در شانگهای گشت.

این وظیفه شاید بسیار دلچسپ میبود. اما فلمینگ در نامه تا سف آلودی به سر رود يك جونز از کار در روترز استعفی داد و نوشت:

— يك هفته بعد از گفتگوی ما، هنگامی که در صدد بودم موافقت خودم را در پذیرش وظیفه تازه ام به شما بنویسم، نامه ای برای رسیدن این نامه از تا جری بود که آشنایی اندکی با او داشتم. او در نامه اش بقیه دو صفحه ۸۵

حالا لازم بود که سر یعتر دست به کار شود. دوفر در اختیار داشت که کمکش میکردند: يك مرد و يك پسر چارده ساله. وی هر دو خبر تصدیق شده را به مرد داد و از او خواست که در دفتر تیلگرا فچی منتظر بنشیند و از پسر چارده ساله خواست که زیر ارسی دادگاه جایی که فلمینگ به آسانی به او دسترسی داشته باشد، بایستد و چون فلمینگ کاغذی را به او بیندازد، وی کاغذ را باشتاب به مردی برساند که در دفتر تیلگرا فچی انتظار میکشید. بدینصورت، این مرد میتوانست با کمک این کاغذ خبر لازم را تصحیح کند و به تیلگرا فچی بدهد که مخا بره کند.

يك ساعت بعد، همه افتاد که داور و همکارانش بر خواهد گشت فلمینگ بر جایش نشست و تلیفو نها در منزل پایین قرار داشت و او پیش از آمدنش این تلیفو نها را از کار انداخته بود. جایشس کنار ارسی بود که که پسرک همکارش زیر آن انتظار کاغذ او را میکشید.

لحن نرم و ملایم داور همه را به شگفتی اندر ساخت. در میان همه حاضران، فلمینگ به کمک مترجمش به آسانی توانست رای داور را بشنود، بر کاغذ بنویسد و برای پسرک که کفش تینس به پا داشت بیندازد.

قراردادی

با این طرح فلمینگ همه چیز کاملاً در ست پیشرفت و خبر نماینده روترز، یعنی فلمینگ نخستین خبری بود که به سیم تیلگراف سپرده شد و به سوی لندن رفت. فلمینگ و همکار انگلیسیش «کینکید» به هم دیگر تبریک گفتند و برای جشن گرفتن

آهنگ شبا ویز

.....
نان شب ثقیل بود . شب از هر
طرف طور پرا گنده سخن میرفت ،
سپس همه بخوابگاه های خویش
پراگنده شدند برخی درهواوی آزاد
روی بام و یا صحن حویلی رفتند و
برخی دیگر با طاقها پناه بردند .

«هنادی» میل داشت روی بام
بخوابد ، من نیز باوی رفتم و هر دو
یکجا منتظر خواب ما تدمیم .. نزد

خود چنین نتیجه گیری کردم که شاید
بتوانم درین ساحه خلوت باخواهرم
کوشه ای از اسرار نهفته اش را
برای خود معلوم نمایم ، اما همینکه
نزدش نشستم و خواستم بگفتگو
شروع نمایم ، باز هم با همان وضع

سرد دیروزی برخورد کرد ، چهره اش
گرفته شد و همانطور خاموش ماند
و من در کنارش حیرت زده میخکوب
شدم و نمیدانستم چه بگویم .

ناچار روی زمین دراز کشیدم و جلو
توسن اندیشه رادر فضای بی پایان
این شب طولانی آزاد گذاشتم تا در
جهان آلام غمض و پیچیده ای که

فقط سنگینی شانرا حس میکردم ، اما
به چیزی از آنها سرد نمی آوردم
فردا در .. اما هنوز روحم در تاریکی
شب سیر نکرده بود که موی آرام
از خواب ب سراغم آمد و مرا با خود برد
تا اینکه صدای این پرنده عزیز دوباره
بیدارم ساخت .

چون از خواب بیدار شدم تمام
چیزها را بخاطر آوردم این خاطرات
هنگامی بسرعت برق از مخیله ام
گشتند که میخواستم بدانم در کجا
هستم و در اینجا چگونه رسیده ام ..
باز وان خود را میگویم و پا های
خود را دراز می کردم .. مثل این بود
که میخواستم نشانی را که خواب
سبک از بدتم ر بوده بود بدست آورم
و آثار رنج و آزاری را که زمین سخت
و درشت بر آن گذاشته بود ، بدایم .

سپس بتدریج حواسم جمع شد
خود را در حالت قبل از خواب یافتم
و احساس کردم شخصی بقا صله
نزدیکم استاده است و چون بدقت
متوجه شدم ، او خواهرم بود که تقریباً

تا اینجا داستان

زهره زن بادیه نشین بعد از آنکه شوهرش بقتل میرسد ، با دو دختر
خود آمنه و هنادی یکی از شهرهای کوچک مصر پناه می آورد و در آنجا
هرسه در خانه های مامورین بحیث خدمه استخدام میگردند . زهره پس
از دو سال ناگهان تصمیم میگیرد تا آن شهر شوم را ترک گوید و دخترانش
ناگزیر این تصمیم او را می پذیرند و هر سه یکجا پای پیاده از شهر خارج
گردیده ، شناها را بیکی از دهات مجاور میرسانند .

وجود نداشت و فقط آسمان پهنای
بر ماسایه می افکند اگر این شعاع
ضعیفی که از مهتاب چند شبهه ساطع
میگردد وجود نمیداشت ، کاملاً
باطلمت احاطه شده بودیم .

آری! بخاطر آوردم که چطور
خسته و مانده در اواخر روز باین
دهکده رسیدیم . در طول راه گاهی

برای استراحت زیر درختان توت
می نشستیم ، اما با همدیگر حرف
نمیزدیم . چون باری خاموشی ما
بطول انجامیده .
مادر ما گفت :

— گمان نمیبرم بتوانم شب رانشسته
در زیر این درخت بگذرانیم و تصور
نمیکنم بتوانیم کسی را پیدا کنیم
که ما را پناه دهد و در منزل خود
پذیرد .. درین قریه غیر از ملک
آن با کسی آشنایی نداریم و نه کسی
ما را میشناخت باید خانه او بروی
هر تازه وارد نا آشنایی کشوده
باشد .

سپس بسنگینی از جا برخاست
و ما هم باوی برخاستیم و آهسته براه
افتادیم تا اینکه ی خانه ملک رسیدیم

مادر ما بدون آنکه از کسی بپرسد
یا را هنمایی بخواهد راساً داخل
خانه شد .. در آنجا گروهی از مردم
را مشاهده کردیم که روی صفا ای کلان
در اطراف پیر مردی نشسته بودند

— ۴ —

آوایت بمن میرسد ای پرنده عزیز
در حالیکه من در خوابی عمیق شناس
میکنم ، تصویر هایی آشنا و مانوس
در پیش دید گاهم جلوه گر میشوند
و خدیجه رادر نظر مجسم مینمایند .
می بینم او مشغول بازی است و از من
میخواهد تا باوی همبازی شوم
بانوی منزل در نظرم مجسم میگردد
که مصروف امر و نهی است و بالا میرود
و فرود می آید و برای تنظیم کار های
خانه هر سومین پند مامور مرکز ذر
نظرم مجسم میگردد که هنگام ظهر
به منزل برگشته و تمام خانه بخاطر
آمدن او در جنب و جوش افتاده
است ... سپس آرا مشی عادی در
منزل حکمفرما میگردد و همه اهل
منزل متوجه او میگردند و چنان
بخدمتش اهتمام میکارند که گویی
فقط بخاطر وی بوجود آمده اند .

علاوه بر اینها چیز های دیگری در
نظرم مجسم میگردند که در آنروز
گار پراز سعادت و خوشی با آنها
سرو کار داشتیم . اما صدای پرنده
عزیز بگو شمع میرسد و مرا ازین رویای
شیرین به بیداری درد ناک میکشند و
بمحض چشم گشودن در شتی بالین
و خوشونت بستر را احساس میکنم
چقدر فرق دارد این فرش پشمین
خشن که بر زمین ناهموار گسترده
شده با آن بستر نرمی که آنطرف
از بستر خدیجه در آن اتاق زیبای
پر تجمل منزل مامور برای من هموار
کرده میشود .

همینکه بدرشتی فرش و سختی
زمین پی بردم ، بخاطر آوردم که
در خانه میزبان ماسک قریه میباشیم
و شب را بر بام یکی از خانه های او
میگذرانیم .. طبعاً در آنجا سقفی

بدون حرکت استاده بود گو یی چیزی را حس نمیکرد و در باره چیزی نمی اندیشید .

او با حواس می پر ت و نو عی جمود درد ناک استاده و سرش را طوری سوی آسمان بلند کرده بود که میگفتی چیزی از آنجا انتظار میکشد و چون انتظارش پتا خیرانجا میده، در جای خود میخکوب مانده و نمیتواند از آنجا حرکت کند .

و تو ای پر نده عزیز در آن شب ظلماتی بیگانه ندای دور رس و خوشایند خویش را رها میکردی آوایت بمن میرسید و روحم را زنده میساخت . خا طرات خفته ام را

بیدار میکرد .. احساس آرزو و امیدم را جان می بخشید اما خواهرم همچنان مثل مجسمه ای بیخبر از خود استاده بود و چنین بنظر میرسید که صدایت بگوش او نمیرسد . من او را هرگز چنین خاموش ندیده بودم و هیچگاه

تصور نمیکردم اندوه و تائر را در خود راه دهد . بلکه همیشه شما دو خندان و عاشق خنده بود و هیچگاه ضرورت بکسی ندا شت تا او را بخنداند ، بلکه بعضا ضرورت آن

احساس میشد که او را از خنده باز دارند اما اکنون کجا ست آن خنده و نشاط و راجه پیش آمده که اینطور در یک نقطه میخکوب شده ، نمیشنود و احساس نمیکند ؟ ..

آرام از جابر خاستم و بتانی سویی رفتم و چون نزدیکش رسیدم و آهسته دست خود را بشانه اش تماس دادم ، ناگهان لرزش شدیدی

چون تکان برق در پیکرش دوید و مانند کسیکه سخت ترسیده باشد از من رمید ، اما همینکه صدایم را شنید آرا مش خود را باز یافت ... بوی گفتم :

گوش کن، من خواهرت هستم .. آخر چرا اینطور افسرده و مدهوش نظیر مجسمه استاده ای ؟

از شب چه انتظار داری ؟ واز آسمان چه میخواهی ؟

او چون بنایی که در حال مروری باشد روی زمین نشست و با صدایی شکسته و بریده بریده که هنوز از بیاد آوردن آن دلم خون میشو د گفت :

انتظار چیزی را ندارم و چیزی نمیخواهم !

باز هم لرزه ای شدید در پیکرش دوید و سرا سر وجودش را تکان داد و اشک بشدت از چشمانش جاری

شد ، سپس صدایش قطع گردید و در پیچ و تاب افتاد و بریده بریده نفس میکشید و من همچنان در پهلوی

زانو زده ، در آغو شش گرفته بودم و سرو رویش را بو میدم و تلاش میکردم بقدر توان اطمینان و آرامش رو حیش را باز گردانم . پس از مدتی ارتعاش بدنش پایان یافت و تنفس

وضع طبیعی بخود گرفت و چون طفلی که بمادر مهر بان خود پناه برد خود را در میان بازوانم افکند و سرش را بشانه ام تکیه داد و لحظه ای چند بدینموا ل گذشت که

کیفیت لذت بخش آن هرگز از خاطرم ردوده نخواهد شد .. اطمینان دارم که او نیز این کیفیت لذت بخش را احساس کرده بود ..

وضع او رفته رفته کاملاً عادی گردید ، اما از میان بازوانم تکان

نخورد . گو یی این وضع برایش

خوشانید بود و به چیزی که اشتیا قش را داشت و انتظارش را میکشید دست یافته بود .. سپس با آواز گرفته ای که بزحمت شنیده میشد گفت :

آرزو داشتم باما در خود درین وضع قرار داشته باشم . نه باتو ای خواهر کوچک ، زیرا تو برای آن بوجود نیامده ای که خواهرت را نوازش دهی و اینطور بلطف و مهربانی

احاطه اش کنی .

آه چه شب تاریک و بیگانه .. روشنائی های ضعیفی که در فواصل دور آن می لرزند ، بتدریج محو و ناپدید میگردند و خاموشی هراس انگیزی بران سازه افکنده است ، و گاهی آوای این پرنده عزیز نظیر تیر در خشانی که در بحری از ظلمت رها گردیده باشد ، در اعماق این شب ظلمانی میدود و طنین می افکند .

تمام چیز های که در پیرامون ما قرار دارد ، آرام و مطمئن است ، حتی روح این دختر که لحظه ای قبل در تب و تاب بود دیگر با رامش گراییده و به حالتی شبیه خواب منتهی گردیده است ، میکوشم خود را آرام نگه دارم و هیچگونه حرکتی از من سر نزنم تا این سر محزون مدتی بیشتر روی شانه کوچک مهر بانم مستر یح باقی بماند .

اما دختر سرش را بر میسازد و استوار می نشیند ، سپس بازوانش را میگشاید و دور گردنم حلقه میکند و آنگاه در آغو شم میفشارد و میبوسد و میگوید :

مبادا آنچه من مر یکب شدم تو نیز مر تکب گردی و یا همانطوریکه من فریفته شدم تو نیز فریفته شوی و بسر نوشتی چون سر نوشت من دچار گردی . هر گاه چنان کنی ، در آنصورت خوشترن را در وضع دشوار و پراز اندوه بی پایان من خواهی یافت و از همه چیز ، حتی از رحمت خدا نیز مایوس خواهی بود .

گفتم :

پس توجه کاری کرده ای ؟ و این سرنوشت بدی که بدان گشاییده شده ای چیست ؟ و این وضع یاس

آوری که در آن دست و پا میزنی چگونه است ؟ و چیست این مصیبت طاقت فرسای غیر منتظره ای که بر ما دارد آمده است ؟ در حالیکه مرا میبوسید گفت :

نمیدانم ، آیا راجع بان باتو سخن بگویم و یا آنکه از تو پنهانش دارم . اگر این راز را بتو باز گویم ، به سن تو تجاوز کرده خواهم بود و هر گاه آنرا پنهان دارم . تو انیز در معرض سرنوشت خویش قرارداده خواهی بود . گفتم :

دیگر خاموشی سودی ندارد ، زیرا میدانیم مصیبت بزرگی با ما

وارد آمده و اندوه درد ناک قلب تو و مادرم رد میشکا فدو مایوسی هلا کتباری در روح و جگر گزین گردیده است و من تا زمانی که بتمام ایام اسرار بی نبرم ، از پرسش و کنجکاوی و اندیشیدن در باره آن باز نخواهم استاد و من احمقی بیش نخواهم بود اگر بپذیرم تا از آن زندگی مرده و خوشبختانه ای که برایم میسر بود

بدون آنکه علتش را بدانم دور ساخته شوم . بنا بر آن با من حرف بزن شاید در سخنان تو اندازی برای من و تسلیتی برای تو نهفته باشد .

چون فردا آفتاب دمید ، انوار درخشا نش دو دختری را که دست برگردن هم در خوابی عمیق فرو رفته بودند ، در بر گرفت . آنها را نه گرمای سو زان خورشید صبحگاهی نه تماس زمین سخت و درشت ، و نه حرکت مرغان اهلی که در پیرامون شان گشت و گذار داشتند . نمیتوانست از خواب بیدار سازد . آنها از تردد کبوترانی که در اطراف

دانه های ریخته بر روی زمین هجوم می برآور دند برای نوشیدن آب از همدیگر سبقت میجستند ، بال زنان در هوا میپریدند ، همدیگر را صدا میزدند و باهم راز و نیاز داشتند .. و طلوع صبح آنها را بر سر نشاط و فعالیت آورده بود و آنها نیز فضا را از عشق و نشاط مالا مال ساخته بودند ، بیخبر بودند .

(ادامه دارد)

عصر کیهانی با عمر

پا نژده ساله خویش

در دستگاه‌های مداری آینده لابر اتوارها

ابسر و اتورها و میدان‌های فضائی برای پرواز بدیگر سیارات ساخته خواهند شد.



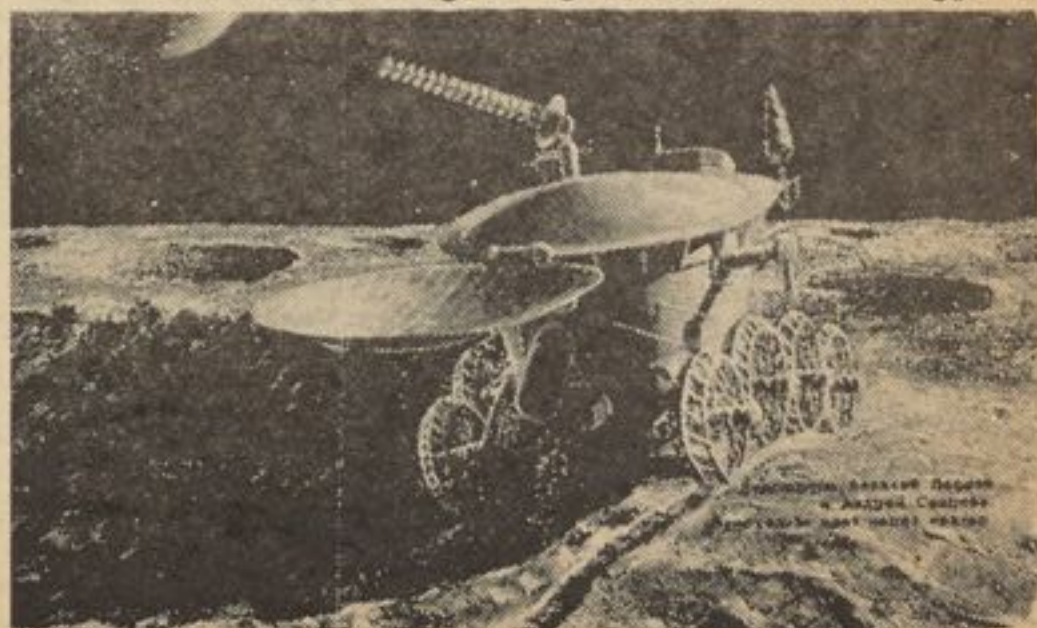
دستگاه‌های اتو ماتیکی و کشتی‌های کیهانی با پیلوت اجرا گردیده بود فعلا در يك ساحه وسیع پروگرام کیهانی در تحقیقات و استفاده از فضای کیهانی نزدیک زمین، مطالعه و تحقیقات سیاره مهتاب، زهره مریخ و محیط‌های بین سیارات پیشرفت کرده است.

این مسایل را اولین اقامت‌معمولی (سپوتنیک‌ها) و هم چنان سپوتنیک‌های نوع کوزموس الکترون، پروتون، انتر کوزموس می‌تور، کشتی‌های کیهانی پیلوت دار و اولین دستگاه مداری حل کرده اند.

در اقامت‌معمولی نوع کوزموس دانشمندان اتحاد شوروی تحقیقات و آزمایشات مسلسل و منظم را در باره حادثات طبیعت در فضای نزدیک زمین و مطالعه طبقات بلند اتموسفیر (شعه کیهانی، ساعات مقناطیسی طبقات ابری زمین و فعالیت‌های آفتابی را انجام میدهند.

تاریخ چهارم اکتوبر ۱۹۵۷ را که اتحاد شوروی با اولین قمر مصنوعی از سیاره زمین جدا گردید، پر تاب اولین قمر مصنوعی زمین اجازه داده بود که معلومات حقیقی را راجع به شرایط فیزیکی طبقات بلند اتموسفیر و در خط السیر مداری که دستگاه کیهانی پرواز می‌کرد بدست آورد. در تعقیب پر تاب اولین سپوتنیک مصنوعی زمین فضا نور دان اتحاد شوروی مسایل بسیار مهمی را حل کرده اند که درین مسایل ساختن لابراتوارهای تحقیقاتی فضا نوردی مدرن نزدیک زمین، اجرا و عملی ساختن اولین پرواز انسان به فضا کیهانی و پرواز دستگاه‌های اتوماتیکی سیاره پیمای با سرعت دوم کیهانی به صوبه مهتاب و در مدار تقریبی آفتاب شامل میباشند.

سمت‌های مختلف تحقیقاتی که در اولین اقامت‌معمولی زمین،

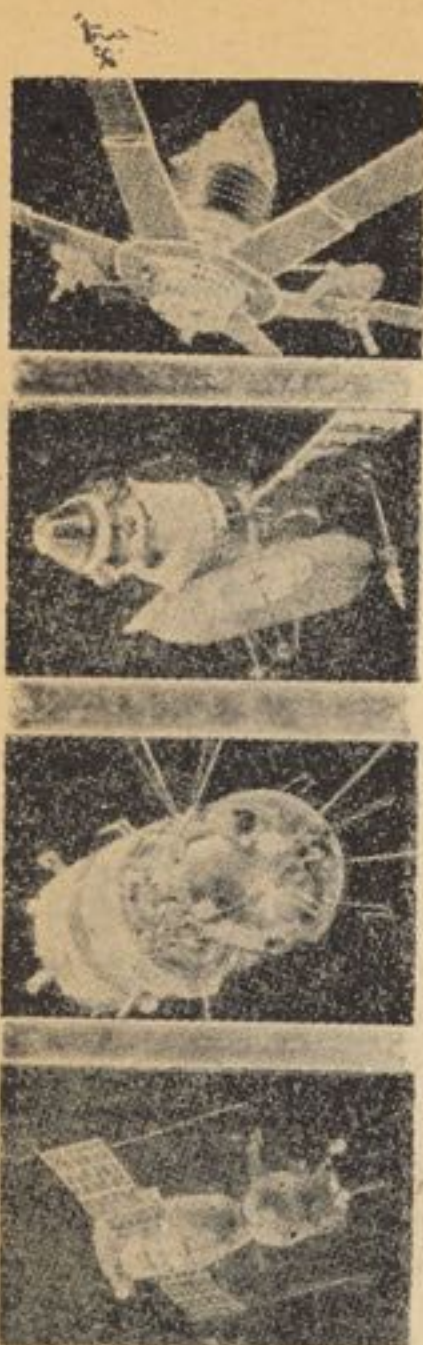


«لونا خود» در حال عبور از یک دهانه آتشی فشان

آزمایش نمودن لین مخابره راد یو پی کیهانی در سال ۱۹۶۵ با داخل ساختن سپوتنیک مولتی ۱ بمدار زمین شروع گردیده است. و امروز سیستم مخابره کیهانی بطرز ثابت در حیات انسانها شامل شده باشند گان تمام سرزمین اتحاد شوروی مخابره تیلیفونی و تیلیگرافی را از طریق اقامت‌معمولی انجام داده و پروگرام‌های تلویزیونی دیگر شهرهای داخلی و خارجی را بکمک اقامت‌معمولی تماشا کرد، می‌توانند.

اقامت‌معمولی مخابره بمراکز مترو لوزی نقشه‌های مترو لوزی بسیار زیاد، گرافیک و پیش‌گویی هوا را ارسال و خبر میدهند برای اقتصاد ملی سیستم اقامت‌معمولی مترو لوزی نوع می‌تور اهمیت بسیار زیادی دارد. سیستم اقامت‌معمولی

درین اقامت‌معمولی یک حجم زیاد آزمایشات طبی و بیولوژیکی انجام گرفته و فعالیت‌های درساختن سیستم‌های مداری جدید، مترو لوزی کیهانی، مخابره و غیره ادامه دارد. تا زمان موجوده در اتحاد شوروی زیاد تر از ۵۰۰ اقامت‌معمولی نوع کوزموس پر تاب گردیده است. تحقیقات دوامدار کمر بندهای تشعشی زمین ذریعه سیستم‌های اقامت‌معمولی نوع الکترون انجام گرفته است. تحقیقات جدید اشعه کیهانی در سال ۱۹۶۵ عیسوی با پرتاب لابراتوار کیهانی بنام پروتون که دارای وزن زیاد تر از ۱۲ تن بود شروع شده بود سه لابراتوار کیهانی بعد در شرایط حقیقی فضایی خواص ذرات ساره که دارای انرژی فوق‌العاده میباشند تحقیق و آزمایش کرده است.



از بالا به پایین :

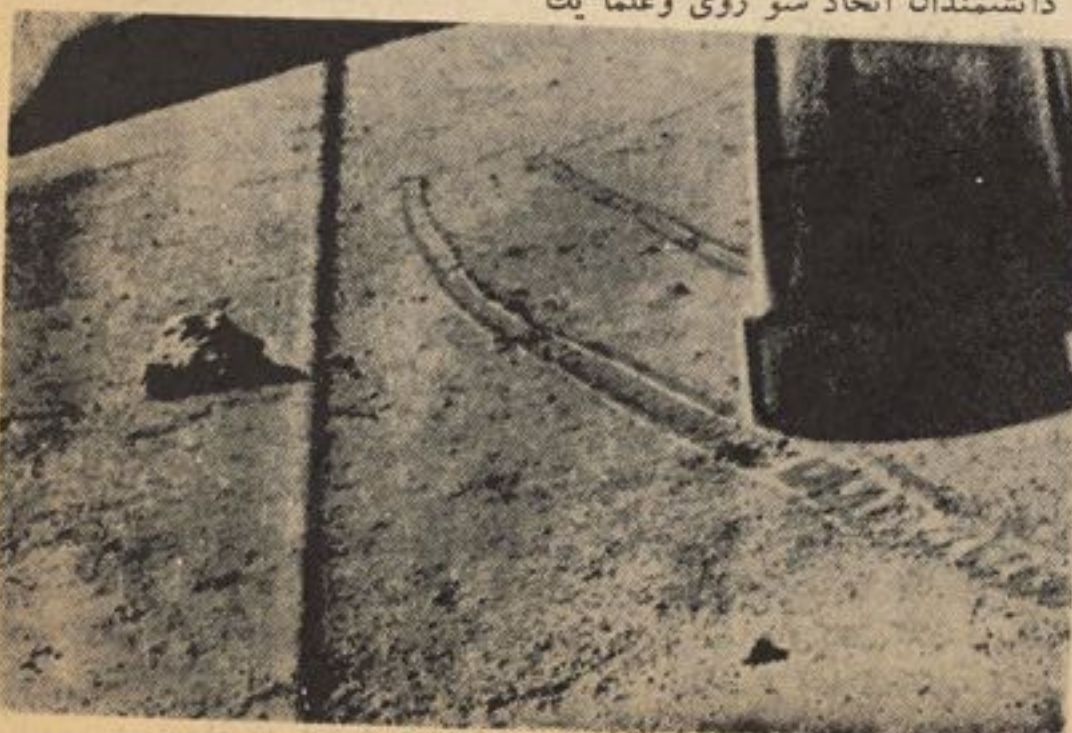
۱: قمر مصنوعی مخابره مولنیه

۲: دستگاه اتوماتیکی سیاره پیمای «مارس ۱»

۳: اولین سفینه کیهانی جهان با فضا نورد «وستوک-۱»

۴: کشتی کیهانی پیلوت دار چند نفری «سایوز».

عده ممالک دیگر جهان پر تاب هشتمین قمر مصنوعی انترکوزموس را بطور مشترک عملی ساختند (برای معلومات زیاد تر شما این را هم می نگریم که بقیه در صفحه ۷۷



تحقیقات فضایی کیهانی را وسیع تر ساخته است. در کشتی های کیهانی سایوز یک عده تحقیقاتی در وصل ساختن و اجرای مانور سه کشتی کیهانی در پرواز گروهی انجام گرفته و ساختن اولین دستگاه کیهانی آزمایشی اجرا شده و یک حجم زیاد تحقیقات و آزما یشات علمی و تکنیکی صورت گرفته و احضا راتی بر ای پرواز های طویل المدت کیهانی در دستگاه های مداری گرفته شده است.

پر تاب دستگاه مداری سالتو و الیت یک عمل سه نفری در داخل آن و آمدن شان به کشتی کیهانی سایوز ۱۱ اساس پرواز های فضا نوردان را در درمدا ر نزدیک زمین ذریعه دستگاه های مداری که یک مدت طولانی باقی بمانند گذاشته است. درین شرایط می توان عملیه کشتی کیهانی را تبدیل کرده و در دستگاه مذکور آلات و ترتیبات علمی ماذخیره آب و هوا و غذایی را رساند.

در دستگاه های مداری آینده فابریکه های کیهانی، لابراتوارها و عیدانهای کیهانی برای پرواز دیگر سیارات وجود خواهد شد مسایل مختلف و گوناگون و بسیار زیاد مطالعه فضا کیهانی ضرورت مبهم به همکای دانشمندان ممالک مختلف جهان، درجهات مختلف علمی داشته و مصرف هنگفتی لازم است در جریان سال های گذشته یعنی از زمان پر تاب اولین قمر مصنوعی زمین دانشمندان یک عده ممالک جهان همکاری و فعالیت مشترک خویش را در ساحه تحقیقات و استفاده از فضا کیهانی از همدیگر دریغ نمی نمایند. نظر به پروگرام همکاری در اکتوبر سال ۱۹۶۹ پر تاب اولین قمر مصنوعی نوع انترکوزموس شروع گردید. تا زمان موجوده دانشمندان اتحاد شوروی و علما یک

عملی بسازند. و اولین قمر مصنوعی مهتاب را از سطح مهتاب پر تاب کرده و نمونه خاک مهتاب را ذریعه قمر مصنوعی مهتاب زمین رسانده و بالاخره بوا سطه اولین دستگاه ذات الحر که لونا خود-۱ سطح مهتاب را تحقیق کرده اند.

ترتیبات نشست کننده دستگاه اتوماتیکی سیاره پیمای وینوس-۴ بتاريخ ۱۸ اکتوبر سال ۱۹۶۷ در سیاره فرود آمد، و معلوماتی راجع به تشکیل اتمو سفر آن بزمین مخا بره کرده بود. دستگاه اتوماتیکی سیاره پیمای وینوس-۸ بتاريخ ۲۲ جولای ۱۹۷۲ عبارت از پنجمین دستگاه هیست که فرود آمدن آرام را در اتمو سفر سیاره زهره انجام داده است.

دوم دسامبر سال ۱۹۷۱ دستگاه اتوماتیکی سیاره پیمای مارس-۳ به اتمو سفر سیاره مریخ داخل گردیده و برای اولین مرتبه به سطح آن ترتیبات نشست کننده را رسانده است.

موقعیت حساسی را در دپروگرام تحقیقاتی فضا نزدیک زمین پرواز های کشتی های کیهانی پیلوت دار وستوک، و سخود و سایوز گرفته است. پرواز اولین فضا نورد جهان بتاريخ ۱۲ اپریل سال ۱۹۶۲ فضا نورد یوری گاگارین ذریعه سفینه کیهانی وستوک یک عده مهمترین مسایل فضا نوردی را حل کرده است البته درین مسایل امکان پر واز انسانها به فضای کیهانی اولین پرواز گروهی دو کشتی کیهانی و پرواز چندین شبانه روز فضا نوردان شامل میباشند. در یک ساحه فراخی مسایل طبی و بیولوژی تحقیق و آزمایشی گردید. برای احضا ر کردن پرواز های مابعد ذریعه فضا نوردان یک عده مسایل علمی، تکنیکی و آزمایشی تحلیل و اجرا گردیده است.

کشتی کیهانی و سخود-۱ اولین کشتی چند نفری بوده است که در تشکیل عملیه کشتی کیهانی قوماندان کشتی، یک دانشمند و یک دانشمند شامل بوده است در زمان پرواز و از یک عده کارات مهم در تهیه سیستم کشتی ها عملی گردیده آزما یشات علمی و تکنیکی اجرا گردیده بود در کشتی کیهانی و سخود-۲ برای اولین مرتبه خارج شدن انسان به فضا کیهانی آزاد اجرا گردیده است ساختن کشتی های کیهانی مابعد مانند کشتی کیهانی سایوز امکانات

مصنوعی مترو لوزی در مراکز هیدرو مترو لوزی استفاده گردیده و نظریه پروگرام بین المللی همکاری به ممالک دیگر جهان ارسال میشود.

بوسیله اعمار مصنوعی صد ها و کلو نها گرد باد ها کشف و محل هزار ها جبهه اتمو سفر تعیین و بسیاری از ممالک جهان راجع به پیشرفت و انتشار توفا نها، گردباد ها و غیره خبر داده شده است.

تحقیقات فضای کیهانی مهتاب و سیارات دیگر بکمک دستگاه های اتوماتیکی سیاره پیمای نظر به پروگرام زند، مهتاب زهره و مریخ انجام می گیرد. دانشمندان اتحاد شوروی بکمک آلات اتوماتیکی توانستند برای اولین مرتبه نشست آرم را بر روی سطح مهتاب اجرا کرده و انتقال عکس های تلویزیونی را از سطح مهتاب بزمین



از بالا به پایین :

۱: اولین فضا نورد جهان یوری گاگارین.

۲: دستگاه اتوماتیکی «لونا-۱» که برای اولین مرتبه در جهان بتاريخ دوم جنوری ۱۹۵۹ بصوب مهتاب پرتاب گردید.

۳: قمر مصنوعی از نوع «کوزموس»

۴: قمر مصنوعی مترو لوزی بنام می تیور.

راه دشوار

نوشته دکتور اکرم عثمان

چاك راه ميرفت و قولها يش راجون خروسان كلنگي باز ميگرفت .

برای من پهلوان برات که بسیاری از حریفان خود را مثل مسموم در دستهایش فشوده و چت کرده بود بزرگترین مرد دنیا بود و همینکه مادرم میگفت : «ان الله ده کو چه آدم کلان میشی و ریش و پروت میکشی» فوراً خود را به شکل و قالب خلیفه برات میافتم و آرزو میکردم که روزی چون او مرد بی همتای کوچه های کابل باشم .

به این امید از کودکی هوس کشتی کردم و حق و ناحق بر سر بچه های کوچه خیز میزدم و گردن از خود ضعیفتر ان را می پیچیدم و داد و فریاد بچه های کوچه را به آسمان بلند میکردم .

روزی یکی از بچه ها کوچه ما که نامش قاسم بود و سخت ریختگی به نظر میرسید با من رو برو شد و پیش از اینکه از جا بجنبم چنان بخاکم مالید که بغ و بغم به آسمان بالا شد اشکریزان و شکوه کنان نزد مادرم رفتم . او هم یکی دو مشت محکم به پشتم زد و گفت :

— خوب شد سزای قروت او کرم . وقتی گریه ام آرام گرفت ، از مادر پرسیدم :

— مگم تو نگفتی که من مثل پهلوان برات آدم کلان میشم . پاسخ داد :

— چرا ! حتما میشی اما مردها میدان میرن . . . کوچه و بازار جای پهلوانی نیست

لا جرم خاموش ماندم و بعد ها بی آنکه بمادر چیزی بگویم از کوچه تنگ و تاریک ما بمیدان رو کردم و دانستم که دویدن افتادن دارد و انسان باید بیفتد ، بیفتد و بیفتد تا برخیزد و پهلوان شود .

— بچه جان سودا نکو يك كوت كلان میشی .

با حالت استفهام کومه هایم را میپنداند م و بغلهایم را به اندازه یوقانه بزرگی باز میکردم و می پرسیدم :

— همینقدر کلان ؟

مادرم میگفت :

— نه کلانتر .

بیشتر لمبوس های چاق و کشالم را باد میکردم و بغلهایم را باز تر مینمودم و از ته دل میپرسیدم :

— همینقدر ؟

مادرم ضعیف خنده میشد اشکهای شوقش را بانوک چادر داکه و سفیدش می سترد و باز هم میگفت :

— نی نفس مادر کلانتر .

دیگر طاقتم طاق میشد آنقدر بغلهایم را می گشودم که نشسته تخته به پشت می افتادم . آنوقت مادر قهقهه قهقهه می خندید و فریاد میزد :

— آفرین حالی شد همین قدر !

می پرسیدم :

به اندازه کوچکی ما پهلوان برات ؟ میگفت :

— هان گل مادر به اندازه پهلوان برات .

دران روز ها پهلوان برات سر سر هاو میداندار تمام هرکاره ها و میدانها بود و قتی راه میرفت مثل کوهی با تمکینی و خاموش بود و هر ایزار و پیراهنی برای پت های چاق و زور مند و بازوان سخت و توانایش تنگی میکرد . او همیشه کالای گیبی می پوشید و سلیپر های ساخت مراد خانی بپا میکرد . اگر دلش میخواست گاهی دستار کوچکی بر سرش می بست و رنه بستر روز ها با سر برهنه که از ته تراشش میکرد در کوچه ها پیشاپیش شاگردانش چاك

یا اسب سمندی سوار میکرد که بسوی ستاره های بالای بام ما در پرواز میبودند .

صبح که خروسان آذان میدادند و از شیاره های کنگره های فروریخته دیوار های بالا حصار آفتاب کامل زری بر بام ما فرش زرنگاری می گستراند چشم باز میکردم و به آسمان که آبی آبی بود و بمن شادی می بخشید و به مادرم که پاك پاك بود و بر رویم لبخند میزد نگاه میکردم . رنگ شادی آفرین آسمان بیدار ترم میکرد و خنده مهر انگیز مادرم بمن حالی مینمود که از بستر خواب بر خیزم دست و رویم را چپلق کنم و کنار مادرم و کنار سماوار قرشی بنشینم و جای بنوشم . آنوقت نوبت تعبیر رؤیا های شبانه فرا میرسید و مادرم میگفت که : «خواب خوبی دیدی ابر سفید و اسب سمند نيك بختی است و پرواز آندو به سوی ستاره ، از بخت بلندت نوید میدهد ان شاء الله کلان میشوی و خداوند بتو خیر و برکت میدهد .»

از تعبیرات گوناگون مادرم دلم شاد میشد و چون کلان شدن و ریش و پروت کشیدن دران وقتها برایم کمال مطلوب و آخرین آرزو بود ، ذوق زده می پرسیدم :

— مادر مه راستی کلان میشم ؟

می گفت :

— هان جان مادر .

می پرسیدم :

— چقدر کلان ؟

می گفت :

— بسیار کلان .

بعد چرت میزدم و ناگاه که با چشمهایم چیزهای کلان کلان را ببالم لقا لقا اینطرف و آنطرف نگاه میکردم مادرم که مقصدم را در مییافت می خندید و میگفت :

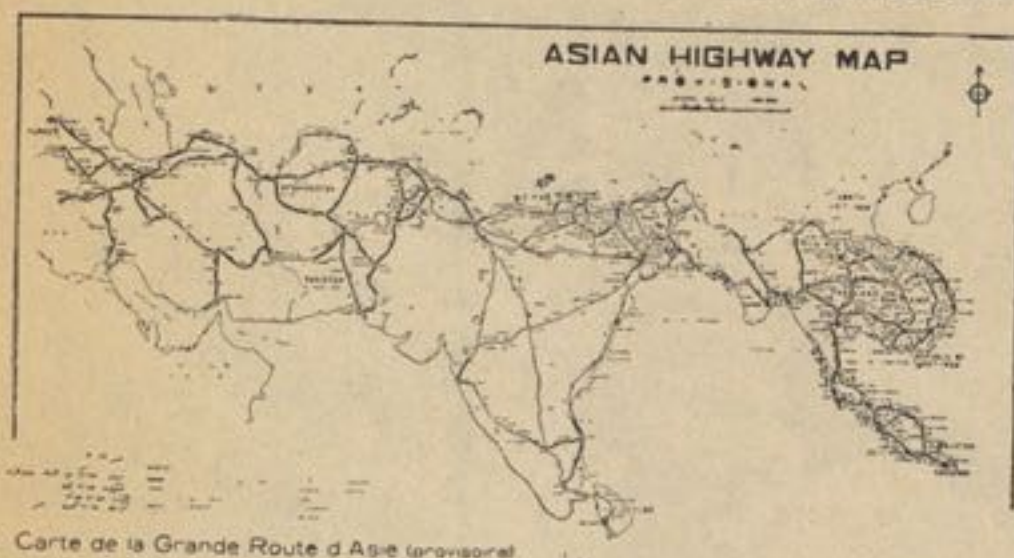
یاد کودکی مثل آهنک خواب آور جویباریست که از جنگل دوری بگوش برسد . من در آنشب بی مهتاب که ابر ها دشت لا جور دی آسمان را قدمگاه گشت و گذار خود کرده بودند به چنین سرودی گوش میدادم . صدای قل قل آب از جوی نا پیدایی بگوش میرسید و ترانه غم انگیز عمر مرا از حریم سالهای یاز سار میکرد .

من به مادرم فکر میکردم و به شبیکه مثل امشب تابستان بود و ما بر سر با مهای کاهگلی تخته به پشت می خوابیدیم و از باد گوارا و سردی که از کوه «شیر دروازه» می وزید لذت میبردیم . در آنشب بی مهتاب مادرم مرا بر بستر خوابم می خوابانید ، گاهی دستی بر پیشانی و صورتم می کشید و گاهی با کف دست سبک و نرمش به پشتم تپ تپ میزد و با اینکه پنج شش ساله بودم بر سمیل عادت مثل گذشته آهسته آهسته چنین میخواند :

« آ لولولو لولو آ لولو بچه لولو » از شنیدن آواز لطیف مادرم که هر شب به آن عادت کرده بودم کوشهایم از نغمه بی مانندی پر میشد بلکهایم گرنگ و گرنگ تر میگردد و سرانجام غلغلی میزد و سر بر سر زانوی نرمش می گذاشتم . مادرم لطیف تر از آواز گندمها و باد ها و جویبار ها ترانه ابدی و قدیمی مادران را میخواند و زیر پلکهای لای ابرو ها و بند بند انگشتان رخوت ملایم خواب را میبید . آنگاه به آرامی دریچه های چشمهایم بسته میشد و بند بند اندامم بی حال و سست میگردد دیگر بخواب میرفتم خوابی کود کانه و خوش که بسی کابوس و بی اندوه بود و مرا گاهی چون کبوتران و گنجشکان بال می بخشید و گاهی بر پشت ابر سفید

شاهر اهای بزرگ

آسیایی



این نقشه شاهراه‌های مهم افغانستان را نشان می‌دهد.

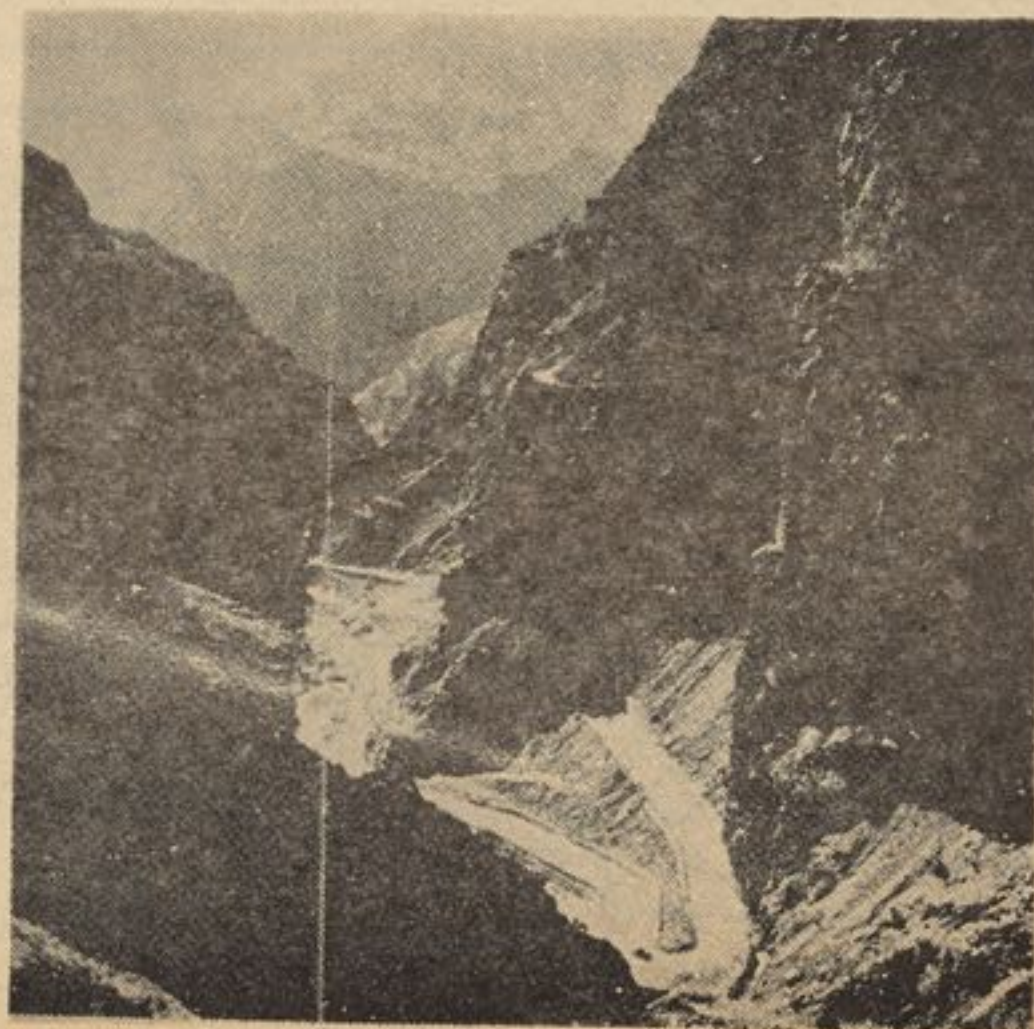
بالغ می‌گردید و به فاصله ۲۱۵۲۲ کیلو متر اصلاح و تبدیل گردیدند. مقامات مربوط این پروگرام جبهات مختلفه این سیستم سربازان را مخصوصا فاصله اعظمی و اصلاحات اختصاری آن با انواع و موقعیت زمین اهمیت ساحات مسکونی منابع زراعتی، معادن و ساحات صنعتی هر منطقه مراکز تجاری و نقاط توریستی را بصورت درست و اساسی مطالعه نمودند بادر نظر داشت تمام این نقاط متخصصین و ماهرین مطالعات و سرچ‌های را بعمل آوردند که به یقین معلوم نمایند که آیا این خطوط تصوری یا مقایسه سربازان می‌باشد یا نه تفاوت پیدا می‌کند و یا خیر چنانچه از نتایج حاصله ثابت شد که پروژه شان واقعا متمرکز و عملی بوده است.

در بعضی مناطق حالت وضع سربازان از نقطه نظر موقعیت طبیعی طرق ترانسپورت و میخانیکیت آن اصلاح گردید ولی در بعضی ساحات های دیگر که اتصالات مخابراتی ضعیف و مشکل به نظر می‌رسید تا بقیه در صفحه ۷۳

مراکز صنعتی و حصص بزرگ ممالک آسیایی و بنا در همه آنها با هم وصل گردد و در جهت رسیدگی به مراکز و نقاط توریستی و تاریخی کشور هاتسهیلات لازم بعمل آید و ارزش اقتصادی آنها تثبیت شود علاوه در باره امتداد این شاهراه بزرگ آسیایی با جال سربازان ممالک اروپائی و اتصال شان الی سربازان ایران و ترکیه و گروپ سربازان آسیای مرکزی الی سربازان ایران و عراق از طرف کمیسیون پیشنهاد گردید.

در سال ۱۹۶۰ اولین مطالعات در حصص اتصال سربازان سربازان ایران و ترکیه الی سیگون مرکز ویتنام جنوبی که مجموعا ۱۰۸۳۲۲ کیلو متر میشود آغاز گردید و در اختصار فاصله به ۵۸۷۶ کیلو متر حق اولیت داده شد سربازان ها نیکه از عراق ایران الی سنگا پور به طول ۱۲۹۶۷ کیلو متر امتداد یافته به طول ۷۱۹۴ کیلو متر اصلاح و اعمار گردیدند که به این اساس مجموعه سربازان ها نیکه به آن حق اولیت داده میشد و به فاصله ۳۸۳۹۲ کیلو متر

انسانها حتی در دوره حجر نیز موفق گردیده بودند که سیر و حرکت خود را از مسیر صحراهای اعظم شمال آسیا و ترکیه به استقامت ایران و هندوستان و یا از وسط خاک پهناور روسیه به اروپا باز نمایند. مأموران می‌فهمیم که در آن زمان مهاجرت به طرف وادی یانگ سی کیانگ و چین و یا به جهت مخالف که عبارت از صحراهای بزرگ سوریه عربستان سعودی - بر اعظم افریقا به صوب نیگرس و دریای نیل بوده دوام داشت. در آن زمان انسان ما قبل تاریخ راه‌های رفت و آمد حیوانات را تعقیب نموده که بعدا بعضی مناطق آن اسات خط - السیرهای اصلی راه‌ها و سربازان



شاهراه دروخته

ing to Live For



راوړم يعنی بیرته خپل چټک ټایپ وکړم . خو ددغې وظيفې پيدا کول او بيا په داسې وخت کې چې ماته د تيمو ټي د ليدلو لپاره پوره وخت مو جود وي او د کار څخه وکړای شم هغه ته د ليدلو لپاره لاره شم يو بل مشکل و . که څه هم زما دکور نې غړو په دې برخه کې ډیره مرسته کوله او داسې ورځ به نه وه چې دهغوی څخه يو يا دوه روغتون ته نه وي ورغلي او زما د زوی خبر دی نو دې اخستې ، خو زه هم مجبوره وم او دا می سخته علاقه وه چې په منظم ډول هغه ته ورشم او خبرې واخلم .

خوپه پای کې می فيصله وکړه چې دیوی نمایندگی سره دیوه مو قتي کار قرار داد لاسليک کړم . په دغه کار کې ماته مناسب معاش راکول کیده او سر بيره په هغه ماکو لای شو چې دکار دجر يان په وخت کې دیوی گړی لپاره دخپل زوی د ليدلو لپاره خان فارغ کړم . زه ډیره خوشحاله ژوندون

هغه زما زوی ته د ژوند ا میسده برخه کړ او دې ته یې تشویق کړ چې ژوند دخپلو ټولو خوښو سره بېسارو وکړي خو آيا په نړۍ کې داسې څوک وچه هغه دی ما ديو شی په هیله کړی ؟

هم ورو ورو راسره ز یاته علاقمنده اورا باندې مېر بانه شوه . کله چې به زه درو غتون یا ددې ندي څخه کور ته راغلم او په دې چې کور به می تش او خالی نه و بلکه دغه گاڼډی به په پاسنې کو ټه کې وه نو یو ډول روحی آرا متیا به راتر لاس شوه او ډیره به خو ښه شوم چې شکر دی به کور کې خومی بوڅوک شته .

بله خبره دا وه چې ما باید ځانته یو کار او وظيفه پيدا کړی وای . مخکې له هغه چې واده می وکړ ما په یوه دفتر کې دسکر تر په حیث کار کاوه او اوس می فکر وکړ چې زه کولای شم هغه چټکي چې پخوا می په ټایپ کې درلوده بیرته په آسا نټیا لاس ته

داسې فکر راته پيدا شو چې د هغو په اثر می مشکلات یو په بل پسې حل شول اولکه څنگه چې هغه راته وویل چې دآینده ژوند په مشکلاتو کې فکر کول لازمی او ضروری کار نه دی ځکه دغه مشکلات په خپله راځي او په خپله ور کيږي . زه می یو دم آرام شو او دغه ویره می کمه غوندې شوه .

ددی لپاره چې زه په کور کې یواځې اوسیدلم نو په دې باره کې می مور او پلار په سخته اندېښنه کې وو او ددی لپاره چې د هغوی دغه اندېښنه هم لیرې شی نو دخپل کور پاسنې کو ټه می دیوه ښو ونځی یوې ښوونکې ته په کرایه ور کړه . او دغه ښځه

نه هغه وروسته له هغې چې مونږ واده سره وکړ دغه شیانو ته اصلا وخت نه درلود ، خو تیمو ټي پال ته لیونی دی .

ډاکتر راته وویل : دایوه ډیره ښه مو ضوع ده چې ماد هغه د خبرو څخه معلوم کړه چې هغه دفت بال دلوې سره ز یاته علاقه لری ، ځکه چې دا شوق په حقیقت کې دهغه د معالجي په برخه کې یوه لویه تکیه ده چې مرسته ور سره کولای شی په عین حال کې ته هم باید په ژوند کې

پوره کوشش وکړی اوله همدې شیبې څخه لا خپلې آیندې ته مه اندېښنه کيږه ځکه چې آینده لار اوسه نه ده رارسید لی . ته پو هیږی چې دغه مشکلات او فکر نه چې عموما مونږ نری ویر یو په آسانی او بیله مشکلاتو تیر یږی او اصلا ددو مړه اندېښنې وپ نه دی .

ډاکتر ما ر تین دغه خبرې می په پوره غور اودقت واور یدی اوسمدستی

له انگلیسی منابعو څخه

دا، ویاړ ژباړه

Someth

دیوه شی په هیله

بی په داسی حال کی چه دخپل میز جعبه یی را کښوله یو کو چنی امر خود خوا عش په ډول را باندی وکړ او داسی یی راته وویل :

«ښه، ډیر ښه میرمن ویل، تا په ډیره ښه تو که دا ټول کار اجرا کړی.

زه هیله لرم چه ته به سبا ماښام بیا ماته لږ وخت راکړی»

په ځواب کی می وروته وویل :

«ولی نه، ښاغلی کړو تره.»

«ښه نوچه داسی دمزه به سبا

مو سسی ته تیل فون وروکړم چه ددو

نورو هفتو لپاره تارا پرېږ دی چه

له ماسره کار وکړی.»

ډیر ښه، ښاغلی کړو تره دا خبره

می ور ته وکړه اود ټایپ ماشین می

په خپل پو ښ کی وپو ښه اوځان

می دتک لپاره چمتو کړی.

خو په دی وخت کی چه زه راولاړه

شوی وم اود هغه څخه می رخصت

اخیست دهغه دکوټی دروازه و ټکیده

اوسمدستی دهوټل یو خدمتکار ر په

داسی حال کی چه قهوه او لږ سند ویچ

یی په پتنوس کی را اخیستی وراغی

او کلا کړو تر راته وویل : مخکښی

لدی چه لاره شی لږ قهوه وڅښه

ځکه چه ډیر کار دی وکړی او ستری

شوی یی.

بیا هغه دقهوی په جوړولو ځان

بوخت اود سندویچ غاښ یی ز ما

خواته را نژ دی کړی. هغه اوس آرام

ښکار یده یوه دانه سندویچ یی واخست

ټوټی یی کړی او ویی خو ډ بیا یسی

سمدستی راته وویل :

اوس داراته ووايه چه دشپي له

خوا دغه کار خو به ستا په کورنی

ژوند کی کوم زیان نه پیښوی میره

دی په دی باره کی څه فکر کوی ؟

پخوانی آشنا درد بیا په زړه کی

رانونت او په ویر یدلی آواز می ورته

ویل :

پاتی په ۷:۴ مخ کښی

پاک اوستره شوی چه په مخ یی نوی اوتازه قر طاسیه ایښو دل شوی وه اوڅنگ ته یی یو ټایپ پروت و. دغه راز دلپکنی لا زمی شیان د تجارتی دوسیو سره او یو ټایپ ریکارډر هم موجود و.

«زه غواړم همد اوس ځینی لیکونه تاته و لولم ترڅو چه راته ټا یسپی کړی» هغه دا خبره زماله کینستلونه وروسته را نه وکړه او بیایي خبروته داسی ادامه ورکړی :

زه فقط لږ پخوا په پاریس کسی دیوی غو ندی دکیدو نه راستون شوی یم او کله چه په الوتکه کی وم ځینی لنډ او مختصر یاد داشتونه می اخیستی دی. هیله ده چه دیوی شپیی په موده کښی مو ستومانن لری شی او بیا به نو پیل ورباندی وکړو.

هغه لږ تم شو خو ما سمدستی ځان دکاغذ ونو اوکار ښ پیپر په ترتیبولو اود ټایپ په جوړولو بوخت کړ ترڅو چه ټایپ ته ځان چمتو کړم او په عین حال کی می د هغه څخه داوسنی کار په باره کی څو لنډی پوښتنی و کړی. وروسته له هغه ما خپل دیاد داشت کتابچه خلاصه کړه ترڅو چه د هغه دلیکونو لنډیز په کی ولیکم. دلیک دلوستلو په وخت کی دهغه آواز صاف او واضح و اود لوستلو په وخت کی یی په یو یو ځای کی یوه وقفه کوله ترڅو چه ما ته دآرام کولو موقع راکړی او ما هم په دو مره چټکتیا اوسرعت د هغه خبری یاد داشتو لی چه دبل هیش شی په باره کی می فکر نه شو کولای.

دری ساعته تیر شول او ددریم ساعت په پای کی ما وروستی لیک په پاکت کښی واچاوه او بیا می دټایپ ماشین یوی خواته کړ او ستری ستومانه په خپله چوکی کی دتکی کولو په حال کی کینا ستلم.

هغه ماته په خیر خیر وکتل او بیا

به یی یاغیر حاضر و او بیا به یی رخصت اخیستی و. اوس ددی کار داجرا کولو په باره کی چه دپخوا نیو څخه یی زیات تو پیږ در لود په فکر کی وم او دځان څخه به می پو ښتل چه داویلی اوکله چه می غوښتل خپله ددغه ستر اومهم شخصیت سره و گورم اود هغه دکوټی در وازه می ور ټکوله، ځان ډیر وار خطا راته ښکار یده. خوبیا می هم ځانته تسلی ور کړه اود ځان سره می وویل :

داسی شیان او کار ونه خو په ژوند کی را تلو نکي دی او کیدای شی چه په آسانی اوبیله کو می خبری اجرا شی.

در وازه خپله کلاو کړو تر راته خلاصه کړه، اودیوی کړی لپاره مونږ دواړو دیو بل خواته بیله دی چه څه سره ووايوو کتل چه دا کتل دیو بل دستاننی نه خالی نو.

د هغه خیری ته چه می وکتل نو لومړی شی چه راته څر گند شو دهغه لوړ همت او په ځان باور و چه درلود یی هغه یو ښکلی سړی و چه روښانه او خلیدونکی ستر کی اوتور گن وینستان یی در لودل او یو یوتار به کی سپین شوی و مافکر و کړی چه دهغه خو له به تل همداسی پتهوی ځکه چه دو مره بی حرکت او پته خوله ولاړو چه زه یی حیرانه کړم.

خولږ ورو سته مسکی شو چه په دی حالت کی یی یوه عجیبه زړه وړونکی خیره را پیدا کړه اوزه یی سمدستی ور جلب کړم. هغه ددغی مسکا نه وروسته داسی را ته وویل :

«ته باید میرمن نویل یی، را څه مهربانی وکړی» هغه در وازه زما مخی ته پرانیستی و نیوله ترڅو چه زه ور څخه تیره شم، کله چه یی کوټی ته ورننوتلم نوو می لیدل چه زما لپاره یی ټول شیان پوره چمتو کړی وو. یو میز

وم چه دیوه کار اویوی وظیفی خاونده شوم او داسی وظیفه وه چه زه یی پوره مصروفه کړی وم اوما کولای شوای چه خپلی فکری ستر یایوی اواندیبښی که څه هم دیوی کړی لپاره وی هیری کړم.

په هغه ژمی کی چه زه په دی کار بوخته وم زمانه څوڅو ځلی غوښتنه وشوه چه وظیفی ته په دایمی ډول باید دوام ور کړم خو ما دغه ټولسی غوښتنی ونه منلی، ځکه تر هغوچه تیموتی په رو غتون کی ومانه شو کولای چه ټوله ورځ په دفتر کی پاتی شم.

یوه ورځ کله چه پسرلی تازه را رسیدلی وماته وویل شول چه د کلاو کړو تر نو می تاجر دکار کوټی ته چه په یوه هوټل کی وه دهغه دسکر تر په حیث ماښامی لاره شم اود هغه مربوط کارو نه ټایپ کړم او همدا کاروچه زمانه ژوند کی یو ناڅاپی بد لون راغی ..

په دی باره کی زمونږ د نمایندگی مدیر داسی راته وویل : هغه زمونږ دکار فرما یانو دجملی څخه یو ستر اومهم سړی دی، ډیره میرانه لری او هغه څه چه چاته یی وروسپاری دهغه داجرا کولو په عوض کی چه هرڅومره ورکړی پاک نه لری او داگټه اوس ستایه پر څه شو یده.

هغه عموما دشپي له خوا کار کوی او همدا علت دی چه د هغه مربوط کارو نه دشپي له خوا اجرا کیږی. تراوسه پوری زما مات زړه دهغه خلکو څخه چه کار می ور سره کاوه لیری ساتلی وم، اوما د هیش داسی کار داجرا کو لو څخه چه زما دمسک اوشق سره یی رابطه درلوده، نه ویر در لوده اونه می سر تری غږولی و، خودی کارو نوعوما مو قتی جنبی در اودی او په هغو دفترو کی به می اجرا کول چه اصلی او دایمی مامور



عوض اینکه بگوئیم تاگرد جاده روی شانه اش نه نشیند صحیح نیست چرا نگوئیم تاگرد جاده را دور نسازد درست نیست

کاری ساخته و پرداخته نباشد همه
آرزو هایش را نقش بر آب بسازیم
و آنوقت افتخار کرده بگوئیم نگفته
بودم اوتازه آمده و هنوز هم در همان
خواب و خیال دنیای خارج است.
نگفته بودم گفتن و عمل کردن فرق
دارد آفرین بما که با همه این
مشکلات سا لها است کار میکنیم
کار کردن آسان نیست من مثلاً این
جوان بسیار آ نها را دیده ام که
سخن از انکشاف و ترقی زده اند.
داد از کار و سرعت عمل زده اند ولی
وقتی به میدان عمل داخل شده اند
هیچ کاری را از پیش برده نتوانسته
اند در حالیکه اگر نیک متوجه شویم
این گروه مردم یا بعبارۀ دیگر این
چار کلا ها خود عمدا موانعی در راه
پیشرفت برادر جوان و با انرژی خود
ایجاد کرده اند خود خواسته اند او
در نظر ها منفور شود - خود خواسته
اند عوامل نا کامی او را فرا هم
نمایند خود خواسته اند تا مردم او را
بیگانه شناخته و غرب زده بخوانند.

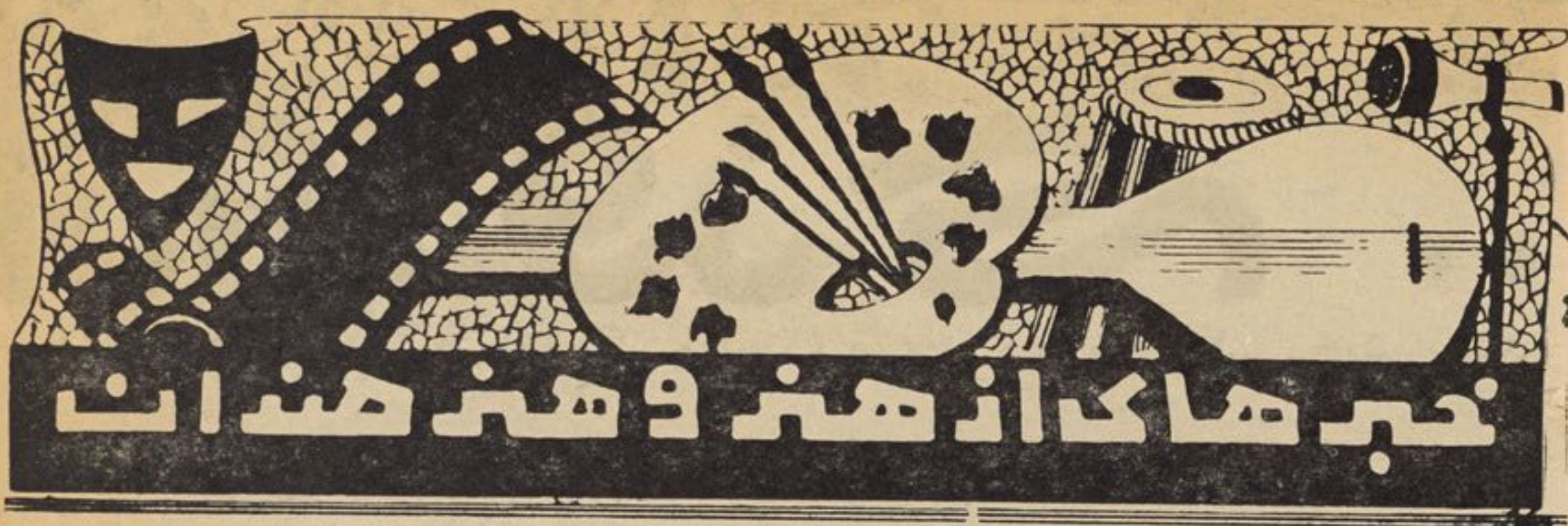
خود خواسته اند او روز هادر موسسه
اش بیکار بماند و پائین و بالا سر
گردان باشد - خود خواسته اند
چند روزی باو کار ندهند خود خواسته
اند احساسات او غرور او را بکشند
و او را شخص فاقد اراده و بزعم خود
انارمل و بیادورند و یا بعبارۀ دیگر
او را جوانی را کد غیر فعال و روز
گذران سا زند - و بالا خره خود
خواسته اند تا ابتدا گرد جاده روی
شانه این جوانها بنشینند و آنوقت
شروع بکار نمایند - همان کاری
که آرزوی چو کی نشین بی کفایت
و کهنه پرست است و اما عده زیاده
مردمی هم هستند که چو کی هارا
باساس لیاقت زحمت و پشتکار
بدست آورده و ازین جوانها با
پیشانی باز استقبال می کنند اگر
پرو فیسور هستند و یا داکتر هستند
دست پرو فیسور یا داکتر دیگری
را با صمیمیت و برا دری فشار داده
و دوش بدوش هم کار کرده اند و
بالاخره باین وسیله گرد ها را از
شانه ها دور می سازند.

ژولنون

یا بعبارۀ دیگر عوض اینکه بدبین
باشیم عوض اینکه موانعی برای
چنین جوانها ایجاد نمائیم عوض
اینکه او را به نظر دیگران و دیگران
را به نظر او بدبین سازیم یا بهم
اندازی کنیم عوض اینکه او را سر
گردان نمائیم و باین وسیله او را خسته
بسازیم یا به زعم همان عده مردمی
که چو کی های خود را در خطر می
بینند و دو دسته آنرا محکم گرفته
اند پرو پا گندهای بیجا علیه او نمائیم
و بگوئیم تا گرد جاده روی شانه اش
نه نشسته درست نیست و کی او را
به همین زودی ها چو کی میدهد چرا
او را یاری نکنیم چرا باو بحیثیت
یک جوان بحیثیت یک شخص یا
انرژی موقع کارند هم از
نظری و مفکوره های تازه وی استفاده
نکنیم تجارب او را بکار نه بندیم
و چرا او را خسته بسازیم آنقدر خسته
بسازیم تا او را به قالب یکس از
اشخاص در بیاوریم که بعد از او

سالم بحث کند وقتی گرد جاده میوند
روی شانه اش نشست آنوقت این
صحبت هارا نخواهد کرد هرگاه
در موسسه چو کی مناسب حال او هم
موجود باشد همین گروه مردم
میگویند: نه بابا کی اوره چو کی
میده تا گرد جاده روی شانه اش نه
نشیند صحیح نیست. در حالیکه
این جوان بایک عالم آرزو بکار و
خدمت مردم و جامعه خود و ر
کردن گرد جاده میوند بوطن برگشته
و می خواهد آرزویش را عملی سازد
چون انرژی دارد مطالعه کرده است
تجارب بدست آورده است مشاهداتی
نموده است لذا حتما برای موسسه
خود برای مردم خود و بالا خره برای
جامعه خود مصدرا خدماتی بسازند
ای خواهد شد ازینرو چه خوب
است عوض اینکه بگوئیم تا گرد جاده
روی شانه اش نه نشسته صحیح
نیست چرا نگوئیم تا گرد جاده را
دور نسازد درست نیست.

یک عده مردم که بعضا دیگران
با آنها چار کلاه هم میگویند مدتها
است که چو کی های حکومتی را با
عقاید کهنه و غیر تنویری شان با
واسطه و شیطنیت، یا بهم اندازی
صدقه و قربان گفتن ها اشغال کرده
اند وقتی جوانی را دیده اند که بعد
از ختم تحصیلات از خارج بوطن برگشته
و به موسسه اش بایک عالم
آرزو مراجعه کرده است گفته اند:
بگذار ش چند روز با سر بلندی صحبت
کنند و یا نظریات تازه را ارائه نماید
از ترقی و انکشاف سخن را ندانند
دوستی ها و صمیمیت ها از راستکاری
ها از تسریع در عمل از پاکسی
و سترگی و بالا خره از رقا بتهای



خبرها کا از هنر و هنر هندان

بقلم همشهری

آثار شاغلی برشنا و نگاہ در مسندوبہ نمایش قرار گرفت

آثار هنری دو هنرمند معاصر افغانی تو سط موزیم ملی هنرمندان شرق در مسکو روز نهم قوس به نمایش گذاشته شد. آثار متذکره معرف کلتور و فرهنگ کشور ما بوده و متعلق به استاد عبدا لغفور برشنا و بنا غلی سید مقدس نگاہ بود.

نمایشگاه افغانی در مسکو به اساس موافقتنامه کلتوری بین افغانستان و اتحاد شوروی افتتاح گردید استاد برشنا ضمن مصاحبه به نمایندگی باختر در کابل گفته است: بعضی از آثار شاغل مناظر طبیعی با میان بند امیر و شهر کابل بود وی علاوه کرده است که پورتریت های هم که نمایشگر لباس افغانی بود به نمایش قرار گرفت. درین نمایشگاه هفتاد و پنج اثر بنا غلی برشنا و چارده اثر بنا غلی نگاہ به نمایش قرار گرفته بود.

قرار یک خبر دیگر بنا غلی برشنا و بنا غلی نگاہ که بهمین مناسبت به مسکو رفته بودند دو بازه بوطن برگشته اند

جواب يك نامه

پیغله لریا نسیم و عالیہ نسیم از مکتب متوسطه گردیز پرسیده اند که لطفاً نجیب احمدزی نطق پروگرام سازها و رازها را معرفی کنید! خواهر عزیز: نجیب الله نجیب احمدزی که اصلاً از ولسوالی سید کرم ولایت پکتیا است بیست و یک سال قبل در یک خانوادہ متوسطی چشم بدنیا گشوده است.

گاه گاه برادیو میرفت و برادیو غرض نطقی طور افتخاری کار میکرد تا اینکه در اواخر سال ۱۳۵۰ اوموفق شد امتحان نطقی را بگذراند و بسا رادیو قرار داد امضا نماید. اکنون مو صوف در پروگرامها سازها و رازها کلیوالی سندی اونغمی و پروگرامهای نشرات خا رجی حصه میگیرد علاوه در بعضی پروگرامهای موسیقی به صفت انانسر سهم میگیرد اومیکوید:

آرزو دارم در آینده به صفت یک ژورنالیست در خدمت مردم و جا معه خود باشم و ضمناً علاقه ام را بر رادیو در مورد نطقی ادامه بدهم. در مورد از دواج بنا غلی احمدزی عقیده دارد که شرط اساسی درین امر

باید توافق باشد توافق از هر نگاه مصارف و مرا سم عروسی - مهریه و جهیز کمر شکن رایک رویه نامطلوب پدران و ما دران میدانند هم چنان بعضاً مداخله های بیجای والدین را در امر انتخاب همسر بی جا دانسته میگوید: چنین از دواج هائمره خوب نمیدهند.

ابتکار در خواندن

شمس الدین مسرور که یکی از خواننده های خوش آواز رادیو است و درین اواخر محبوب همگان شده است در تقدیم آهنگها یش ابتکاراتی نموده که همین امر باعث شهرت او گردیده است و ازینرو میتوان او را یک خواننده مبتکر حساب کرد.

مسرور در چند آهنگش به دختران مثل و خواننده موقع داده است تا در خواندن با او همخوانی شده حصه بگیرند و باین اساس آن پارچه را با اصطلاح مردم رنگ و رونق بدهند و این خود یک هنر است که باید آراستود تا حال مسرور سه آهنگ را بهمین سبک تقدیم دو ستد اران و موسیقی و علاقمندان هنر نموده است که اولی را تحت عنوان «خی پرو بابا» که کنت نیستیم ثبت کرده است دو می که «ای آنکه دو چشمان تو افسونگر و آبیسست» مطلع دارد مسرور آنرا با پیغله زرغونه مثله هنر و ادبیات خوانده است و در آهنگ سو می نیلا خواننده خوش صدای دیگر رادیو حصه دارد که در واقع میتوان آنرا یک آهنگ مطلوب و موفق روز خواند. باید علاوه کرد که اشعار آهنگ دو می و سو می از از هر قیصرای است شعر آنچه را مسرور و نیلا بنام «درست و» ((پوهو)) خوانده اند اینجا برای خواننده های ژوندون نقل می کنیم.

چشم تو بتا پر از شرار است - درست !!

لعل لب تو باده گسار است - درست !!

تمکین و غرورتو مرا کشته - صحیح !!

در سینه دل از عشق تو زار است - درست !!

ای جان به تقا فلم مشوش نکنی

- تونیزدگر بازی به آتش نکنی -

تویار منی - چی، تویار منی، اینست خیال

بنمای وفا - بازی آ - سال

یکشب مهن در بر من باش - پوهو

در بزم وفا اختر من باش - پوهو ...

بشنو تو ز من ای گل مغرور مگو

تنها تو بیاد لبر من باش - پوهو

آتش زندم نازو نگاه تو - عجب !!

دل برده ز من زلف سیاه تو - عجب !!

تو دل فکن و دلبر و دلجو پی - قبول !!

افسو ن مجسم رخ ماه تو - عجب !!

ای جان به تقا فلم مشوش نکنی

تونیزدگر بازی به آتش نکنی

انځورن کم

انيس بشکل جریده بقطع کوچک و در هر پانزده روز يک ځل نشر ميشد

شما فکر نکند که ابو الوفا راجع به این پل های لرزان مطلب گفتنی ندارد بلکه باید بخاطر داشته باشید

که مقاومت این پلهای معلق استفاده نادرست از آنها بیخبری و بی اعتنایی

مقامات مسوول شهری از وضع لرزان و غلطان آنها و پیش از همه

جسامت خود بنده که هنگام عبور از پل لرزش خاصی بر اندام خود

و بر پیکر پل ها احساس میکنم مرا بر آن میدارد تا بمجرد رسیدن باداره

فورا قلم بردارم و چند قطره اشکی بشکل حروف در دامن روز نامه

بریزم و یادی ازین پلهای لرزان کنم اما متأسفانه چیز های دیگری

برای بحث خود نمایی میکنند که ضروری تر هستند اینبار نیز بایاد

آوری از پل معلق که در عبدالله برج بوجود آوردند و هشت ملیون افغانی

را از بیت المال صرف اعمار آن نمودند، ولی نمیتوانند نظر بععللی

از آن برای ترافیک استفاده نمایند، بیاد پل های لرزانک کابل افتادم که

اگر چمچه مسمت ما یاغی نشد خوب والا در فصل بهار سال آینده شاید

در پل لرزانک ما با خرابی هایی که دارد شاید تاب مقاومت نیاورند زیرا

هر روز از مقاومت آنها کاسته میشود، سخن از پل جدیدی بود که

در ناحیه عبدالله برج در محل تقاطع چند دریا با صرف هشتاد لک افغانی

اعمار شده است اما چون سرکهای پیرامون آن را نساخته اند این پل فقط بحیث حلقه وصل و نقطه میتواند

شناخته شود و بس زیرا استفا ده از آن «معوق» مانده است.))

در قید تحریر می آید، چنانچه در شماره گذشته گفتیم که درین قسمت

مطلب انتقادی ای بشیوه طنز نوشته میشود که درین جاقسمتی از مضمون

ابو الوفا را از یکی از شماره های اخیر انيس اقتباس مینمائیم زیر

عنوان (پل معلق!!) چنین نوشته میشود «از پل های لرزانک و یامعلق

صحبت نمی کنیم که در چند نقطه شهر ما بروی دریای کابل چندین

سال پیش اعمار شده و چندین نقطه (متفصل) را بهم (متصل) نمودند

است.

مطلب انتقادی دیگری زیر عنوان در شهر ما و هم بعضی راپور ها نیکه

دارای جنبه خبری باشد همراه با

اعلا نات مصنفه در همین صفحه به نشر سپرده میشود.

قبلا در مورد روز نامه

انيس بصورت عام حرف زدیم اما

درین شماره به سلسله مطالب قبلی

میخواهیم در خصوصیات بعضی

مطالب آن سر بزنیم.

در صفحه اول که گفته بودیم

اکثر اخبار با بصورت حرم معکوس به نشر میرسند که این امر بر حسب

تعامل ژور نا لستیک بوده و راستی در صحافت آن نیز سعی بی بخرج

برده میشود.

اما صفحه دوم که کامنتری

نامگذاری میشود به استثنای سرمقاله

تبصره های سیاسی اقتصادی، و

اجتماعی با چند سطر از مضمون يك

نشریه، بسته امروز در حصه پائین

دوستون اخیر معرفی همکاران انيس

به نشر میرسند.

اما اگر برای کلیشه معرفی

همکاران انيس در صفحه اخیر (۸)

محل قرار داده اید

سری عبدالرسول

انيس: ۱۵ تیر ۱۳۰۶

۱۹۲۷

هو المستعان

انيس: طاعت و دست درازا مضمون

در اوقات فراغ به

مشکله مشاور، درحالات

حیات فکری و هنری

و حسیته گردد.

انيس

سری عبدالرسول

۱۵ تیر ۱۳۰۶

۱۹۲۷

هو المستعان

انيس: طاعت و دست درازا مضمون در اوقات فراغ به مشکله مشاور، درحالات حیات فکری و هنری و حسیته گردد.

انيس: طفل است و نمیداند هر طفل حیات و ولایت را در شوق و شگفتی است، و از نظر او هر چه فریاد و جود است، آنرا حسیته و شوق است، و از نظر او هر چه فریاد و جود است، آنرا حسیته و شوق است، و از نظر او هر چه فریاد و جود است، آنرا حسیته و شوق است.

موضوعات

قسمت اول

مقالات

متنوع نشر میگردد

۲۷ ۴۵۴۵

ریالیزم اجتماعی در سینمای هند



از: کی. ای. عباس

● ● گرهی به من
اندر زمیده‌هند: « به مردم
چیزی را بده که دوست
دارند! » ولی خودم بدان
اثر باور دارم که نه تنها
نفس فردیم را خشنود
سازد، بلکه آگاهی
اجتماعیم را نیز قناعت
بدهد.



هنگامیکه ریالیزم اجتماعی، همزمان با پیروزی جهانی
«ستیا جیت رای» و یاشاید هم به علت ظهور نیورئالیزم
ایتالیایی، باردیگر در سینمای هند جلوه‌گر شد، «بیمل
روی» فیلم «دوبیگه زمین» و «راج کپور» فیلم «بوت پالش»
را ساخت.

هندی. آشنا بود، تایید تشخص
ملی را در برابر تهدید سلطه فرهنگی
بیگانه فراهم آورد.

به همین گونه فیلمهای تازه یخی
هندی، با وجود سطحیگری آنها، باز
آفرینی اثر ناک شکوه هندوستان
بود که احساسی عام زنده سازی را
نشان میداد بخشش از رنسانس
فرهنگی هند به شمار میرفت. این
فیلمها از راه نگاه کردن به شکوه
گذشته، برای مردمی که در زنجیر
اسارت بودند، آرا مشی تو لید
میکرد. همچنان این فیلمها بیدارسازنده
غرور ملی بود.

رنسانس فرهنگی که با افزایش
بیداری ملی توأم بود، در جنبشهایی
که برای اصلاحات اجتماعی صورت
گرفت، نیز منعکس گشت. و فیلمهای
هند زیر تاثیر این پدیده ها محتوی
وسرشت انسانی و اصلاح طلبانه‌یی
را به خود گرفت.

این نکته مهم است که گفته شود
با بلوغ پیگیر فیلم هندی، روما نهال
داستانهای کوتاه «سرت چند را
چتر جی» بسیار عام شد و این به خاطر
آن بود که تازگی دورنمایه ها و
نگرش مستقیم سبک او در ادبیات،
مواد آرمانی کارگردانی چون
«دیپکی بوس»، «باروه»، «ونی تین بوس»
تشکیل میداد در کرانه های باختری
نیز فیلمهایی که از نظر اجتماعی
بر جستگی داشت، به دست کار
گردانی چون شنتا رام، وینا یاک
بابو را و پند هاگر، مو هن پهاونه
نیو محبوب خان پدید آمد.

درین دوره فیلمهای هندی، گاهی
به صورت نا بخته و گاه به صورت
هنری، ولی تقریباً همواره اثر ناک
واقعیت اجتماعی معاصر را طرح
میکرد و انبوهی از درو نمایه های
زنده را مورد بحث قرار میداد چنانکه
نظام کاست، از دواج اجباری،
ستمگری بر بیوگان و حق انسانی
آنان برای از دواج دوباره بیداد

سنت ریالیزم اجتماعی در سینما،
از شیوه های گریز گرایی، رومانتی
سبزم و جلوه گری سودا گرانه
ستارگان کهن تر است. خیلی
پیشتر از آنکه کارخانه های رو یا
آفرین هالی وود به ساختن میلو
درامهای گریزگرا، کمیدیسهای
نا همبسته و فیلمهای هیجان آوری که
آمیخته با سکس و خشونت است
آغاز کند، ریالیزم اجتماعی در سینمای
امریکا ریشه دوانیده بود.

نخستین فیلمهای دی. دبلیو.
گرفت دارای دورنمایه های اجتماعی
بود چون بیکاری، الکولیزم، استثمار
کارونا برابری های اجتماعی. این
فیلمها که در حدود ۱۹۱۰ ساخته
شد، اگر چه تا اندازه یی رنک
احساساتی داشت، ولی واقعیتگرا
بود و از طرف تماشاگران نادار امریکا
باجسسی استقبال گشت. این
تماشاگران در لا بلای یک شکل
نویین هنری، انعکاس زندگی شان
واشکالات این زندگی را میدیدند.

در هندوستان چندین سال پیش
از آنکه دادا صاحب پنهلکی نخستین
فلم داستانی را که راجه هر یس
چندرا نا مداشت بسازد. گاه گاهی
فیلمهای صامت یک چرخ روی پرده
آمده بود. در دورانی که شرکت های
فلم سازی بریتانیایی به نمایش
فیلمهای کوتاهی چون «امپرا توری
هندی ما» «دربار کبیر دهلوی» و «عروسی
مهارا جا» میپرداخت احساس ملی
در برخی از ساخته های محلی چون
جنبش جدایی بنگال بزرگ که در
سال ۱۹۰۵ ساخته شد، باز دید
تیلک از کلکته و نمایش که در سال
۱۹۰۶ ساخته شد، منعکس میگشت.

نخستین فیلمهای افسانه یی هند
اگر چه شاید از نظر هنری خام و
ناپخته بوده باشد، مظهر رشد
آگاهی ملی بود. این افسانه های
معروف که حتی برای بینوا ترین فرد

.....



«مونا» تماشای بمبی است از پشت «تری پتی میترا» و «انور میرزا»
چشمهای يك كودك گمشده در فلم «دهار تی کی لال»

میتوان از دیو داس محصول سال ۱۳۵۰، آدمی، محصول سال ۱۳۹۳۹، و روتی پدوسی ساخته سال ۱۹۴۱ و روتی سال ۱۹۴۲ نام برد.

فلم دهار تی کی لال در سال ۱۹۴۶ ساخته شد و در سینما تیک فرا نیسین درباریس به نمایش درآمد و خوب استقبال گشت، چنانکه تار یخنو یس پر آوازه سینما، یعنی ژورژ سیدول فرا نسوی، این فلم را دید و در کتابی که در باره سینمای جهان نوشته، ازین فلم به حیث یکی از برجسته ترین فلمهایی که همواره زنده خواهد بود، نام برده است به همین گونه دهار تی کی لال تبصره های خوبی از نمایندگانی که در کنفرانس سمله گرد آمده بودند، دریافت کرد. نماینده ویژه نیو یارک تا یمز این فلم را به حیث گامی پر اهمیت در پیشرفت سینمای هند... که مرا از این نشستین در اوج

هنکا می که ماسر گرم تهیه دهار تی کی لال بودیم چیتن انند مشغول ساختن فلم کنایه آمیز خودش بود که پنجه نگار نا مداشت و درین فلم صحنه هایی را به کار میبرد که در صورت سمبولیک آرایش گشته بود و مانند ما باز یگران نیاز موده را به کار گرفته بود. این فلم مسایل بهره کشی، فقر و بیدادگری را به

بقیه در صفحه ۷۶



«اوپتال دت» و «سوهاسنی مولی» در فلم «بهوون شوم»

صفحه ۲۹

گری زمینداران رسود خواران بهره برداری از کارگران صنعتی، مو قف زن نوین و عصیان او و آرمای نهایی وحدت ملی در فلمهایی چون اچهود کینا، دیو داس، آدمی، کارخانه، مز دور، دهار تی ماتا، کارخانه، مز دور، روتی، دنیا نمائی و پدوسی به جلوه گری درآمد.

سما نسور حکومت بریتانیا نیایی چنان شدید که حتی تصویرهای رهبران ملی را در آرایش صحنه ها منع قرار داد. با اینهمه فلمهای این زمان به صورت هو شیای زانه و غیر مستقیم و در قالب رو یکرد های کنایه آمیز به پر انگیختن مردم و نگو عیش ستمکاران در سر زمین پنداری، ادامه داد. پس تصاویری نیست که در فاصله زمانی کو تا هی یعنی بین ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ فلمهایی چون آمده رشید، امه ریو تی، بساگی، سپا هی، آزاد ویر، بهارت کالام جی بهارت و جیون سنگرام به میان آمد زیرا این فلمها به احساس عصیان آمیز مردم پاسخ میداد.

در واقع، دانه های حقیقت حتی در شماری از فلمهای عامیانه هندی گنجا نیده شد. روشنفکر ترین و اجتماعی ترین کارگردان به شکل زنده یی با واقعیت اجتماعی کشورشان و دیگرگون ساختن این واقعیت دلبستگی پیدا کردند. اینان فلمسازان متعهدی بودند اگر چه خود این موضوع را نمی فهمیدند و کلمه تعهد بایستی معنای امروزیش را به دست آورد.

در چنین زمینه ییست که من داخل شدن خودم را در قلمرو ممنوع

کارگردانی و تولیدگری فلم، در بیشتر از ربع قرن پیش به یاد میارم قبلا سر نو شت آدمی، در چارچوب اجتماع، چیزی بود که به سختی مرا سرگرم ساخته بود. هنگامی که کارگردانی فلم دهار تی کی لال را برای شرکت تیاتر مردم هند به دوش گرفتم این کار را عملی تجارتي تلقی نکردم، حتی به آن به حیث يك آزمايش هنری هم ننگر یستم این کار را تنها به حیث يك وظیفه برگردانیم. در میان چنین فلمهایی

اجتماعی پذیر فتم تا از سینما برای مفاهمه استفاده کنم و قصه ترس و قهرمائی را در قحطی، نکال باز گویم.

من باز یگران تیاتر را که پیش ازین هرگز در برابر کمره فلمبرداری قرار نکرده بودند، برای فلم خودم برگزیدم، زیرا این کار برای هدف ما اقتصادی تر، عملی تر و مناسبتر بود بعدتر، برخی ازین باز یگران چهره های پر آوازه سینما شدند. چون بلراج سبانی، شو مپهر میترا و تریپتی میترا درین فلم به آرایش باز یگران دست نزدیم و فلمبرداری را غالبا در جاهای حقیقی انجام میدادم، زیرا میخواستم ریا لیزم غم انگیز موضوع را در خشا نتر نمایش دهم. در صدد نبود کاری کاملا تازه و استثنایی انجام دهم مادر مسیر اصلی سینمای هند باسنت ریا لیزم اجتماعی آن راه میپیمودم.

مادر کار به راه انداختن موجی نوین نبودیم در واقع، علیه فلمهای ساز آمیز بیمعنی، میلو درامهای خانوادگی محافظه کار و کمید بهای ناهمبسته یی چون خزانه چسی، خاندان و شین شینا کی بو بلا بو میجنگیدیم در حقیقت، ما میخواستیم که سینمای هند را به سنت گذشته و فلمهایی که به صورت آفریننده یی بویایی داشت و بر اساس تعهد اجتماعی پدیده بود، برگردانیم. در میان چنین فلمهایی

والا حضرت شاهد خمت بلقیس تصدیق نامه

بیش از ۶۰۰ نفر از مراسم انتخاب دختران برگزیده در بال روم هتل انترکانتی ننتال دیدن کردند

آرکستر پیام بانغمات دلنوازشان و پیغامه نجلا با نواختن رباب و نقی خاص به محفل بخشیدند.

والا حضرت شاهد خمت بلقیس
تصدیق نامه دختر برگزیده سال
را به پیغمه فاطمه اخترهروی می
سپارند.



روز پنجشنبه ۲۳ قوس ساعت ۱۱ صبح امتحانات نهایی دختران برگزیده سال در کلوب مطبوعات آغاز شد و تا ساعت ۸ شب دوام داشت اعضای هیات امتحان عبارت بودند از:

محترمه میرمن امینه سراج محترمه میرمن مستوره نواز و محترمه میرمن عادلہ کیلانی (از انجمن میرمنسہای رضا کار) میرمن ملال نظام لیسانیہ حقوق و علوم سیاسی پیغمه ماری خلیلی شکریہ رعده میر مسوول مجله ژوندون جلالتماب کنندہاری رئیس مطابع دولتی - بنیاعلی جلالی رئیس رادیو افغانستان - بنیاعلی آہنگ معاون موسسہ د باختر آژانس بنیاعلی محمد بشیر رفیق معاون

موسسہ نشراتی انیس بنیاعلی ناعض معاون موسسہ طبع کتب بیہقی - بنیاعلی ہدی مدیر تدقیق موسسہ نشراتی انیس بنیاعلی ظفر مدیر مراقبت پروگرام های رادیو بنیاعلی دہستانی از موسسہ نشراتی اصلاح بنیاعلی محمد یوسف کہزاد و بنیاعلی حمید جلیا از ریاست ثقافت و ہنر بنیاعلی سراج و حاج مدیر عمومی

ساعت ۱۱ قبل از ظہر روز ۲۳ قوس اعضای محترم هیات امتحان از کاندیدان خواستند تا اتاق را ترک گویند و ہر کدام بنوبست داخل اتاق امتحان شوند. دختران ولایات پیغمه فاطمہ اخترورمنیہ دلشاد بی نہایت خستہ بنظر میرسیدند زیرا پیغمه دلشاد یکروز

پیغمه بہار شعر دلنشینی کہ خودش سرودہ بود در محفل قرائت کرد



پیغمه زہرہ یوسف

های دختران برگزیده را توزیع کردند

علیحده می داد که بعد از ختم امتحان عظیمی - سایره نور - انیسه لطیف نمرات در حضور هیات جمع شد پیغله زهره یوسف پیغله پروین عظیمی صالح و پیغله بهار نمرات عالی پیغله اختر هروی - سائره نور فوزیه داشتند .

نمره شان ضم شود . روز دوشنبه ۲۷ قوسس بساعت ۴-۳۰ بعد از ظهر انجمن میرمتهای رضاکار بهمکاری مجله ژوندون



قبل و پیغله فاطمه اختر هروی صبح همان روز ساعت ۸ بکابل رسید . بودند .

هیات از هر کاندید علاوه بر ۲۵ سوالبکه از طرف اداره مجله ژوندون

« هما » از پنج دختر برگزیده

دعوت می کند که از شیراز تهران و اصفهان دیدن کنند .

تهیه شده بود سوالاتی مینمودند دکتر عبداللطیف جلالی در باره تاریخ افغانستان و میرمن امینه سراج در باره تدبیر منزل سوالاتی نمودند و هر عضو هیات برای هر کاندید نمره

صالح - انیسه لطیف و رمزیه دلشاد و قرار شد علاوه بر نمرات و شملا اندیشه نمرات عالی گرفتند . معلومات عمومی هر یک از کاندیدان از در نمرات امتحان اول بازهم زهره طرز برخورد ایشان با جمعیت مدعوین یوسف - فاطمه اختر هروی - پروین در هتل کانتی نتال نیز نمراتی با



اعضای هیات ژوری هنگام غور بر انتخاب دختران برگزیده سال در محفل هتل انتر کانتی نتال

دختران روی سیتیج بالرو مهوتل انتر کانتی نتال بابی صبری منتظر اعلان نتایج بودند .

ورق برتید

محفل هو تل انتر کانتی، ننتال شور و هیجان خاص داشت ●

امتحان نهایی معلومات عمومی در حضور یک هیات ۲۰ نفری در کلوپ
مطبوعات اخذ شد و دختران بار و حیه قوی درین امتحان اشتراک کردند

و عده زیادی از علاقمندان اشتراک
نموده بودند محفل بایبانیه خیر مقدم
توسط میرمن زعد مدیر مسوول مجله
هفتگی ژوندون آغاز شد - سپس
میرمن مستوره علی نواز در باره
چگونگی این مسابقه بزبان انگلیسی
برای خارجیانیکه باعلاقمندی از
اولین مسابقه دختران برگزیده
سال دیدن میکردند معلومات داد بعد
میرمن حضرت به نمایندگی از زنان رضا
کار از مجله هفتگی ژوندون اظهار
امتنان نمود از کسرت پیام نیز نغماتی
نواخت و محفل را گر می خاص
بخشید .



اعضای هیات ژوری توسط شباغلی
مهدی ظفر به حاضرین معرفی گردید
در محفل روز ۲۷ قوس علاوه بر
اعضای دایمی امتحان نهایی دانشمند

محترم دکتر کمال سید معاون
سرطبات نادرشاه بهرغتون نیز
اشتراک نموده بود.

در حالیکه اعضای هیات ژوری
داخل شدن هر دختر و معرفی مختصر

هر دختر از مقابل مدعوین می گذشت و در جای معینی روی سینی می نشست .

دعوتی در بال روم هتل انتر کانتی ننتال ترتیب داده شده بود که در آن و لا حضرت گرامی شاهدخت بلقیس
رئیس عالی جمعیت میرمنهای رضا تار با تشریف آوری شان افتخار بخشیدند - علاوه و لا حضرت محبوب
غازی و عده از خاندان جلیل سلطنت مسگیر کسیر ایران بدر بار کشمور وزیر اطلاعات و کلتور و معین آنوزارت



اعضای هیات ژوری در کلوپ مطبوعات از معلومات کاندیدان امتحان گرفتند در عکس سه عین امتحان را مشا هده می کنید
ژوندون

از راست به چپ:
پروین عظیمی - انیسه لطیف -
زهره یوسف - سایره نور و پیغله
فاطمه اختر هروی



ژوندون نشان دادند اداره این مجله جزآنکه از تهل سپاس و احترامات خود را تقدیم شان کند تحفه دیگری ندارد.

توسط میرمن رعد به پنج دختر بر گزیده توزیع گردید. در ختم محفل

هدایای نساجی افغان نساجی بگرامی فروشگاه بزرگ افغان-موزیک سنتر و لوازم آرایش افون به فینالیست ها توزیع گردید.

اداره مجله هفتگی ژوندون از همکاری های موسسات -فروشگاه های که با ارسال هدایا به دختران بر

گزیده صمیمت شانرا ابراز داشته اند از صمیم قلب اظهار امتنان مینماید.

همچنان از فروشگاه حمید زاده که با فرستادن يك موی خشك كن ومغازه ایشان محمد خواجه که با

اهدایك عدد بخاری نشنل وبو تيك اپولو که با تقدیم يك عدد پتلون در لاتری به نفع انجمن میرمنهای رضا کارسهم فعالی گرفتند اظهار امتنان مینماید.

مجله هفتگی ژوندون افتخار دارد که عده زیادی از دانشمندان نویسندگان باسهم گیری عاملان شان به حیث اعضای هیات ژوری به این مسابقه علاقه شانرا به مجله می دهند

محترمه میرمن شفیقه سراج هدیه خود را به نمایندگی از انجمن میرمنهای رضا کار به زهره یوسف می دهند

بلقیس رئیس عالی انجمن میرمنهای رضا کار به آنها توزیع شد.

سپس بناغلی جهانگیر تفضلی سفیر کبیرایران تکت های هواپیمایی ملی ایران را به هریک از دختران برگزیده توزیع کرد.

از سیمای هریک ازین پنج دختر بدرستی میشد به اندازه شما نمی و سرورش پی بود.

بعد محترمه میرمن شفیقه سراج معاون انجمن میرمنهای رضا کار تحفه انجمن را به نمایندگی از زنان رضا کار که يك پیراهن قشنگ و زیبای افغانی را باسلیقه خاص بسته بندی شده بود به پیغله زهره یوسف اهدا کرد.

هدایای بوتیک اپولو که عبارت از يك جوره بوت سپورت دوعدد دامن دیولون و دو پتلون زنانه دیولون بود

توسط خود کاندیدان را در عقب میکروفون دقیقانه مینگریستند به طرز برخورد و صحبت ایشان نمرات غلیحده میدادند.

وقتی نمرات از نزد هیات امتحان جمع آوری شد -توسط میرمن رعد و بناغلی دکتور جلالی جمع گردید که در نتیجه پیغله زهره یوسف اولین دختر برگزیده -پیغله پروین عظیمی دومین -پیغله فاطمه اختر هروی سومین - پیغله سایره نور چهارمین و پیغله انیسه لطیف پنجمین دختر برگزیده سال انتخاب گردیدند. وقتی بناغلی ظفر پنج دختر بر گزیده را معرفی میکرد سالون را شور و هلهله عجیبی فرا گرفته بود و مردم با احساسات و شور خاص کف میزدند.

دختران برگزیده از سنج پابین شدند و تصدیق نامه های شان توسط الاحضرت گرامی شاهدخت



عکسپاژ - مسعود شمس فو توراپورتر ژوندون

ع. ف. شهرزاد

زن امروز



دستمال پویک طلا

روبه تحول است چرا به خاطر داشتن دستمال پویک طلا و سوزن طلا، هم خود و هم دیگران را جگر خون می‌سازد. مگر همه مردم، هر خانواده ای که دختر خود را شوهر می‌دهند، مجبور اند دستمال پویک طلا به نام نشانی به خانواده داماد بدهند.

اگر چنین است، اگر دستمال پویک طلا که واقعا پر خرجی، غیر ضروری و زیادی است، نخستین علامت پیوند زنا شو بی، معرفت و آشنایی دو خانواده است، چه بهتر که این پیوند و این آشنایی، تا هنگام از میان رفتن آن، صورت نگیرد. من نمی‌دانم چرا ما مردم، مخصوصا زنهای ما با وجود هزاران گرفتاری، و درد سر که مادر کلا نهایی ما با آن کاملاً بیگانه بودند، دنبال رسم و رواج می‌رویم، و با این کج رفتاری باعث رنج و عذاب خود می‌شویم....

امروز که از دیروز فرق دارد امروز که شرایط دیگری است، و امروز که زن به پیروی از قانون، مقام خود را در اجتماع به دست می‌آورد، امروز که زن مسوولیت سنگین به عهده دارد، و در پهلوی وظایف خانواده گی، در بهبود اجتماع در سعادت و آرا مش این سر زمین و بالاخره در آفرینش خوشبختی این مردم، نقش بزرگ و مسوولیت سنگین به عهده دارد، نباید با بند رسم و رواج باشد.

زن در اجتماع امروز، باید واقعیت پذیر باشد. و برای پیشبرد چرخ سنگین زندگی خانواده گی، با مرد خویش، واقعا دست یاری و دوستی بدهد، نه اینکه با آگاهی از ایجابات و شرایط امروزی، باز هم پرده سیاه و تاریک به دیده گان خویش فرو برد، و با پا فشاری، در راه بدست آوردن چیزهای غیر ضروری، باعث ناراحتی و پریشانی شوهر و خانواده خود گردد..

خرج مجلس های دیگر مانند: لفظ گیری مردانه، قند شکنی و شیرینی خوری و لباس برای خواهرم و برای همه ما، پول زیادی پیدا کند، چون پدرم ما مورد و لت است و یک مامور نمیتواند در یکماه بیشتر از معاش خود، پولی بدست آورد، از اینرو پدرم باید قرض کند..

برای چه...؟ برای اینکه خواهرم میخواست نامزد شود. برای اینکه دو نفر میخواهند باهم زندگی کنند پس برای آن منظور دو خانواده پول زیادی خرج کنند، پس انداز که با این معاش کم هرگز میسر نمیشود به جای خود باشد، مقدار زیاد پول از این و آن قرض کنند، تا رسم و رواج به جای شود، تا چند نفر دور هم جمع شوند، و به پول مردم خوراک خوب بخورند، ساز خوب بشنوند.. و برای داشتن یک سرگرمی خوب مدتها از آن مجلس و محفل غیبت و بدگویی کنند..

من به پدرم، به مادرم گفتم شما نباید با پیروی از رسم و رواج که هیچ دردی را دوا نمیکند، و هیچ نقشی در زندگی دو جوان، و روابط دو خانواده، و بالاخره روابط اجتماعی ندارد، خود را قرضدار بسازند..

دستمال پویک طلا، یا سوزن طلا به چه درد می‌خورد؟ آیا برای خواهرم و شوهرش، خانه لباس و نان می‌شود؟ آیا طلسم خوشبختی و رمز سعادت است؟

آیا کسیکه دستمال پویک طلا دارد خوشبخت است و آنکه ندارد از سعادت محروم گردیده؟

من تعجب می‌کردم که مادرم، آنهم در این وقتی که شرایط اجتماعی

کرده بودند. مادرم به قلم خواستگار و عده داده بود که امروز بایک عده زنهای نزدیک خانواده خود برای گرفتن لفظ و شیرینی به خانه ما بیایند، چون مساله چای دادن در میان بود، باید چند نفر از زنهای نزدیک خانواده ما هم به خانه ما برای آشنایی با خانواده خواستگار و اظهار موافقت، و هم خوردن چای به خانه ما بیایند. مادرم از پدرم میخواست که برای این چند مهمان محدود که سی نفر میشدند، چای و عصر به مفصل تهیه کند، و هم برای دادن نشانی به خانواده داماد یک قطی چای کلیت، دستمال پویک طلا و سوزن طلا، و نقل بادامی بخرد بیچاره پدرم که اینهمه تشریفات را تجملی و غیر ضروری میدید، از مادرم میخواست که از این خرج کمر شکن، مخصوصا دستمال پویک طلا و سوزن طلا بگذرد. ولی مادرم که میخواست با پیروی از یک رسم و رواج قدیمی که دیگر طرفدار زیاد ندارد، خود را به خانواده داماد پیوسته معرفی کند که همه شب و روز ستایش کند. خوشی و پیشامد او را در اولین مجلس خوشی پیوندد و فامیل بستانند...

پدرم میگفت: در سنت است که در اولین مجلس آشنایی باید خرج و مصرف بیشتری نمود، اما این خرج بالست بلند با لای که مادرم ساخته بود، بکلی فرق داشت.. چه مادرم بایک جای دیگر یا لفظ دان پدرم را مجبور میکرد که معاش یکماه خود را خرج کند، و هم برای ساختن لباس شیرینی خوری به داماد، و یگان تحفه و هدیه به خانواده او.. و برای

دیروز ساعت شش صبح با صدای فریاد ما درم از خواب بیدار شدم، برای چند لحظه سرا پای و جودم لرزش سختی داشت، و من می‌پنداشتم حتما حادثه غم انگیزی در خانه ما واقع شده است که مادرم چنین چیغ و فریاد می‌زند. در میان داد و بیداد مادرم، صدای نرم و التماس آمیز پدرم را تشخیص دادم، که به ملائمت به مادرم میگفت: در این صبح وقت چرا ناله و فریاد میکنی اولادها بیچاره ها به خاطر امتحان تادیر وقت شب خواب نکردند. بگذار که چند لحظه به آرامی بخوابند، و با روح و اعصاب آرام به مکتب و درس و امتحان خود برسند. همسایه های دور و پیش چه میگویند... چرا در این مردان خلق خدا را جگر خون و پریشان می‌سازی.

اما مادرم هما نظور داد و فریاد میکرد داد و فریاد برای اینکه میخواست به خواستگار خان خواهرم جواب مثبت دهد.

شتابان خود را به اتاقیکه پدرم مادرم بحث و دعوا داشتند، رفتم، با عذر و زاری و سوگواری از مادرم خواستم ساکت شود، و به خاطر هیچ، آنهم در صبح بدین زودی دعوا و جنجال بر پا نکند..

مادرم گپ های مرا به خشونت پذیرفت، در حالیکه اشک چشمش مانند باران خزان جاری بود، خاموش شد...

از پدرم خواستم که دلیل این جوار و جنجال صبحگاه می را بگوید...

میدانید آنها چرا با هم بحث و دعوا میکردند، آنهم ساعت شش صبح برای اینکه پدرم، مادرم، خانواده ام، و همه بستگان و خویشان دور و نزدیک بعد از مدتی زحمت و آزار دادن یک خانواده به نامزدی خواهرم، با خواستگار موافقت



دردی از صدمه درد



تنظیم از : ف، ع شهر زاد

خواهرم شهر زاد

گله از سخت گیری بیجا.

استفاده کنند، بهمد یگر اعتماد دارند من هرگز نشنیده‌ام که یکی از دختر های خاله ام به مادر خود دروغ بگویند، مادر شان دو ستانه گپ‌های شانرا می شنود، اگر مشکلی به وجود بیاید، خرد مندانه آنرا از میان بر میدارد.

اما مادرم، برعکس خاله ام، هرگز به من اعتماد نمی‌کند... با سخت گیری و خشونت بیجای مرا می‌آزارد. اگر چند دقیقه بایکی از دختر های خانواده گپ بزنم، به نوعی از انواع گپ های مارا می شنود، خنده های مارا کنترل میکند، و از هر جمله داستانی می‌سازد... من هرگز اجازه نداشته ام که چند ساعت بایکی از دختران فامیل یا دوستان خود تنها بنشینم، یا به جایی تنها بروم.

سایه این مرا قبت و آزادی کنترل را تحمل کردم، اما حالا احساس میکنم که دیگر تحمل بردن این بار گران را ندارم، من اگر بخوام هم قدم کج بگذارم در هر حال و هر شرایطی راه خویش را دنبال میکنم. حالانکه من نمیخواهم منحرف شوم، من آرزو دارم که درس بخوانم، و در پهلوی این آزاد که از نظر فکری و روحی به آن نیا ز دارم بر خوردار شوم، از اینرواژ مادرم میخواهم که دیگر در کار های من زیاد از حد مراقبت نکند. مرا بگذارد بادهوستان خویم که ما درم پدرم به شرافت و خوبی آنها مطمئن دارند در تماس باشم، من از نظر روحی احتیاج دارم که چند ساعتی از روز بقیه در صفحه ۸۷

میکند، گفتم مادر جان همین امشب خانه خاله ام میروم، نزدیک است زهره ام بترکد... آخر چقدر خانه نشینی... به عجله لباس ها یم را گرفتم و با دختر خاله‌ام روا نه خانه شان شدم. هنگام خدا حافظی زهره غضب را در دیده گان مادرم دیدم، اما من تصمیم گرفته بودم نه بیس از این اطاعت نکنم.

دوسه شبی که آنجا بودم سه بر من خوش گذشت. اما زیاد احساس آرامش نمی‌کردم، هر بار که نگاه غضب آلود، و چهره ناراحت مادرم به خاطر می‌آمد. بندبند و جودم از ترس میلر زید... اما فضای صمیمی و یکرنگ خانه خاله ام، صحبت های خوش، خنده و شوخی ها با دختر خاله ام، و دیگر دختر انیکه خاله ام به خاطر من آنها را خواسته بود زنکار اندوه از دل میزدود؟

مادر و خاله ام با وجود یکدیگر را دوست دارند، درست نقطه مقابل همدیگر اند خاله ام با دختر های خود صمیمی و دوست است، آنها با هم راز دل میگویند، از آزادی خوب و معقول بر خور دارند، با دوستان خود به سینما میروند، و با دختر های خانواده صمیمی و دوست هستند، همیشه به خانه همدیگر میروند، از جوانی و عمر خود لذت معقول می‌برند، بی آنکه از آزادی خود سوء استفاده نمایند دختر های خاله ام با هیچ پسر خانواده دوستی زیاد از حد ندارند، یعنی روا بسط عاشقانه با هیچکس ندارند، آنها نمیخواهند از آزادی خویش سوء

باشد... نمیدانم چرا این چیز ها را مینویسم، شاید نمیتوانم حقیقت را بیان کنم و برای گریز از حقیقت خود زامی فریبم... ولی نه... من تصمیم دارم حقیقت را بگویم، امید دارم که تو، و همه خوانندگان گرامی ژوندون و هم مادر از من تر نجند من نمیخواهم از مادرم بنالم، یا شکایت کنم، اما...

سخت گیری بیش از حد مرا قبت های آزار دهنده او مرا و میدارد که پس از یک عمر سکوت و فرما نبری، گپ بزنم، یعنی ناله و فریاد کنم و سر از فرمانبری به پیچم... یعنی بگویم، که مادر من دیر درمان نمی‌برم. چه چیزی مرا به سر پیچی از فرمان مادرم واداشت...؟ من که با بندگی خو گرفته بودم چرا ناگهان تصمیم گرفتم که زنجیر از دست و پایم باز کنم. و مانند یک انسان، گپ بزنم و اظهار نظر کنم...

گفتم سخت گیری بیش از حد، و امروز نهی بیمورد، مداخله های بیجای... پریش خاله ام دختر خود را به خانه مافر ستاد و از مادرم خواهش کرد که یکی دو شب مرا اجازه بدهد همان خاله‌ام باشم، زیرا از امتحان خلاص شده خسته و مانده شده‌ام مادرم که هیچ عذری برای این دعوت دو ستانه نداشت. برای اینکه مبادا من با دختر و پسر خاله ام سینما بروم و یا با پسر خاله‌ام که جوان خوش صحبت، صمیمی، مهربان و باادب است، گپ بزنم، گفت: تشکر زنده باشد که اما این هفته نمیشرد که من میدیدم که مادرم بهانه تراشی

مدتی است که میخواهم راز دل خویش را با تو در میان بگذارم، اما جرات نداشتم... می‌توسیدم که تو هم مرا دعوت به فرما نبری بنمایی... و من یگانه مایه امید رانیز از دست بدهم.

برای نوشتن قصه زندگی خود به تو، خود را به بهانه ها فریستم، چند ماه درس خواندم و برای امتحان آمادگی گرفتم... خوب امتحان خلاص شدم من یقین دارم که کامیاب میشوم زیرا بسیار درس خواندم. سخت کوشیدم حتما ز حمت شبها روزی من نتیجه میدهد... و من رسم را تمام میکنم...

البته درس خواندن، نه آموختن زیرا آموزش هرگز به پایان نمیرسد و من آرزو دارم بیا موزم، باز هم بیا موزم.

حالا که امتحان خلاص شد، و دوره شاگردی من نیز چند روز بعد به پایان میرسد من از این رهگذر هم خوش و هم دلگیر هستم، خوش به خاطر اینکه اگر بتوانم تحصیل خود را ادامه بدهم و شامل فاکولته طب شوم و به مردم خویش، خدمت نمایم دلگیر از اینرو که من با وجود محدودیت وضعیتی فضای مکتب، دوره شاگرد ایم را دوستانم راه دوست دارم و جدایی از مکتب، جدایی از دوستانیکه روز ها، ماه ها، سال ها با هم خوشی، غم، کامیابی و نا کامی همدیگر بودیم برای من سخت است شاید هر کسی که دوره مکتب را به پایان رسانده باشند، احساس شبیه احساس من داشته

متفکر ماشین یاد انسان

باوري انډيوال

داډول ما شينو نه په ډيره چټکي سره خپلي وظيفي سر ته رسو لای شي او يوه ښيکنه يی لاداده چه خپل کار بيله کو می غلطی څخه اجرا کولای شي . ددی ډول ماشینود صحت درجی لوړ والی دا مفهوم نه لری چه دی دتکامل وروستی معیار ته رسید لی دی بلکه بر عکس دغه ماشینو نه ډیر ابتدایی او نورو تکاملی او اصلاحی چارو ته هم اړتیا لری .

داتو ما تیکي ماشینو دتکا مل چټکتیا دا هیله سړی ته پیدا کولای شي چه ډیر ژر به په دغه برخه کی داډول ماشینونه منځ ته را شي چه د هغو په مرسته سره به داسی پیچلی مسئلې حل کړای شي چه پخوا د انسان لپاره په بشپړ ډول د هغو حل غیر ممکن ښکاریدی .

دلته یو بل په زړه پوری سوال منځ ته راځی او هغه دادی چه اتوما تیکي سیستمو نه باید پخپله دعلم او پوهی دانکشاف په لارکی په کار واچول شي . را تلو نکسی اتوما تیکي ما شينو نه به نه یو ازی د انسان ډیر نیژ دی ملگری وی چه دکار په برخه کی ورسره مرسته کوی بلکه دحسابی مسئلو دحل او اثبات پر څنگ به خپل مشاهدات تحلیل اود نورو طبیعی علو مود مسئلو په حل کی به کار ځینی وا خستل شي .

په او سنی عصر کی لا داسی ماشینو نه جوړ شویدی چه یوازی به په حسابی چارو کی نه په کار کیږی بلکه دډیرواداریو سوسپوه اطلاعاتی دفترو کی دښه با وری لارښوونکی دندی هم پر غاړه لری . په کتابخانو

همدغه مودلونه وو چه دنا طبقو سیستمو ، نظارو ما شينو مفکورې ته یی دعمل جامی ورو واغوستلی به

ددی لپاره چه بشپړ ناطق ماشینو نه جوړشي ډیر نو رو کارو ته هم اړتیا شته مگر جوړ شوی او سنی ماشینونه دو مړه کولای شي چه یو محدود شمیر کلمی خپلی میخا نیکی حافظی ته وسپاری دغه ډول ما شينو نه یاد کړه شوی کلمات به بیلو بیلو شرایطو کی به راز را ز ډول سره ادا کوی .

میخا نیکی ما شينو نه د تکلم ، لیدلو ، اوریدلو او نورو چارو ښودل دمتفکرو ما شينو په جوړولو کی لو مړنی او ابتدایی کا مونه گنجل کیږی . په دغه برخه کی ډیره مهمه او پیچلی وظيفه داده چه میخا نیکی ماشین ته د منطقی احساس، دژبی دزده کړی او ابتکار واک ورکړه شي اتو متکی دستگاه ښو دل شویده .

ددی ډول ماشینو دجوړولو لپاره لازم دی چه لو مړی داسی ساده سیستمونه منځ ته راوستل شي خو د هغو په مرسته سره د ځینو ساده حسابی مسئلو دحل صحت او اثبات ممکن شي . دلته دنوواتوماتیکي ماشینو څخه دعادی مسئلو حل نه غوښتل کیږی . بلکه داسی حسابی

مسئلی باید حل کړی چه لو مړی دغه مسئلی ډیری نوی وی او بل چه د هغو حل کول انسانانو ته گټور تمام شي بيله شکه چه داډول اتوما تیکي ماشینو نه به د انسانانو په ژوند کښی ډیر مهم رول ولوبو لای شي .

دباندي عملیات دمیخا نیکی سیستمونو دایجاد او طرح له لاری تشریح او بیان کړه شي .

په ټول طبیعت کی یوازی موجود مغز دی چه ډیر فوق العاده پیچلی سا ختمان لری . او داتوما تیکي دستگاه دنړی یوه ډیره پر مخ تللی او منکشفه دستگاه گنجل کیږی . دانسان د مغز ممکنه عملیات دلاند نیو ساده مثالو له لاری تشریح کید لای شي .

مثلاکه چیری داسی و گڼو چه انسان تر دی نه مخ کی هیڅکله دکور په باب کوم مشخص تصور نه لری مگر کله چه ده ته دیو پوږیز او پنځه پوږیز کورونو مودلونه وښودل شي ده ته به سمدستی دکور په برخه کی یوه صحیح مفکوره پیداشی او په انسانی سره به ددغو دو مودلو توپیر ته ځیر شي . دهمدغی مفکورې په مرسته دی نور مودلو نه هم پیژند لای شي یعنی که ده ته ددری پوږیز او څلور پوږیز کور نقشه او مودل وښودل شي دی په وایی چه دغه مودلونه تر اوسه پوری ده نه دی لیدلی مگر د هغو په برخه کی صحیح نظر کولای شي یا په بل عبارت انسان داقا بلیت لری . چه دیوه شی دیوی نمونی به لیدلو سره دغه دټول جنس او گروپ په باب فکر وکولای شي .

دانسان ی مغز ددی ډول عملی لپاره دکبرنتیک پوهانو ډیر نوی او راز راز سیستمونه جوړ کړل که څه هم غایی هدف لاس ته نه دی راغلی مگر همدغه تجربو ی مودلونودنورو گټور سیستمو دایجاد او تکامل په برخه کی ډیره مرسته کړیده .

داخر گنده خبره ده چه ټول هغه کارونه ، کوم چه دانسان د ډیری فزیکي او جسمی ستونزمنی سبب کیږی او میخا نیکی ماشینونه سپارل کیږی . میخا نیکی ما شينو نه یوازی دانسانانو دستونزمنی په لږو لوکی مرسته نه کوی بلکه دکار دتولیدی قدرت هم لوړ پیایی او دانسان دژوندانه دښه تنظیم لپاره دو مړه مادی نعمتونه برا بروی چه هغه ډیره مهمه مرسته دژبو دترجمی په شي .

دما شينو شمیر او ډولونه دومره ډیر دی چه د هغو یادول دلته ممکن ندی او زموږ مطلب هم دانه دی چه ټوله ماشیني نړی دلته معرفی کړو ، بلکه هدف دادی چه دعلم دنوی خانگی په باب ورځپوړی اووړیو چه ددغه نوی علم له برکته اوس دمتفکرو ماشینو دجوړیدلو امکانات هم برابر شویدی .

دعلم دغه نوی خانکه «کبرنتیک» نومېږی کبرنتیک دالکترو نیکی پر نیسپو نو او سیستمونو په اساس اتوماتیک ماشینونه منځ ته راوړل که څه هم دکبرنتیک علم ځوان دی مگر په ډیر لږ وخت کی یی بی ماری پرمخ تګ کړیدی . ددغه علم په برکت ډیر نوی اتوماتیکي سیستمونه منځ ته راغلل ، یو ډیر شمیر پیچلی مسئلی چه پخوا غیر ممکن گنجل کیدلې نن ورځ حل شویدی اود انسانی ټولنی دلا سعت لپاره په کار لویدی لای دی .

نن ورځ دکبرنتیک په مخ کی یوه ډیره پیچلی مسئله پرته ده او هغه هم دمتفکر ماشین جوړول دی . دغه مسئله هغه وخت حل کیدای شي چه دتفکر دغړی یعنی مغز ټول دننه او

اوپلیسی انتخاب عملی اجرا کړی او یو ډیر شمیر رنځو نه د هغو دعلامو څخه پیژندلای شي . همدغه ماشینو نه دی چه د ځینو حیوانا نو حتی دانسان دمغز دپیرو پر خو په وظیفو یو هیډلای شي او ددغو جیرو په د ننی سا ختمان باندی ځان پوه کړی . په مترقی هیوادو کی دډا کتر او جراح دمرستی لپاره ډیر لوی اتو ماتیکي مرکزونه جوړ شویدی دغه مرکزونه په هروخت کی دهر ډول ناروغی او درمل په باب ښه پوره معلومات ډاکترانو او طبیسی کارگرانو ته ورسپاری .

بیولوژی بیا پخپل نوبت دکبرنتیک په اختیار کی داسی نوی اطلاعات دانسان دمغز په باب کی ورکوی چه د هغو په اساس دپیرو بشپړو متفکرو ماشینو دجوړیدو امکان لاس ته را شي .

داتو ماتیکي ماشینو تخنیکي بنسټ هم ورځ په ورځ دبشپړ تیاپرلورنوی کامونه اخلی مثلاً پخوا به په اتوماتیکي ماشینو کی لوی لوی الکترونیکی خراغونه په کار لویدل مگر نن د هغو پر ځای نیم هادی او مقناطیسی عناصر په کار پری .

دعصری فزیک نوو بریا لیتوبونو داامکان منځ ته راوړی دی چه اتو ماتیکي کو چنی دستکاویدارزانو موادو څخه جوړی کړی . اوسنی ماشینونه ددو مړه ډیرو

اطلاعاتو دراغونډولو او تجزی او تحلیل واکلری کهچیر ی هغه پخپله انسا نانو ته وسپارلی شي ممکن خو ملیونه کاله کارو کړی داتو ماتیکي ماشینو دبشپړیدلو عملیه په ډیره چټکۍ سره دوام لری . اوس دداسی ماشینو دجوړولو په برخه کی کار کپری چه هغه به نه یوازی دانسان دمغز په ټولو دندو پوه شي او هغه به په صحیح ډول کاپی کړی بلکه دمغز په ساختمانی خصوصیا توبه هم په ښه توگه پوه شي .

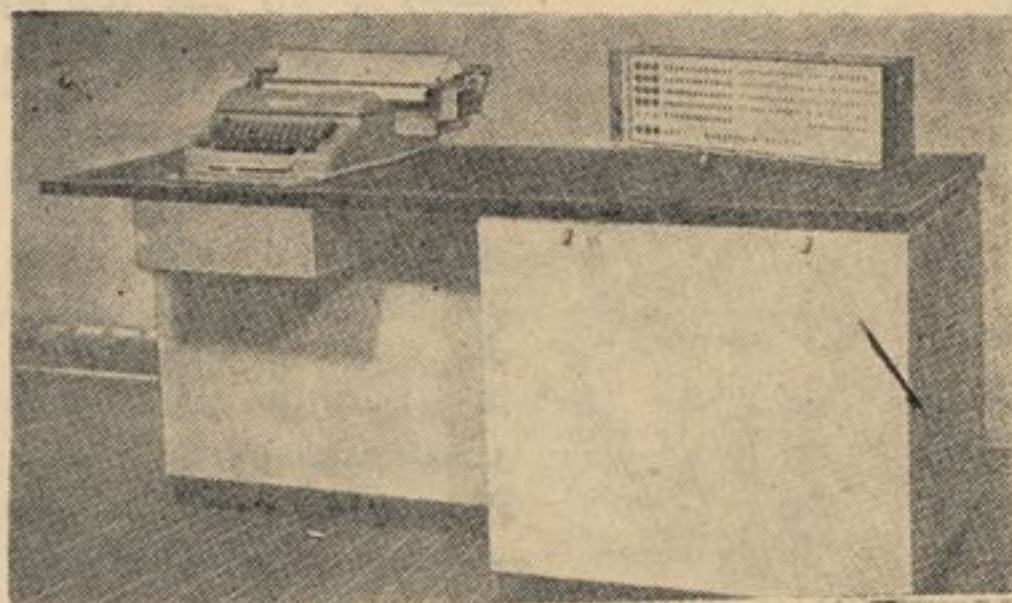
دماشینو دساده کولو په لارکی هم کار کپری ، خو انسا نان وکړای شي چه په ډیره اسانی دغه ماشینونه په کاروا چوی . په نتیجه کی ویلای شو چه ډیر ژر به دغه جامد میخانیکي

ماشین دانسان دډیر باوری انډیوال په حیث دانسان تر څنګ کار وکړی انسان اوما شین په گډه دانسانسی ژوند د ښه او معقول سمون لپاره ښه شرایط و منځ ته راوړی .

داتوماتیکي ماشینو ازموینی د ښو نتیجو سره پای ته رسیدلی دی په دغه برخه کی اوس داسی ماشینونه جوړ شویدی چه دشعر دانشاءکولو واک لری . تراوسه پوری دغه ماشینی اشعار په ډیره ابتدایی مرحله کی دی . کبرنتیک دداسی ماشینو په جوړولو هم بریالی شویدی چه د شطر نچ بازی په ښه توگه اجرا کولای شي .

دهری ورځی به تیریدلو سره داتو ماتیکي ماشینوپرمخ دابتکاراتو نوی ستر افقونه خلاصیږی . مگر کوم شی چه تراوسه پوری

دکبرنتیک په باب ددغی ځانګسی دپوهانو داند یبښنی سبب گرځی هغه دادی چه کبرنتیک انکشاف په ټولو برخو کی په یوه ډول سره نه



دحسابی مسئلو دحل او تحلیل مرکز

دی . دعلمی څیړنو په ترنورو ټولو ځانګو په نسبت درنده ښکاری نن ورځ داسی مفکوره منځ ته راغلې ده چه وایی دمو سیقی حسابی طریقې باید په اتو ماتیکي اصولو بانسدي واپړول شي . په اتو ماتیکي نړی کی اوس ډیر ماشینی شاعران وجودلری مگر ددغو شاعرانو یوه نیمګړتیا داده چه دانسا نی شااعرانو په څیر دشعراو ادب په دنیا کی شا هکار اثار او په ژپه پوری ادبی ملفری لاتر اوسه پوری نه شي وړاندی کولای .

په اتو ماتیکي نړی کی ډیره په ژپه پوری پدیده دکبرنتیک بیولوژی اوطب را بڼه ده .

کبرنتیک بیولو جستا نوتسه دڅیړنوی و سایل په اختیار کی ورکوی ، ځکه اوسنی اتوماتیک ماشینو نه کولای شي چه دتکا مل

دجنرونو په باب پوره یقین نه لری . اوغواړی چه د هغو صحت دماشین به مرسته کنترول کړی . ښوونکی کولای شي چه په ډیر لږوخت کی ماشین ته ددی ډول معادلی پروگرام برابر کړی او ماشین به په لږ وخت کی هغه دبیلوبیلو فورمولونو په مرسته حل او خپل خوا پو نه به ښوونکی ته وړاندی کړی . که چیری ددغی ساده معادلی له حل څخه قناعت حاصل شي نو کولای شو چه په تدریج یوی پیچلی مرحلی ته تیر شو . په هر مرحله کی دماشین د کار صحت دڅوڅو کلو دتکرار نه وروسته ډاډ حاصلو لای شو . که چیری محاسب ماشینونه دکوم سوال حل دور کړ شو فورمولونه به مرسته حل نه کړای شي لازم دی چه دهغودحل لپاره نوی فورمولونه منځ ته راوړل شي او

داعملیه باید تر هغه وخت پوری دوام وکړی خو مطلوبه نتیجه به لاسی راشی .

دماشین د چټک کار په برکت سره کولای شو چه په ډیره اسانی دنوو فورمولونو لاری و لټوو . ددی ډول ماشینو یوه بله ښیګڼه داده چه دماشین عیارو ل ډیر لږ وخت غواړی او بل داچه په یوه واحد پروگرام سره کولای شو چه دیوه جنس ډیر مسئلی حل کړو .

داتو ماتیکي ماشینو دفعالیت ساحه یو زای په علمی محیط پوری محدودنه پاتی کپری بلکه په نورو چارو کی هم په کار اچول کیدلای شي .

که څه هم دکبرنتیک علم تر اوسه پوری لاد ځوانی په مرحلی کی دی اود خپل انکشاف لو مړنی گامونه اخلی مگر دمو سیقی په ابتکاراتو کی

اونورو مو سسو کی هم دغه ډول ماشینونه په مهمو کارو لکیا دی . په علمی چارو کی ددی ډول ماشینو گمارل دا امکان منځ ته راوړی چه دپوهانو د تفکر وخت ډیرو سیمپږی او دنور انکشاف لپاره لار هواره شي . ډیر نسپ له مخی اوسنی ماشینو یو ازی په اطلاعاتی او اداری چارو کی ښه نتیجه نه ورکوی بلکه په تحقیقاتی مو سسو کی هم دپیرو مهمو دندو داجرا کولو واک لری .

اوس دعلمی څیړنو دښه تنظیم لپاره ډیر ستر اتوماتیکي مرکزونه جوړ شویدی چه په هره لحظه کی هرډول علمی راپور یاد کو می علمی مقالی بشپړی یا خلص مطلب په ډیره اسانی او چټکۍ سره دخلکو په اختیار کی ورکولای شي . په علمی څیړنو کی ددی ډول ماشینو ډیره مهمه مرسته دژبو ترجمی په برخه کی تر اوسه په لاس راغلې ده اوس داسی ماشینو نه جوړشویدی چه یوه ژبه په بله ژبه ترجمه کولای شي یادکوم لکچر څخه یا داست

ددی مقصد لپاره په ماشین کی له پخوا څخه یو لړ اطلاعاتی مواد دانسانی ژبو د خصوصیاتو په باب ځای پرځای کپری په لومړی مرحله کی ودی ډول ماشینو ته یواری یوشمیر لغتونه او گرامری قواعدو مواد ماشینوته ورکول کپری .

ډیر نسپ له مخی دمتفکر ماشین دجوړولو په لار کی کومه مانع وجو نه لری یو ازی تخنا لوژی یکی مشکلات دی چه ددی ډول ماشینو دجوړولو مانع کپری . داډول تجربی داوکارین دعلمو مو په اکاډمی کی اجرا شویدی دلته ماشینو ته سل لغتونه دښوونکی له خوا وښودل شول مگر دغه ماشین دنو موږو کلمو په مرسته داسی نوی مطالب منځ ته راوړل چه ښوونکی دهغه په باب کی خپل میخانیکي زده کوونکی ته هیڅ ډول معلوما ت نه وو ورکړی .

تر دغو تجربو وروسته یو بل جدی سوال منځ ته راغلی . ایا اتو ماتیکي ماشینو نه کولای شي چه د خپل ځان څخه ابتکاری عمل ونیسی ؟ دعلمی ابتکار اتو په باب کی خو مونږ پخوا لا بحث وکړی . اوس به دلته یو ساده مثال تر څیړنی لاندی ونیسو . فرض کړی چه دماشین ښوونکی ددو همی درجی معادلی

آمد که آن خطوط کج و معوج با تمسخر به من میخندند .
نسخه را چمک کردم و به جویچه اندا ختمش .



دوستی شکایت داشت که خیاطی باعث شده او به عروسی یک
خویشاوندش نتواند برود . این دو ستم میگفت :

یک ماه پیش بازچه یی خریدم و به خیاط بردم . با پیشانی باز
پذیرفت قدو اندامم را اندازه گرفت بعد ، گفت که ده روز بعد بروم و خام
کوک بپوشم . ده روز بعد که رفتم ، اصلا بازچه را قیچی نکرده بود .
عذری آورد و بهانه یی تراشید و وعده کرد که تا یک هفته دیگر خام کوک
را آماده میسازد . یک هفته بعد که رفتم ، دیدم که تازه کار مرا شروع
کرده است . حالا که یک ماه گذشته هنوز هم خام کوک آماده نشده و دیشب
به خاطر آنکه لباس مناسبتی نداشتم به عروسی خویشاوندانم نرفتم .

این سخنها او واقعا جدی بود و او نمیدانست که راه چاره چیست ؟
گفتم :

چاره اش خیلی ساده است .

برسید :

چطور ؟

گفتم :

اگر مقامات مربوط احساس مسوولیت کنند و به مردم دل بسوزانند
خیلی ساده از چنین رویداد های مضحک و قهر انگیز جلو گیری
میتوان کرد .

باز هم گفت :

چطور ؟

جواب دادم :

به هر خیاط کتابچه مخصوصی داده شود و خیاط زمان تکمیل کار
مشتري را در صفحات آن قید کند و يك صفحه آن را به حيث سند به
مشتري بدهد .

اگر در مو عدى كه ثبت این ورق شده است ، لباس حاضر نباشد ،
بدون گپ و سخن به خیاط یا هر کسی دیگری که باشد ، جزایی داده شود .
به این صورت ، فکر میکنم نه وعده بیجا خواهند داد و نه وعده خلافی
خواهند کرد .

به سوی زخم معده برداشته ای ،
برای اینکه در چنین حالتها مقدار
زیاد تیزاب در معده ترشح میکند .

پیش خودم گفتم :

چه آدم ساده و بیغمی ! ولی
گنا هس نیست از دل گر مش گپ
میزند و نمیدانند که «فرق است میان
آنکه یارش در بر ، تا آنکه دو چشم
انتظارش بر در .»

طبيب پر سید :

چطور فهمیدی ؟

جواب دادم :

ها ، فهمیدم .

نسخه را گرفتم و از معاینه خانه
اش برآمدم . رفتم که دارو ها را
بخرم و در راه به خودم میگفتم :

باهمه گپها ، این طبيب درست
میگوید . من نباید تشوشات
و حالت های عصبی را به خود راه بدهم
ولی چگونگی میشود از این حالتها جلو
گیری کرد ؟

شروع کردم به طرح تدبیر هایی
که جلو این حالتها را بگیرد و بران
شدم که دیگر معقول باشم و صبر و
شکیبایی را که بزرگان گفته اند ...
ناگهان مو تری از کنارم گذشت
از همان آغاز ده های کاکل زری ماه

پیشانی پشت جلو نشسته بود و
هر چه آب و گل روی سرک بود ، باد
کرد بر لباسهای من خون در رگهایم
دوید ، ضربان قلبم شدید تر شد .
خواستم فریاد بزنم و د شنام بدهم ،
ولی دینم مردم به دور و پیشم ایستاده
اند و با ترحم مرا مینگرند . دندان
روی جگر گذاشتم با همان سرو
وضع گل آلود به راه افتادم و نمیدانم
چرا بی اختیار نسخه طبیب را از جیبم
برآوردم . نگاهي به خطهای لاتین
ناخوانای طبیب انداختم . به نظرم

اگر تیزاب معده تان زیاد

است بکوشید تشوشات

عصبی را به خودتان راه

ندهید و برای این کار ...



شبانہ سر کہای شہر ما بہ

میدان تاخت و تازمو ترهای

بی نمبر پلٹ مبدل میشود

و هیچ کس پیدا نمیشود

کہ جلو این تر کتاز یہارا

بگیرد .



رفته بودم پیش طبیب که معاینه ام
کند . پس از معاینه گفت که تیزاب
معده ام زیاد شده است و اگر در پی
درمان بر نیایم ، خیلی امکان دارد
به زخم معده مبدل شود . دارو هایی
داد و سفارشهایی کرد که این را
بخور و آن را نخور ، این کار را بکن و
آن کار را مکن . و سر انجام شدیدا
توصیه کرد که تشوشات عصبی
را به خودم راه ندهم . گفت :

هر لحظه یی کہ بہ این تکانہای
عصبی دچار شوی ، یک گام بزرگ





وی تاسف میخورد که چرا در کشور
مانیز همینطور نیست .
گفتم :

سولی ما که تو لیدات ملی مان
نزدیک به هیچ است ، از چه چیزی
استفاده کنیم ؟

هوا تاریک شده بودو با موتریکی میخواستم کریم دندان بخرم . به
ازدو ستانم به خانه میامدم درطول فرو شگامی بالاشدم . و قیمت کریم

آمان از دست عهد شکنی خیاطان!

آیا بر استی فرار استعدادها از کشور ما آغاز شده
است ؟

اگر تکسیهارا در هنگام شب شناختید آفرین!

راه چندین نفر موتو را دست دادند
که ایستاد شود . ندانستم منظور
شان چیست . به دوستم گفتم :
آخر صبر کن ، بین این بیچاره
ها چه میگویند !
خندید و جواب داد :
موتو را خیال تکسی کرده اند .
راست میگفت . حقیقتا شناختن
تکسیها در شب ناممکن است . نمیدانم
چرا مقامات مر بوط چراغ مخصوصی
به تکسیها نصب نمیکنند تا آنانی که
شبانه به تکسی ضرورت دارند ،
بیجهت موتوهای شخصی را دست
ندهند و خودشان را «دو» نسازند .

راپر سیدم فرو شنیده گفتم :
- بیست و پنج افغانی !
به امید اینکه شاید بتوانم ارزانتر
بخرم ، به فرو شگاه پهلویی رفتم
وعین جنس را قیمت کردم . فروشنده
این فرو شگاه گفت :
- سی افغانی !
گفتم :
- آخر درین مغازه پهلوی بتان بیست
و پنج افغانی میگویند !
فروشنده در حالی که کریم را از
دستم میگریفت ، با خشمکی و سردی
گفت :
- از هماغا بخر !

دوستی شکوه کنان میگفت که
دیشب یک موتربی نمبر پلیت آمده
وبا موتو او که ایستاد بوده ، تصادم
کرده و بعد را هس را گزفت و
گریخته است . او مینالید :
- حالا آدم از چه کسی به چه کسی
شکایت کند ؟!

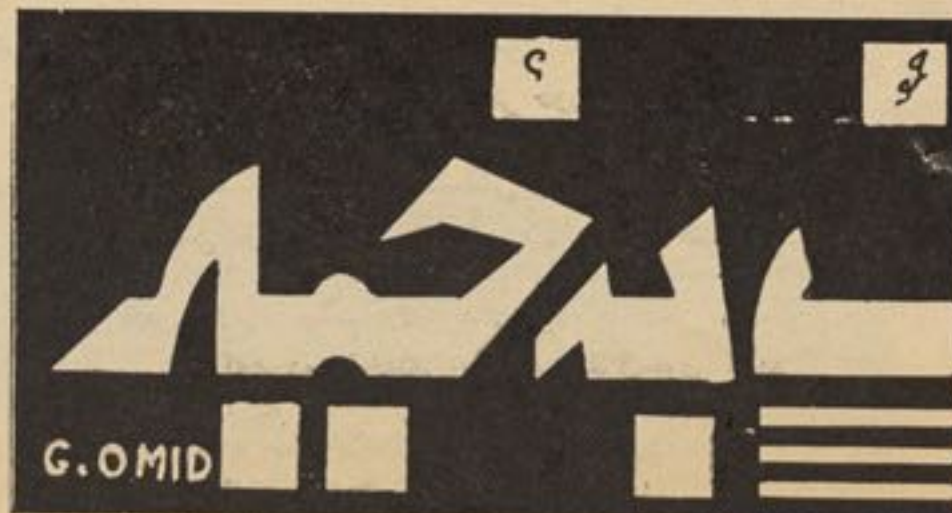
سخن دو ستم کاملاً در ستاست
وموتوهای بی نمبر پلیت ، به
خصوص شامگاهان که هوا تاریک
میشود ، مثل اسپانیایی درسرکهای
شهر به راه میافتند ، این سو و آن
سو میروند و رانندگان سرخوش
آنها هم مطمئن هستند که کسی سر
را هشان را نمیگیرد وعیش شان را
منقض نمیسازد .

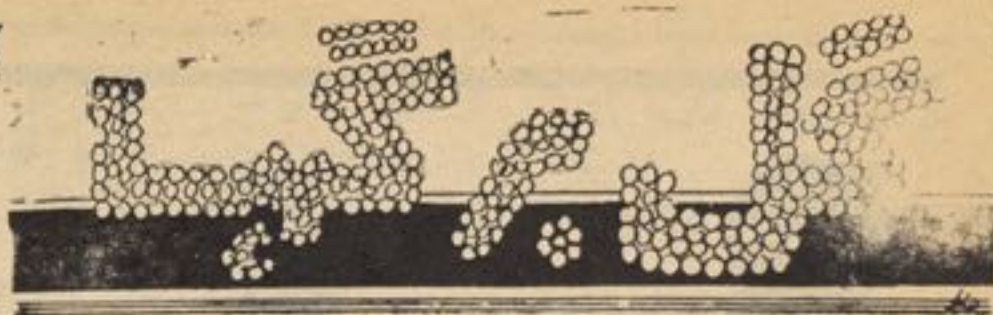
چندی پیش ترا فیک به صورت
جدی در تلاش برای مدت کوتاهی
بی نمبر پلیت را از حرکت بازدارد
ومتوقف سازد . اما دستهای نیرومندی
به کار پرداخت و جلو این حرکت
غیر دموکراتیک (!) پولیس ترا فیک
را گرفت .



در محفلی میگفتند که یکی از آواز
خوانان جوان مار فته است به ایران
و در آنجا کارو بارش چوک شده و
آوازه و نامی به دست آورده است .
یکی از حاضران تبصره نغزی
کرد :
- این آغاز فرار استعدادها از
کشور ماست .

امروز آشنایی که از سفر
هندوستان برگشته بود ، میگفت :
- در هندوستان همه مردم از
تولیدات کشور خود شان استفاده
میکنند . پارچه ، بوت ، بایسکل ،
همه چیز ساخت خود هندوستان
است .





نظم شور انگیز

لیلی عذار من بیا حال من مجنون نگر
جانم برون از تن ببین تن در میان خون نگر
من فتنه رو یتو ام مفتون جادوی تو ام
از جادوی فنان خود بر فتنه مفتون نگر
بهر تماشا یار من یکدم بیادلداد من
بر زورق چشم نشین سیلاب صد جیهون نگر
من یار بودم نو جوان سروین قلو رخ اد غوان
باری بیای دلستان حال مرا اکنون نگر
سروین قد من چون کمان رخ چون زریو ز غفران
تن چون مه نوناتوان دل خسته و محزون نگر
آتش بجان افروخته خون در عرو قم سوخته
در سینه دل اندوخته صد رنج گوناگون نگر
بکشی پیراهن مرا در سینه روشن مرا
داغ جفای بیحد ببین پیکان غم افزون نگر
با این همه طوفان و غم با این همه رنج و آلم
اندر دل دریای من صد آب آ بسگون نگر
با درد من دمساز شو غواص دریا باز شو
بشکاف هر یک قطره راصد لولو مکنون نگر
شو رو طرب آغاز کند یوان فکری باز کن
صد نظم شور انگیز بین صد نکته موزون نگر
فکری سلجوقی

سوز عشق

چو گل از پرده بیرون شد جنون من فزون گردد
بهار فصل گل سرمایه ای شور و جنون گردد
بیاد آن رخ گلگون زبس بگریست چشم من
سرشک دیده من بعد از این همرنگ خون گردد
بکاری عا شقی شاگرد مجنونم توانم کرد
بصحرای محبت گر جنونم رهنمون گر دد
دمد صبح وصال از دامن شبهای تاری من
اگر یگروز بر کام دلم گر دون دون گردد
بخلوت خانه دل تا نشسته خسروی عشقش
نمی مانم زمانی کز درونی دل بیرون گردد
عجب حالی که من دارم ز چشم نازک اندازش
که هر دم از جفای او دل من غرق خون گردد
شجاع الملك سر از خاک زلت بر نمیدارد
الهی گنبد گردون گردان سرتگون گردد
«شجاع الملك»
ژونون

کیست

کیست درین نیمه شب
این همه در میزند
کیست درین شام تار
دیدن من آمدست
درز دورم داد باز
مرغ خیال مرا - در زدن آشناست
باش!
بگو آمدم
باز به دروازه کوفت
دل به برم میتپد
این تپش دل ز چیست
در زدن آرام شد
از اثر باد بود
باز خموشی فکند
سایه بر او راق من
و آنچه به چشم خورد - روشنی و سایه ها ست
کیست؟
چنین پشت در
تند نفس میزند
می فشرد - نرم نرم شانه به پهلوی در
خش خش دامن کیست
دست لطیف که بود
پنجه به در کوفت باز
ناخن ز بیای او ست
رشته شعرم گسیخته باز گما نم صدا ست
باش
بگو آمدم
دل به تپیدن فتاد
دیده سیاه می گرفت
بر لب من خشک شد
زمزمه «آمدم»
در بگشودم قرار
یک دوسه ره پی به پی
جیغ زدم: کیستی
هیچکس آنجا نبود
لیک پس از یک سکوت
روح دوسه دخترک
هو زده بگریختند
آلهه شعر بود
سربه سر من گذاشت - عشق طلسم خدا ست.

از توفیق

لر مه

زه چه دیار سترگی لعلو نه لرم
لاس به وینخلی له ژوند و نه لرم
دا می رښتیا در ته آشناوو یل
مقصدمی ته یی که مقصد و نه لرم

آشنا ز ما نه لری لری خغای
زه ورپسی که منز لو نه لرم
دازه چه تل آشنا آشناکو مه

داخو په زړه سوی دا غو نه لرم
دا می یو را ز ور ته ښکارکړو یاره
سینه کی پت پت ډیر را ژو نه لرم

لږه گناه خو را ته و ښه ته
زه خپله گناه ستا خد متو نه لرم
که خپل آشنا را سره خان و تا ږه
خطر په بیا کله له بیلو نه لرم
دازه فرمان چه سوی لوی کر نیم
زړه کښی بی شما ره ار ما نو نه لرم

فرمان الله فرمان

د دابل واوره

زری شال د نمر او چت شو
فضا سپینه شوه ناخا په
سپینی واورى دى ور پېښى
غرونه سپین شول سمى سپینی
پت په سپینو پا غند و کښی

سپینی واورى دى ور پېښى
سر کونه واره سپین دى
سپین ښا خو نه دى دو نو

سپینی واورى دى ور پېښى
قرمزی کړل سپینو واورو
یو په سله اتری شو

سپینی واورى دى ور پېښى
های غریب یه پی و زلی
اورى ز می په غذا ب کښی

سپینی واورى دى ور پېښى

قیام الدین خا دم

شو نډی

چه یی باد کړی مخ بر ښه په شومه دم کښی
سره غره کړی توره شپه د آشنا شو نډی
ټوله شپه تری پتنگان خوری چور لکو نه
په تیاره کی چه دوی وینی د پا شو نډی

شو نډی شته دى په دنیا کښی ښکلی ښکلی
نه شته نه شته دغه رنگ خو شنما شونډی

چینی تا نډی کړی جا مو نو کښی دمیو
ور ښکاره چه ور ته شی د آشنا شو نډی

قند نبات کښی هم خوږ والی دومره نه شته
لکه خومره چه شیرینی دى ستا شو نډی

دگلاب شو نډی شی ز پری له ډیر شر مه
چه وگوری په گلشن کښی دتا شو نډی

که د خان ور پسی و چه دندا سه کړو
نصره اهله به کړی ښکلی ته دا شو نډی
(نصر)

دهلیو کاروان

خارج شدن از اطاق بود چرخانده و گفت : شما ندا شتید ؟ بسیار خوب ، شما آنها را نمیخواهید . باشواید و علایم تا ن

او توقف کرد و من فهمیدم که در حال بخاطر آ ورن اینک بطور جیم سرخچه و آبله مرغها (نام مرض) هر دورا از دختر ها گرفته بوداست . واضافه کرد .

شاید . بسیار خوب ، البته که ناو قست است اما من يك دقیقه را از دست نخواهم داد .

جیم سرش را شور داده و خود را زیاد تر بدر وازه اطاق تریک کرد : عزیزم يك پاکت برای من بگیر من در داخل موتر انتظارت را میکشم و بر علاوه لطفا به ایما تیلیفون کن .

او بد دختر ها گفت که خاموش باشند و بمن که آنقدر ها زیاد

ما اصلا بکدام تغییری ضرورت نداریم . بهر صورت موهای تو مرا به یاد آنروز یکدیگر را برای اولین بار ملاقات کردیم می اندازد . آن واقعه مربوط میشود به صنف هشتم .

او گفت : -لذا چرا میگوئی که يك چنین چیز زیبا را از بین ببری و خصوصا ... من بشقابی را مقابل او گذاشته و گفتم :

-تخم نیم بند .

-هر روز ؟

-بلی هر روز .

در ساعت هفت و سی دقیقه دختر ها پائیز آمدند . چهره ام را چرخاندم که بروی آنها بخندم اما در عوض چشمانم را وحشت هراسی در بر گرفت .

سندی گفت : -مادر صحت ما خوب نیست .

خود را بدست گرفته و گفتم : -هنگامی که يك زن دختر های دارد که بکود کستان میروند و یاد رصنف دوم مکتب درس میخواهند ، نباید که موهایش را مانند دختر های مکتب بپیچاند .

تخم هارا مخلوط نموده و اضافه کردم :

-تمام چیزها تغییر مینمایند و گر نه کدام پیشرفت نصیب بشر نخواهد شد .

جیم گفت :

بسیار پیشرفت های از دنیا همین الان در حال واقع شدن است . مباحثه ما يك مناقشه کهنه بود ، اما از سرا پایش دوستی و عشق میبارید و در يك فضای آرام صورت می گرفت . هنگامی که دیروز چوکی اش را نزدیک بخاری دیواری گذاشته بودم ، این عمل به من زندگی تازه بخشیده بود . اما او آنرا نزدیک

من و جیم برای مدتی از هم دور میشدیم ، لذا من مصمم شدم وقتش است که تغییراتی چندی را بوجود بیاورم .

تاساعت هفت و سی دقیقه روز چهارشنبه مانند روزهای دیگر بود حسب معمول شربت نارنج را برای جیم ریخته و تخم های را که جهت ناشتا گذاشته بودم تانیم بند گردید مخلوط نمودم . بر علاوه مانند همیشه در مقابل وسوسه های روزانه یعنی تغییر وارد کردن در انواع و اقسام ناشتای صبح دست به تقلاو مقاومت زدم . این وسوسه ها عبارت بود از اینکه برای یکمرتبه هم که باشد باید آب بادنجان رو می را تغییر داده و یا اینکه تخم ها را به نوع دیگری طبخ نمایم .

در ساعت هفت تام شما میتوانستید ساعت تانرا با آمدن جیم درست نمائید . یعنی مطمئن شوید که ساعت

نوشته از : لایلا سپر گمگینیس
ترجمه از : غ. زمان سدید .

عشق یعنی درد سر

جیم و جودی که دو گانگی بودند با تأثر سرهای شانرا برسم موافقت شور دادند .

جیم بالانگاه کرد بعد روی باهایش جست . چوکی اش را سوی دیوار فشار داده و گفت :

-آنها بچه هستند مانند بز غاله های شوخ . رخسار های خود را با پارچه های کتان پیچانید اند . این نمیتواند که مرض گوش و یا گلوباشد . آنها دروغ نمیگفتند و اصلا بچه نبودند داکتر سیمسو مرا از بسوسه و تر دید بیرون کشید و تشخیص ما را که از شواهد و علایم سر چشمه می گرفت تثبیت و تأیید کرد .

داکتر بمن گفت :

-بسیار خوب . شما مرض گوش و گلو داشتید اما ...

او رخسار سوی جیم که در حال تشویش نداشته باشم و بعد از اطاق خارج گردید و رفت .

سه دختر مریض و شوهری که از من دور بود . اما این ها مرا نمیتواند ساند . بهر صورت تا حال که نترسیده بودم .

دختر ها را مقابل تلویزیون قرار دادم و گذاشتم که از مشاهده صحنه ها بخندند بر علاوه میدانستم که این خنده های شان زیاد دوام نمیکند . من مریضی گلوئی آنها را بخوبی بخاطر داشتم .

آنشب طوفان غیرمترقبه شروع به غریدن و لرزاندن شهر نمود و در صبح آینده فهمیدم که تلویزیون از کار افتیده است . هنگامی که نفر مؤظف را تیلیفونی خواستم او گفت :

من آنجا خواهم آمد اگر بتوانم

هفت تام است . در این ساعت او به آشپز خانه داخل میگردد مرا در آغوش گرفته و میبوسید و میگفت که من زیبا و دل فریب هستم حالا اگر مردی يك چنین کاری مینماید میتواند هر چیزی را که برای ناشتای صبح ضرورت داشته باشد بدست بیاورد .

هنگامی که تخم های نیم بند شده را درد یگچه گذاشتم او قسمت عقب موهای درازم را که البته برای من خسته کن گر دیده بود ، بلند نموده و صورتش را در قسمت عقب زخم پنهان نمود . در آنجا غنوده و گفت : -این همان چیز است که میتواند به سوال اینکه من چرا موهای دراز را دوست دارم جواب بگوید . حصه اسرار آمیز در عقب آن .

در این لحظه من راجع به کوتاه کردن موهایم فکر میکردم . گیسوی پنجره اطاق قرار داده بود . چوکی تو اگر نزدیک دیواری قرار داشته باشد بهتر خواهد بود و موهای مانند دخترهای نزده ساله من بهتر معلوم خواهد گردید .

او پوز خندی زده گفت :

-مادر کمر شکن تو لید نسل داریم و بر علاوه بار مشکلات و آلودگی نیز بالای ما سنگینی میکند ، حالاتو میخواهی يك بار دیگر را که از عدم توافق فکری منشاع میگیرد روی شانها های ما بگذاری .

من گفتم :

-چیزی را که به دست آورده ایم تنها بار زیاده از حد و وضع و حالت فعلی ما است . مادر با طلاق یکنواختی فرو رفته ایم .

من فکر میکردم که در این گفته ام زیبایی زیاده از حدی نهفته بود . او گفت :

فرنیچر را دو باره به شکل او لی
قبل از اینکه جیم بخانه بیاید در
پیاورم. این تصمیم بمر حله اجراء
گذاشته شد. کلاهی را جهت محافظه
حلقه های مویم بسر گذاشته و به
آرامی در بستر خزیدم و ناگهان
بخواب عمیقی فرو رفتم. خواب دیدم
که نمیتوانم از تغییر دادن ویا تغییر
خوردن جلوگیری نمایم. من چاق
ولاغر کو تاه و دراز میشدم. جیم
هم در آنجا بود. در هر لحظه که من
تغیر میخوردم پز مرده میگردد این
پز مرده شدن زیاد تر و زیاد تر
میگردید. فریاد زدم:

ناگهان جیم رادر کنارم حس نمودم
که مرا تکان میداد. چشمانم را باز
نمودم. او حقیقتا آنجا بود در اطاق
و بستر خواب ما.

من مانند دیوانه ها پرسیدم:

تو در «ایمکا» نبودی؟

دختر ها به عجله داخل اطاق
گردیده و داد و فریاد میکردند. او
آنقدر با آنها ودوست داشتن آنها
مصرف بود که در آن لحظه هیچ
چیز کرده نمیتوانست بجز از خندیدن
و تبسم بسوی آنها.

بقیه در صفحه ۷۴

بوجود بیاورید. تنها تغییر کو چک
و جزئی کافی نیست.

وقتی جیم از راه رسید به او گفتم
که فردا بخانه بیاید و بعد هنگامی
که دختر ها جابجا شدند و از داد
و فریاد دست کشیدند، همسایه
بمنزل آمده و هر دو مو هایم را کوتاه
کردیم. در اول فکر میکردم که خیلی
ها مقبول و زیبا گردیده ام اما بعد
متأثر و غمگین گردیدم هیچ وقت
جیم مرا با موهای کوتاه ندیده بود
هرگز ندیده بود من به او خواهم
گفت که مو هایم دو باره دراز خواهد
شد. دو باره به شکل او لی در خواهد
آمد.

بعد از اینکه مو هایم را شست و
مرتب نمودم به اطراف واکناف خانه
نظر انداختم. در حالیکه از ترتیب
و تنظیم جدیدم بو جدا آمده و از خوشی
در پوست نمی گنجیدم به پستری
رفتم. تا سر حد مرگ ذله بودم اما
هرگز در آنشب بخواب نرفتم هنگامی
که اشعه طلایی آفتاب روی زمین
پهن گردید از خواب برخاسته و موهای
کوتاه هم را شانه زدم. این تغییر در
قدم اخیر یک تغییر مو قتی و قابل
برگشت بود. دو باره دراز خواهد
شد اما نه در جریانی یک شب.

آهی کشیده و تصمیم گرفتم که

میکو شیدم تغییرات کو چکی را مثل
جابجا کردن چو کی ها در اطاق
پذیرایی بوجود بیاورم. برای جیم
ضروری و حتمی بود که با تغییرات
آشنایی و عادت پیدا نماید. در
صورت فقدان این عادت هنگامی که
دختر ها به سن نزده سالگی
میر رسیدند مانند دیوانه ای خواهد
شد. اما در انجام دادن این کار ها
را بخطا رفتم.

شروع به مطالعه بیشتر نمودم:
از روش قد علم کردن به مقابل
بحران استفاده نمائید تا بتوانید
باعث بوجود آوردن تغییر گردید.
اگر این یک بحران نبود پس در
دنیا هیچ بحرانی و جود نخواهد
داشت. بهر صورت از تخت خوابم
بیرون پریدم. برای اینکه بسیار
زیاد خسته بودم. تا روز چهارشنبه
انتظار کشیدم. روز چهارشنبه
همیشه یکر و خوب برای انجام دادن
کار های من بود. بعد از آنکه به
سرو وضع دختر ها رسیدم و آنها
را در اطاق شان تنها گذاشتم، تمام
فرنیچر منزل را جابجا کرده و به
شکل دیگری قرار دادم.

مواد مندرجه مجله متذکر شده
بود:

«تغییرات فوق العاده بزرگ را

کارها را بزودی ممکنه انجام بدیم.
دو هفته فکر کردم اما هنگامی که
دانستم دختر ها به اندازه کافی
بزرگ گردیده اند و نمیتوانند با
انجام دادن کارهای خورد و ریزه مانند
اطفال خود را مصروف و مشغول
نگه دارند آزاده خاطر و پریشان
شدم.

آنها به اندازه بزرگ گردیده بودند
که اصلا در باره اینکه مادر شان
در کجا مینیشیند با هم مناقشه نمی
کردند و یا اینکه چه کسی موظف
به رنگ آمیزی کتاب جدید گردیده
با هم دعوا نمی نمودند. هما نظر
رسیده بودند که اگر افکار و یازخمی
میشدند دست به گریه و داد و فریاد
نمیزدند.

جیم هر شب نزدیک در وازه در
حالیکه در دستش انواع ادویه خود
نمایی میکرد و از سرور ویش تعجب
میپارید می ایستاد. من او را هنگامی
که برای میرفت حسو دانه نگاه
میکردم.

در روز جمعه آب گرم کن شکست
همین که جیم از راه رسید به او گفتم
و او کو شید که آنروز را در خانه
باشد. اما من فکر میکردم اگر آنرا
قدری دستکاری نمائیم قابل استفاده
خواهد بود و ما میتوانیم که چند روز
دیگر از آن کار بگیریم. او این در
خواست را با بی میلی و اکراه قبول
کرده و بمن مجله داده و گفت:

توجه کن که مواد پراکده در صفحه
هشتاد و چهار در باره جوانی نوشته
شده است بخوانی. این مواد ترا
خوش خواهد ساخت برای اینکه
اطفال ما کوچک و در دگلسوی
شان آنقدر ها زیاد شدید نیست.

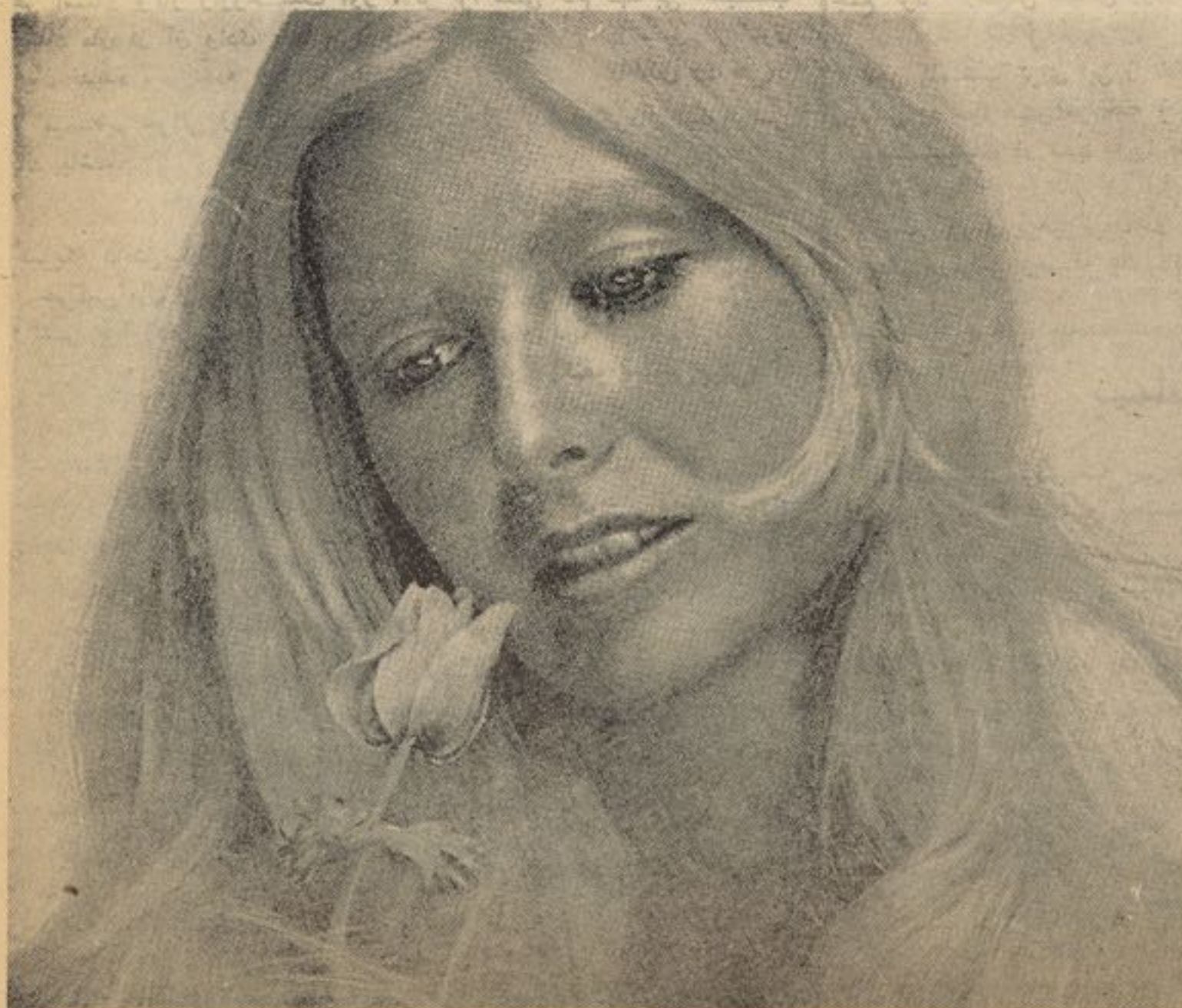
آنها بزرگ میشوند و تغییر
میکنند. تمام چیز ها تغییر میکنند.
نه تمام چیز ها.

او صدای مرا بار بودن بوسه
منو قف ساخت.

دوست دارم و این چیزی است
که تغییر نمیکند.

پیش از اینکه من بمواد اصلی برسم
سوزشی در چشمانم احساس نمودم
اما باز هم شروع به خواندن موادی
که جیم اصرار کرده بود بخوانم
نمودم.

«عوض بوجود آوردن تغییرات
تدریجی تغییرات بزرگ دراماتیکی
را بوجود بیاورید. تمام تغییرات
عبارت از مقاومت است. تغییرات
را به اندازه ممکنه بزرگ سازید که
موفقیت به ارمغان آورد.»



اندیشه‌ها

دلها، همچون بدن، فاسد میشوند در مان‌شانرا از کلمات نغمه حکیمانانه بجویند

راستی

برای فرستادن پیغام بر مرد راستگو بر گزین هنگامیکه در انجمن می‌نشینی نزدیک مرد دروغگو جای مگیر.

(پند نامه آذ آباد)

کسانیکه پیر و راستی و درست‌نیتی هستند از پا داشت نیک بهره مند گردند و بزند گاهی جاو دانی برسند و درین عالم بخوشی و شادمانی زیسته و در جهان دیگر از رحمت خداوند برخوردار گردند.

راستی باعث سرور و مایه نیک نامی است. هر کس در هر واقعه هر استناک و کار زار و وحشت آور، اگر بر راستی گام نهد بی آسیب و شادمان از آن وادی پای پیرو نمیگذارد هیچ کس از راستی تا کنون زیان ندیده.

میستایم جوانی را که دارای اندیشه، گفتار و کردار نیکو و مس‌پاک باشد.

(ابو سر تیرم گاه)

(بو علی سینا)

چیزیکه دانش بیاراید را سستی است هر کس مال و جاه برای خود آرزو میکند لیکن اگر این آرزو با فدا کردن راستی برآورده میشود او باید بفهمد که از آن آرزو باید صرف نظر کند.

(کنفو سیوس چینی)

هر کس میخواهد بنای استدلال، مملکت و سعادت ملتش را بر اساس نیکو قایم سازد باید دروغ را از آن مرز و بوم رانده و راستی را در آن سر زمین استوار نماید.

(دار یوش)

راستی کن که راستان رستند	در جهان راستان قوی دستند
یوسف از راستی رسید به تخت	راستی کن که راست گردد بخت
قول و فعل تو تا نکرد را ست	هر چه خواهی نمود جمله میاست
آخرین یار او لیا صدقا ست	اولین کار انبیاء صدق است
تا نکرد دزون و پیرون راست	بوی صدق از تو بر نخواهد خواست
تا تو با شنی ز راستی مگذر	مکش از خط رستگاری سر

از (او حدی)

وجیزه‌ها

«یک نقاش خوب حین ترسیم صورت اشخاص دو چیز را باید تصور نماید. یکی صورت خارجی شخص و دیگری حالت فکری و روحی او حصه اولی آن آسان ولی بخش دوم می‌آن مشکل می‌باشد. زیرا معنویات و حالات فکری اشخاص را باید توسط اشیا رات، بار یکپهای چهره و حرکات اعضاء نقشی و تمثیل نمود.»

«بلوغ و پختگی آنست که یک شخص به آسانی بتواند از عالم خودی جدا و در جهان دیگران زندگی نماید.»

(اورن آر نالد)

«من چنان آموختم تا صبحگاهان کار کنم. زیرا در صفایی و آرا مش بامداد میتوان از تفکر و اندیشه مایه گرفت و مانند مالداران از شیر، قیماق جمع کرد. و سپس متبای روز را به ساختن پنیر مصروف داشت.»

(گویته)

«هر گاه شما برای این زندگی کنید که خوب بیاموزید، در نتیجه خوب زیستن را خواهید آموخت.»

«پیشبینیهای درست ما را قادر خواهد ساخت تا فر دادر و ز بنا میم.»

«از شر و بدی پرهیز کردن در ذات خودش خیر و نیک است.»

«علم در مرکز هسته یک دیانت حقیقی است.»

(آشتاین)

پیمان و وفا

علامت جوا نمردی سه چیز است. یکی وفای بی خلاف. دوم: ستایش بی جود سوم: عطاء و بخشش بی کران

(معروف کرخی)

از ابو سعید خزاز پرسیدند که: صدق چیست؟ گفت، وفای بعهده.

(تذکره لاولیاء)

وفای به عهد و نگا همداری پیمان هر اندازه که در مردمی فرو نیابد آنجا معه شایسته و پرو مندمی گردد.

(اخلاق رو حی)

از نشانه های شرف و بزرگواری وفای بعهده و راستی و عده است.

تعالی نیشاپوری

پیمان شکنی یکی از شاخه های دروغ است.

(زر دشت)

هر گاه با مردمان پیمان بستنی تاجان در بدن داری بشکست آن اقدام مکن که اصل مروت آنست که آدمی از عهده عهد نیکو بر آید.

واز غرور و خدعه و مکر حذر نماید، و حقیقت سخاوت را شخصی دارد که چون و عده بکسی دهد وفا فرماید.

(جواهر الا خلاق)

ژوندون

غواړی

ستا دمینی لیونی رانه تا غواړی غواړی
 په هر دمرا نه دو صل دوا غواړی
 بی له وصله په نورو مرم په هجران کی
 دا ماشوم زړه می همیش رانه تا غواړی
 ستا د هجر په لمبو کی تل سوز یې م
 ستا ظالم بیلتون همیش مار سوا غواړی
 بی د میو دی په مینه با ندی ستا یم
 داگو گل په بیخودی کی هم تا غواړی
 نیم بسمل یم په کتو په دی ژوندی شم
 پا تی ژوندی یاره یونظر ستا غواړی
 بی گودره ستا په عشق کی یم گه شوی
 مر گه بهینه گنې زماکه بهما غواړی
 ددینن بهادی کسه کسه محبو بی
 لعل پور وال به سر سودا کړی که تا غواړی
 عبد القدوس لعل پور وال

چیرته خی

قا صد دخزان راغی داگلان به چیرته خی
 مین په سرو گلو نو بلبلان به چیرته خی
 نن خای دبلبل ونیو کار غانونه گلشن کنبی
 په دیروفریاده بو شنه طوطیان به چیرته خی
 گلان نن خزا نیزی دبا غوڅینی رحلت دی
 ملیار په سرو سوستر گو په گریان به چیرته خی
 نن بوی د گلو نشته چه خزان پکنبی ظاهر شو
 دگل خوا کنبی چه ناست هغه باغوان به چیرته خی
 معشوقو مخ پټ کړیدی حجاب کنبی له عاشق نه
 په زړو باندی درد مند دا عاشقان به چیرته خی
 اوس هر ی خواته چه گورم هر خواته بل رنگ دی
 چه گل په باغ کی نه وی بو را گان به چیرته خی
 ټولنه چه کنه وی نوبه ته وینا تا ئیر کړی
 (حزین) چیر هار په شاعران به چیرته خی
 دمحمد عمر (حزین) چیر هاری



ستاسو پرتوب

ستا له غمه د یوانه یم

دسپین مخ په شمع هسپی بر وانه یم
 چه دزلفو په زنجیر کنبی زو لانه یم
 چه ستا مینه او محبت کله رایاد شی
 لکه سور کندو لی جام د جانانه یم
 چه ظلمو نو او جفا ته د نظر کړم
 پروت به غم کنبی لکه گنج په ویرانه یم
 شامدام می ستاله لوری صبر نه شی
 ای محبوبی ستا له غمه د یوانه یم
 سر سر تور خیری گر یو ان درسی گرزم
 په ژړاکیا د عشق په ترانه یم
 زه شربت د سرو لبانو لیونی کړم
 خکه داسی بی انداز ه مستانه یم
 سمه لاره می نصیب شوه ستا په عشق کنبی
 چه خبر نه له ساقی نه بتخانه یم
 که نصیب وصال دیار په لوړو غرو شی
 لکه (ضیاء) چه په دربار د شاهانه یم
 محمد موسی ضیاء گر دیزی

غلام سخی (عبید) لغمانی

ده می پر یز دی

را غلی په ار زو ستا ددیدار که می پر یز دی
 مین یم ستاد مینی په انگار که می پر یز دی
 راغلی یم امید کوم د مینی محبت
 اشنایه په لیمه می قلوبم ستا نزا کت
 په امید دنداری مینه او الفت
 ارزو لرم چه دریغ نکړی خپل ستا در خسار که می پر یز دی
 مین یم ستا د مینی په انگار که می پر یز دی
 یو تش دیدن لپاره ستاد دریم خو کیدار
 دتا په مینه مست یم له هر خه یمه بیزار
 دمینی لیونی یم ظاهری بنکارم هو بنییار
 لیدودم او سترگو کړم بیمار که می پر یز دی
 مین یم ستا د مینی په انگار که می پر یز دی
 دبنکلی مخ منظر کنبی بنه بنکایری شنه خالو نه
 دزلفو پیچ وخم دی په سپین مخو هی ټالونه
 په خاص ډول داینبی په ور بل کنبی سره گلو نه
 په غاړه دزنجیری بنکلی هار که می پر یز دی
 مین یم ستا دمینی په انگار که می پر یز دی
 نژدی په مسکید وشوی ما (عبید) در ته کتلی
 په شونډه دمسکاهو خما مینی خندو لی
 د مینی تنابونو په خپلی مینی زنکو لی
 زه یم لیونی کړی ستا سینکار که می پر یز دی
 مین یم ستا د مینی په انگار که می پر یز دی

دېودی تال

انسانی تاریخ او فرهنگ

آیا پوهیزی چه دنړی ډیرې لوړی سمیو، کومې دې؟

داور ست قله :

او اور ست دقلو په شان ډیر سوم

لری .

په اخر یقی کی هم یو دوه ستری
اولو پی قلی دی چه یوه بی د:

(کلیما نچارو)

قله ده . ددغی قلی لوړ والی

۱۹۳۴۰ پښو ته رسیږی . او ډیر

شهرت لری او په تیره بیا هغه کسان

چه په غرونو کی گرخی ور سره زیاته

علاقه نیسی .

دالروس قله :

دغه قله په اروپا کی پر ته ده .

اود ارو پا په مقیاس کی دایوه اوچته

او ډیره ستره قله بلله کیږی .

ددغی قلی لوړ والی ۱۸۴۸۱ پښو

ته رسیږی . او غره گرځند ه خلک

ور سره زیاته علاقہ لری .

دغه قله په آسیا کی دهمالیادغرونو

خو که ده ددغی قلی لوړ والی ۸۸۸۸

متره ته رسیږی او په نړی کی دا

ډیره لوړه قله ده .

دپا میر قله :

داقله هم په آسیا کی ده چه دنړی

دبام په نامه شهرت لری او لوړوالی

۵۲۰۰ متره دی . هم داور ست

او هم دپا میر قلی دواړه دنړی په

سویه ډیری مشهوری دی او زیات

خلک یی د لیدو لپاره راځی .

دآرژا نین قله :

دغه قله چه په جنوبی امر یکی کی

ده لوړوالی یی ۲۸۳۴ متره نه

رسیږی . او دنړی په سویه دپامیر

لیکو نکی ویلی دی . وروسته تر دی

به زموږ دخوا نانو ژوند خیرل، لوټ

کول دنورو دمالونو خو ډل دنو رو

دشرف او نا موس تر پښو لاندی

کول ، دالهی او بشری قوا نینسو

مسخره کول وی .

او خوا نان به د اتولی ښیگنی تر

پښو لاندی کوی . له در ناوی ، دپم

(شرم) او ادب سره به خدای پامانی

کوی .

اوروم پدی توکه و چه داخلا ق

فساد وموند او هم ورو ورو دا فساد

ددی مو جب وگرځید چه دخلکو ژوند

دبربادی خواته ولاړ شی .

په لر غونی روم کی کومو خت چه

زیات فتو حات وشول نو زیاته شته

منی یی ترلاسه کړه اوله کومه خایه

چه ورو ورو می اشرافو به ژوند

کی تجمل شونو هما غه و چه

ورو ورو یی زمینه اخلاقی ښیگنیو

کښیو نو ته برابره کړه . اودا خبره

ددی موجب شوه چه خلکو به د تیر و

زمانو ار مانونه کول ځکه اخلاقی

کښیو تنه او انحطاط چه دشته منی او

تجمل دز یا توالی اود مذهبی ر یښو

دکمزوره کیدو منطقی نتیجه وه، ددی

مو جبات برابر کړل چه زیات خلک

له خپلو اصلی دودونو او اخلاقی

ښیگنیو څخه واړوی او کاږه یی کاندی .

پلیت وایی : «ن ورځ اکثر

رومیان په یوه اخلاقی عجیب و غریب

انحطاط کی لاس او پښی وهی .» دوه

پیړی وروسته ژوو نال چه یو لاتینی

شا عر دی وویل . کښیو تلی اوماتی

خوړلی نړی له موږ نه کسات واخیست

ځکه چه خپل اخلاقی مفا سدی موږ

ته را کړل . تر میلاده مخکښی په کال

۱۸۱ لیدوس چه یو ستر سنا تور

او دروم دسنا یا مشرانو جرگی مشر

ود دو لتي خزانی په لوټ کولو او

اختلاس لاس پوری کړ . ځینسو

منصبدا رانو به رسختی گانی په

عادی سپایانو با ندی خر خو لی . او

داشرافی کور نیو اخلاقی ښیگنی

ورو ورو مخ په فساد او خرابیدو

ولاړی .

طلاق اود ښځو اوناړینه و پیلتانه

زیات دود وموند او نارینه و به خپلی

ښځی ژر ژر طلاق کولی . درایسو

خر خلاو زیات شو . یوه رومی تاریخ

دری موسیقی پوهان اودری ملگری

هم کوی . یونگ یوک کیم ډیر ښه

ویلون غږوی او ډیر سټیجونه د هغه

دهنر شا هدی وایی .

ژو ستوس دپیانو څخه داسی

غږو نه باسی چه هغه دژبو او سا

تجربه موسیقی پوهانو لپاره هم

نوی دی .

ایشن باخ په شل کلنی کی

دها مېو رگ دکنسر توار یو تکړه

هم کوی . یونگ یوک کیم ډیر ښه

ویلون غږوی او ډیر سټیجونه د هغه

دهنر شا هدی وایی .

ژو ستوس دپیانو څخه داسی

غږو نه باسی چه هغه دژبو او سا

تجربه موسیقی پوهانو لپاره هم

نوی دی .

ایشن باخ په شل کلنی کی

دها مېو رگ دکنسر توار یو تکړه

دادی دری تنه خوان موز یسینیان

چه په عین زمان کی سره ملگری هم

دی پدی بر یالی شو یدی چه په یوه

لوی کنسرت کی سره گډون و کړی

دغه دری تنه عبارت دی له کریستوف

ایشن باخ، یونگ یوک کیم او

ژوستوس فرانز څخه . کریستوف

چه دمو سیتی یو تکړه لار ښوونکی

دی ددغو دوه تنه ملگرو لار ښوونکي



یونگ یوک کیم



کریستوف اشن باخ



ژوستوس فرانز

په خانگري ژوند کې د هنر مندا نو

مشغو لاوی



ډیر نامتو هنر مندان خپل وزگار وخت په شطرنج تیروی!



فای دانوای او کون د شطرنج
په حال کې

پوری دی .
کوم مطالب چه موږ وویل هغه
د سینما دلو بغاوت په شاوخوا کې
وو. دمو سیتی پو هاتو سندرغاړو
اود نندارو څو دلو بغاوت ترمنځ هم
د شطرنج لوبه ډیر شو قمن لری.
د مثال په توګه فرا نسوی سندرغاړی
او آهنگ جوړونکی (ګی بی آر) یوله
هغو سندرغاړو څخه دی چه له
شطرنج سره خورا زیاته مینه او علاقه
لری. ګی بی آر په تیره بیا په خپله
کتابخانه کې ډیره ښه تخته لری
او خپل حریفان هلته وړو لوبو په دغه
لوبه وړ سره وکړي .

«شارل آز ناوور» چه د پاریس
دار کسترا لار ښوونکی دی یوله هغو
موسیقی پو هانو څخه دی چه د شطرنج
له لوبې سره ډیره مینه او علاقه لری
او هر وخت چه وزگار وی نو له
خپلو ملګرو سره پدغی لوبی .
مشغو لیری .

په هر حال د شطرنج لوبه د هنر-
مندانو ډیره په زړه پوری لوبه ده .



ګی بی آر له شطرنج سره زیاته علاقه
لری

صفحه ۴۷

نامتو دغه فلم د کریستیان اژدله خو
ډایر کت شوی و او د فرانسې سینما
نومیالی لو بغاوتی اود خوان نسل
دایده آل ټیپ سر غندوی آلن دلون
پکښې څرګند شوی و . پدغه فلم کې
عمد شطرنج دلو بغاوت د فلم په شان
ډیری زیاتې ددغی لوبې صحنې شته
دی . پدغه فلم کې آلن دلون خو را
زیات شهرت ته ورسید او کریستیان
صحنې داسې تر تیب کړی وی چه
د فلم قهرمان یی دستو مانی او وزگار
توب په وخت کې د شطرنج دلو بی په
حال کې ښو ده لکه چه وویل شو
دافلم په کال ۱۹۶۱ کې د مار کوپولو
د تاریخی داستان له مخه جوړ شو او
آلن دلون ته یی ډیر زیات شهرت
ورکړ .

په کال ۱۹۶۷ کې یو بل فلم جوړ
شو چه (د توماس کرون د چارو) په نامه
یادیده پدی فلم کې چه نور من جیوسن
ډایر کت کړی و دوه ځلانده سینمایی
خیرو ګډون کړی و . پدی فلم کې
چه د شطرنج دلو یو بیلې بیلې صحنې
ښودلې کیدلې دغو دوه نامتو خیرو
یعنی سیتیو مک کون او فای دانوای
برخی اخیستی وی . فای دانوای په
تیره بیا ددغه فلم رو ښانه خیره وه
او هم یی ددغه فلم تر بشپړ ولسو
وروسته دسو فیالورن ، لیز تایلور
او یو شمیر نورو سینما یی ستورو
په شان زیات شهرت وموند . همدا
شان هم مک کون هغه لو بغاوتی وچه
پدی فلم کې زیات شهرت ته ورسیده .
یوبل فلم چه دوه کاله د مخه جوړ
شو «د میندو حق» وپدی فلم کې د
سینما شهرت ته رسیدلې لو بغاوتی
عمر شریف برخه اخیستی وه . دغه
فلم چه اریک لو هنگ ډایر کت کړی
د شطرنج دلو یو زیاتې صحنې لری
چه د نندارو چیانو لپاره ډیری په زړه

بلا نشار هغه پل لو بغاوتی و چه له
شارل سره پدی فلم کې څرګند شوی
و . دا فلم د نندارو چیانو خورا زیات
خو ښی شوی و او تر ډیرو کلودخلکو
په یادو .

پدی فلم کې اصلی ټکی هم
د شطرنج دلو یو لو بغاوتی و . د هغوی
لوبی ، د هغوی برلاس اولدغی لوبی
سره د هغوی ژوره مینه او علاقه
اود فلم ټولی صحنې په همدغی لوبی
اود هغی دلو بغاوتی په ژوندانه
باندی څرګندلې . فلم ډیر خوږ او
انتبا هی داستان درلود .

همدا رنگه هم په کال ۱۹۵۶ کې
نامتو سویدنی ډایر کت او هنرمند
چه آوازه یی په ټوله نړۍ او په تیره
بیا اروپا کې خپره ده او اینګمار
برګمن نو میړی یو فلم جوړ کړ چه
(اوم مهر) نومیده دغه فلم چه دنړۍ په
سویه په خورا شانداره و جه استقبال
شو داسی صحنې درلودی چه فلسفی
رنگ یی درلوده او د ژوند او هستی
ډیر پیچلی سوا لونه یی مطرح کول
او قهرمان یی په یوه فلسفی عجیب
سوال کې گیر پاته و . پدی فلم کې
خوڅو ځایه د شطرنج صحنې دی . په
تیره بیا داچه د فلم قهرمان له خپل
مرګ سره غواړی دغه لوبه وکړی .
له هغه مرګ سره چه راغلی دی خو
دده د ژوند ډیوه ټپه کاندی خودی
لګیا دی او شطرنج وړ سره کوی . او
مرګ هم د همدی لوبی په خاطر مهلت
ورکړی دی او وروسته تردی چه
مرګ پری بریالی کیږی نو دالوبه هم
دهغه په تاوان پای ته رسیږی . پدی
فلم کې بانګ ایګرو څرګند شوی و .
په کال ۱۹۶۱ کې دیوی فرانسوی
کمپانی له خوا یوبل فلم جوړ شو چه
(د مار کوپولو دما جرا جوی گانو) په

آلن د شطرنج دلو یو په حال کې
د سینما نندارو څی تیاتر اود هنر
دنورو خانګو هنر مندان خانله بیل
بیل تفریحات او مشغو لاوی لری .
کوم وخت چه د هنری مطبو عاتوپه
مخ باندی دغه لوبی او تفریحات
رپورټ کیږی نو لوستو نکي یی له
خانه پو ښتنه کوی چه یعنی څه؟
خودا تفریحات او لوبی هغوی
مشغو لوی او هغوی ځانته داحق لری
چه خپل وزگار وخت یی تیر کړی .
ډیر نامتو سینما لوبغاړی او هنر-
مندان جوارګر دی او خپل وزگار
وخت او په تیره بیا په شپو شپو
د جوارګر د میز ونو شاته تیروی او
پدی توګه له خپل وخت څخه استفاده
کوی . ډیر نور یی په همدی شان خانله
د تفریح ځایونه لری . خو کومه لوبه چه
زیاتره هنر مندان مشغول ساتی هغه
د شطرنج لوبه ده او دا لوبه دومره
هنر مندانو ته په زړه پوری ده چه
هنر کله د سینما پردی ته هم راځی او
د فلمونو په سناریو کې هم انعکاس
کوی او ډایر کت دغه صحنې په
رښتینی توګه په فلم کې ځایوی .

او ددی لوبی جر یان د سناریو د
مهمو عناصرو په دود خان څرګندوی
پدی لوبی کې موږ کولی شو له یو
شمیر هغو فلمونو څخه یادونه وکړو
کوم چه هنر مندانو د فلم دا صلبی
برخو په حیث په فلم کې د شطرنج
لوبی ترسره کړیدی - په کال ۱۹۲۶
کې یو فلم جوړ شو (د شطرنج
دلو بغاوت) په نامه دغه فلم چه خورا
زیات دتو جه او پاملرنی وړ وګرځیده
رايموندر نارجوړ کړی و او
فرانسوی نو میالی د سینما او
نندارو څی د تیاتر لو بغاوتی شارل
دلون پکښې برخه اخیستی وه . پیر

پر دی و حشی

کر یستن و غو بنېتل چه په لفت
کې سپړه شی ، خو ددویم ځل لپاره
یې پام شو چه وران دی ، دی ته اړه
ووتله چه په زینو کې و خپړی کڅه
هم چه اېار تمان یې په شپږم پوړ
کې و ، اخو هغې ته چه یوه ځوانه او تکړه
پیغله وه چرت خراب نکړ او ځان یې
دلیر ته ورساوه . خپله کونجی یې
له بکس څخه وویستله او وی غو بنېتل
چهور پرا نیزی . خو په اړ یانې سره
یې پام شو چه ور کولپ ندي . لومړی
یې سوچ وکړ چه ښایې سهار دبیری
له زوره یې کو نجی په کولپ کې نده
خرخولی ، خو همدا چه ور یې تیل
واځه ، او کو قی ته ورننو تله نوی پام
شو چه دلیر د سگر توله لوکی د ک
شویدی .

ځوانه پیغله هم وویړیده ، او هم
اړیا نتیا پسې راوا خيسته زړه یې
په ټوپکو پیل وکړ . داسې یې احساس
کړه چه خو له یې وچه شوی او
زنگنه یې سسنت شویدی .
اونشی کو لی چه سم گا مونه
پورته کا ندي .

په ځان یې فشار راوړ او په
خپلو اعضا بویې بیا کنترول وموند .
زوره ساه یې وویسته او ورود سالون
کوټی ته ورننوتله . هره خوا یې وکتل
خو هیڅوک یې ونه موندل . د کړکې
ځوانه لاره هغه یې پرا نیستلی خو
تازه هوا کوټی ته ننوځې . خو همدا
چه مخ یې واړاوه یو دجکی ونی خاوند
اودنک سړی یې زوره په ذرشل کې
ولید چه ولاړ دی او په اسرار جنه
توگه ور ته موسکی شویدی توری
عینکې یې په سترگو کړی او په تندې
باندې یې د ژور پر هار زړه نښه
ښکاری سړی همدا چه دکر یستین
ویره و لیده په درانده غږ یې وویل :
— سلام ښکلی .

پیغلې نژدی چیغه کړې وه ، خو ځان
یې ټینک کړ او ددی لپاره چه د تکبې
لپاره ځای و لری په دواړو لاسونو
یې څوکی ونیو له او په اړ توسترگو

پر دی ورو وویل :
— ښکلی . ویر پړه مه . زه هیڅ
ناوړه تکل نلرم اونه غوړم چه و ددی
خوړوم . څوکه هغه خو چه زه
ورپسې را غلی یم را کړی ، په خپل
کار پسې ځم .
— مطلب دی څه دی ؟ له مانه څه
شی غواړی ؟
— ښکاره ده چه څه شی غواړم هغه
غټ بکس چه دا دو مړه وخت دی
درسره ساتلی دی .
— کوم بکس ؟ زه نه پوهیږم چه
ته څه وایی ؟
— له ما سره رو غه نکوی . دانه
ټاکل شوی چه بده پیغله اوسی . زه
زیات وخت نلرم چه له تاسره چنی
ووهم . زر ولاړه شه او بکس راوړه .
— داو منی چه نه پوهیږم ستاسو
مطلب څه دی ، او کوم بکس غواړی .
— ډیر ښه ، که غواړی تشریح به
در کړم . مطلب مې له هغه بکس څخه
دی چه ریموند مخکښی تر دی چه
جیل ته ولاړ شی تاته وده مپاره . زه
او هغه سره یوځای و . او خو واره ده
هغه له نو ټونو څخه ډک بکس لپاره
زه او هغه نژدی و چه مړه شو . او کله
هم چه ونیول شو نو زه په چالاکی
سره له جیل نه وتښتیدم اورا ریموند
پاته شو هغه چه اوس په جیل کې
دی پیسو ته اړتیا نلری . خو زه چه
آزاد یم پیسو ته ډیره اړتیا لرم ښکلی
اوس چه پوهه شوی پور ته شه او
هغه بکس را کړه . په بدل کې یې وعده
درکوم چه یو څه یې په تاخر څی کړم
البته که ته و غواړی .
کر یستین په رپر دیدلی غږ ځواب
ور کړ :
— ستاسو په خبرو هیڅ نه پوهیږم
زه دریموند په نامه څوک نه پیژنم .
اونه خو هم له پیسو څخه ډک بکس
راسره شته .
— ملنډی مه و هه . په خپله خوښه
بکس را کړه . قسم خوړم چه نور
دېخوا رانشم .

یې پردی سړی ته وکتل .
کر یستین په یوه لوی شرکت کې
کار کاوه له څه مودی نه یې معاش
زیات شوی و او په خپل کار کې یې
پرمختګ کړی و . پنځلس ور څی
دمخه یې یو شیک او کوچنی اپارتمان
چه د لوکز امبورګ بن ته مخا منځ
ودان و په کرایې اخیستی و .
خپل نوی کور ته ډیره خو شاله
وه خو یواځې بدغو وختو کې دوه واره
لفت و ران شوی و . او دا خبره هم
پیغلې ته هومره مهمه نه وه او کولی
یې شول چه له زینو څخه و خپړی .
خودا لو مړی وارو چه په نوی کور
کې و پرو نکې پېښه لیدل کیده .
کر یستین سوچ وا هه چه څنگه
له هغه څی څخه وتښتی یا چیغه کړی
او مرسته وغواړی . پر دی سړی
یوه شیبې وروسته پداسې حال کې
چه د وړه په دستگیر تکیه کړی وه .
بیا وویل :
— کر یستین سلام .
پیغلې په نښتی ژبې او رپر دیدلی
لهجې پو ښتنه وکړه :
— تاسو څو ک یاست ؟
پر دی سړی یوه کر کجنه خندا
وکړه . داسې چه ټول ژبې غاښو نه
یې ښکاره شول . او په ډارو نکې غږ
سره یې وویل :
— زه ژان یم . ملگری مې ما وحشی
ژان بو لی کر یستین د هغه غټولاسونو
اوارتو وروژوته وکتل او وی لیدل چه
هغه په رښتیا سره هم یو څیز او
ډارو نکې سړی دی . سره لدی یې هم
ونه غو بنېتل چه ویر یدلی ښکاره
شی . وی وویل :
— زه تاسو نه پیژنم .
— پوهیږم چه مانه پیژنی . خو
پروانه لری او س به موسره پیژند
گلوی و شی .
او وی غو بنېتل چه پیغلې ته ور
نژدی شی .
خو کر یستین ځان دمیز شا ته
وغوړ ځاوه اولر څه ور څخه لری شوه

— ښاغلیه هما غسی مې چه وویل
زه نه را یموند پیژنم اونه داسې یو
بکس راسره شته چه تاسو ته یسی
درکړم .
— پیغلې ته ماسم نه پیژنی . دا بی
گټی لوبی مکوه ، زه ترڅو چه پیسی
درڅخه وا نځلم لدی ځایه نه ځم
پوهیږم چه ریموند هغه له تاسره
ایښی دی .
دکر یستین په ستر گو کې او ښکو
څپې و هلی او په زاریو یې ځواب
ور کړ :
— ښاغلیه قسم خوړم چه تاسو
اشتباه کړ یده .
زما روح هم لدی خبرو څخه خبره
نده او دریموند په نامه څوک نه
پیژنم اونه مې لیدلی دی وحشی
ژان تندې تریو کې او په بی حوصلگی
سره یې خپل سگرټ ته چه د شونډو
په منځ کې یې و گوته ونیوله او هغه
یې وپو ښتنه :
— لدی سره څنگه یی ؟
— نه کورمو ودان ، زه سگرټ نه
څکوم .
— مطلب مې دا ندي چه ته سگرټ
وځکوی . غواړم یوه په زړه پوری لوبه
درزده کړم . څکه چه ډیر ښه او
ښکلی پو ټکی لری او علاقه لری چه
یوه کو چنی رټه هم پکښی پیدانشی
لومړی دی سگرټ د ښکلیو شونډو
دباسه ږدم . بیادی ذمخ نوری برخی
سوزوم . څنگه ده . هغه وخت به
پوهه شی چه له ژان سره چل و ل
څه خو ند لری .
کر یستین دا وار احساس کړه چه
دویری له زوره یې غا ښونه سره
لکپړی . او په ستر گو یې توره شپه
راځی . په نا هیلی سره یې د کړکې
ځوانه منډه وا خيسته خو سردباندی
وباسی چیغه کړی او مرسته وغواړی .
پر دی سړی ډېر ښنا په څیر منډه
کړه او ځان یې کړکې ته ور ساوه ،
دپیغلې او کړکې ترمنځه یې دیوال
جوړ کړ او له جیبه یې تومانچه

راوويسته او خو له یی دیغلې ټوټه ونيوله او ورویی وویل :
 هوبنیه اوسه او لیو نتوب مکوه . دغه دلوپو شی رحم نکوی . دگو تی له یوی اشاری سره می هغه تادتل لپاره غلی کوی داو خت دوره دزنک غږ پور ته شو . کر یستین لږ څه هیله منه شوه . او وی روح یی و موند . وی غو بنتل چه ولاړه شی او ور پرا نیزی او و گوری چه دغه پر بنته څوک ده چه دخلا صون لپاره یی را غلی ده . خو سړی ترینه مخکښی شو او دلیر ته ولاړ او پیغله یی هم له خانه سره بوتله . او وی ویل :
 چه غږ دی پورته نشی . اوله خای نه دی ونه خو خپری هر څوک چه دی په خپله مخه ځی .
 کریستین د مجبور یی له مخه غلی شوه او دمجسمی په شان بی خوځیدو په خای کی ودریده دوره دزنک ددویم ځل لپاره و شر نکیده لا زیات وخت نه و تیر شوی چه کو نجی په کولپ کی وځر هیله پیغلې دوره خلا صیدل لیدل او ویریدله چه ددغه خپره او ډارو نکی سړی مر ستیا لانه وی . خو سړی په پیړه تومانه په جیب کی کښو دله اوځان یی کریستین ته ور نژ دی کی او په غوږ کی یی ویل :
 ته خبری مکوه . هرڅوک چه وژر یی لدی ځی نه رسخت کړه . یواځی دو مړه ور ته ووايه چه زه دی له ملکرو څخه یم .
 یوه شیبې وروسته فرا نسواز رینال ، دکر یستین په زړه پوری او نژدی ملگری سره له خپله و روره گزایوه کو تی ته ننوتل او فرانسواز چه یوه خندنی پیغله وه وویل .
 آه . کر یستین موږ دوه واره دزنک و شره کاوه خو ځوابرا نفی لومړی موسوچ وکړ چه نه یی خو کله چه مو کو نجی په کولپ کی ولید نو پر یشا نه شولو او را غلو چه و گورو څه خبره ده .
 یوله نا خایه دیغلې نظر پر دی سړی دځان خواته و کښی خپله خبره یی پری کړه او دنی دنی یی ورته وکتل . ورور یی گزایو په هم چه یو غټ او ښکلی ځوان و دخپلی خور د ملگری په اپار تمان کی دپردی سړی له مو جودیت څخه اریان شو کریستین لکه چه په خوب کی لاره وهی هغوی دواړه وحشی ژان ته ورو پیژندل . او وی ویل چه ژا نیی

له ملکرو څخه دی . او څلور وا په سالون ته ور ننوتل . فرا نسواز مخامخ ولاړه او راډیو یی ولکوله راډیو نه دجازیوله شوره ډک آهنگ خپور شو . کله چه فرا نسواز ولیدل چه ټول دمو بل خواته وچاو غلی ولاړ دی وویل :
 کر یستین نه غواړی چه دخوراک لپاره څه شی را کړی . زه په خپله ځم . څه شی لری .
 او بی له خنده ولاړه اود کو چنی بارمخی ته ودریده او څلور گیلارونه یی سره له کنگله راوړل . او هماغسی چه دکوکتیل په جوړولک یی وه وویل :
 سړیتیا کر یستین موږ را غلوچه تاسینما ته یو خو ډیر ښه فلم مو خوښ کړی دی .
 وحشی ژان پدی وخت کی دکر یستین مړوند کیښکود اودهغی په خای یی وویل :
 کر یستین نن شپه سینما ته نه ځی .
 فرا نسواز یو ځل دپردی سړی خبری ته سترگی و غړولی او بیا کریستین ته خو هیڅی ونه ویل .
 گزایو یهم ناکاراواو دکر کی خواته ولاړ و او داسی یی ښوده چه گنی دلوگزا مبورگک دښی گنه کونی یی پا ملر نه دځان خواته ورجلبه کړیده . هخوپه حقیقت کی یی پدی خبره فکر کاوه چه کر ستین څنگه چمتو شو یده چه له دغه پر دی سړی سره په کورکی یواځی پاته شی .
 گزایوه له خه مودی څخه راپدیخوا په کر یستین باندی مین و . او موقع یی لټو له چه دغه خبره هغی ته وکړی او دزړه راز ور ته و سپری .
 خواس یی چه ځوانه پیغله لدغه پردی سره په کور کی یواځی لیده نونا مینده شو او غو بنتل یی چه یوه پلمه پیدا کړی اوله هغه ځی نه وتښتی .
 خوری فرا نسواز د هغه په خلا ف پرله پسې خندل او ټوکی یی کولی او غو بنتل یی په هره بیه چه وی یو خوشاله محیط جوړ کړی او پری نږدی چه خپکان او چو پتیا راشی .
 کر یستین هم له بلی خوا غو بنتل چه له زادیو نه په ډکو سترگو فرا نسواز او گزایوه پدی وپو هو چه له ویری نه په ډکه لومه کی تښتی ده خوله بدمرغه هغی لیدل چه هیچایی چرت نه خراباوه او فکر یی کاوه چه له ژان سره یی اړیکه

موندلی ده . پدی منځ کی ژان له موقع نه استفاده وکړه او پداسی حال کی چه دکر یستین مړوند یی کیښکوده وویل :
 گران یی په خو کی کښینه !
 کریستین ځان یوه خوا کړی او غو بنتل یی چه څه خبره وکړی خو گزایوه په خبر و راغی او وی ویل :
 ښه نو زه به ولاړ شم ځکه چه هیر شوی می و چه کار لرم .
 خو فرا نسواز وویل :
 یولس دقیقې تمشه چه دکوکتیل وڅښم یو خای به ولاړ شو او چه گزایوه داضعه ولیده غلی شو او بیا یی له کړکی نه دباندی سترگی و غړولی . کر یستین لږ څه وپوښتیده خو پردی یی بیا مړوند کیښکود او دتورو عینکو له شان یی په وپرونکی توگه ور ته وکتل .
 خو شیبی وروسته دجاز موسیقی خلاصه شوه اود راډیو ډپو لیسی پیښو ویاند وویل :
 سژان ، تو ماس چه یو خطر ناکه بندی و له جیل نه تښتیدلی دی . هغه دوسله والی داری او قتل په تور په اعدام محکوم شو یدی . توروینستان لری ، ونه یی جگه وه او پیاوړی او ارتمی ورزی یی دی دیرش کلن دی اودیوه زار ه و ژور پرهار ښه یی دکیښی سترگی په خواکی لیدل کیږی .
 . . .
 فرا نسواز پدی وخت کی یو گیلار ژان او بل کر یستین ته ورکړ او پداسی حال کی چه موسکی وه له ژان څخه یی پوښتنه وکړه .
 ډیره موده کیږی چه له کر یستین سره پیژنی .
 نه ډیر وخت نه کیږی .
 خوانی نجلی چه گیلار خپل ورور گزایوه ته ور کاوه په داسی حال کی چه له خپله گیلار سه یو غوړپ کاوه وویل :
 خوزه او ورورمی له ډیری مودی راپد یخوا له کر یستین سره پیژنو رښتیا اریا نو نکي خبره ده له کومه خایه چه ستا سو بڼه هم د هغه غله په شان دچه راډیوی ښی ویلی اونوم یی هم ژان دی پام کوی چه پولیس تا سو و نه نیسی .
 ښایی دډیرو خلکو تندی ډیر هار ښه ولری او نومونه یی ژان وی .
 فرا نسواز کټ کټ و خندل او وی ویل :
 تاسو رښتیا وایی . بهر حال

ښایی چه پولیس په تاسو شکمن شی باید احتیاط وکړی .
 کریستین غو بنتل چه دستر گو په کتو سره فرا نسواز پو هه کړی چه گومان یی سم دی خو پیغله ظاهرا دو مړه شو څه او بی پرواوه چه دخپلی ملگری ژوره کتنه وگوری اود همدی لپاره هم له خایه پورته شوه لا سو نه یی سره وټکول او وی ویل :
 آه . زه خو مړه هیر جن زړه لرم ما کر یستین ته یو سو غات اخیستی دی او په موټر کی می پرینیی دی . خوشیبی او سه چه زه هغه راوړم . پوهیږم چه خو مړه به خو شاله شی .
 او مخکښی تردی چه چاته د خبرو مجال ور کړی دیوی مر غی په شان له کوټی څخه ووتله او ور یی په ځان پسې وټاړه .
 کر یستین ددی لپاره چه گزایوه له نا کراری څخه وژ غوری له هغه نه پوښتنه وکړه .
 آیاتا هغه سو غات ولیده چه فرا نسواز اخیستی ده .
 نه هغی یوه پوری په موټر کی کیښوده خومایی منځ ونه لیده چه پکښی څه شی و .
 ژان دخبر ودراپولو لپاره دکریستین په منځ لاس و کیښی او وی ویل .
 گران یی ښایی چه ملگری دی زمونږ دکوژ دی لپاره کوم سو غات اخیستی وی .
 گزایوه دسپا ندی په شان ترک کړم او له خایه پور ته شو .
 زه ولاړم نوره را با ندی ناوخته کیږی . دخدای پامان ...
 کر یستین په پیړه وویل .
 گزایو په ته لږ تمشه خور به دی اوس راشی . خو ځوان څه پروا ونکړه اود سا لون دوره خواته روان شو . په همدی شیبه کی فرانسواز له یوی پوری سره را غله دگزایوه لاس یی ونیوه او وی ویل .
 چیری ځی . راشه و گوره چه زما سلیقه څنگه ده .
 او بی لدی چه دخپل ورور خوا ب ته و گوری هغه یی بیرته کوټی ته راوست او سو غات یی کریستین ته ورکړ او هغی ته یی وویل .
 سژری پرا نیزه گوره چه خو ښیری دی که نه .
 کر یستین په خپلو رین دیدلوگو تو پوری وسپړله او وی لیدل چه دخوب دکو تی یو کو چنی او ښکلی خراغ دی . په خو ښی سره یی ویل .
 (پاڼی په ۷۵۴ مخکښی)
 صفحه ۴۹

مرد با گذشت

بعضی مردم فکر میکنند که عشق يك مصروفیت لذت بخش است، با آه کشیدن در روشنی مهتاب، شر شر امواج بحر، ترانه های دل انگیز و بوی خوش عطرهای انگیزه بخش. ولی این اشتباه است اشتباه محض.

عشق عبارت از احساس دقیق و معلومات سیاسی از طرف مرد ها میباشد، که درین بازی باید خیلی محتاط بود و خوب نقش بازی کرد. با (دونکه) یکجابه فاکولته کیمیاوی صنایع شامل شده، تحصیل کردیم و یکجا فارغ التحصیل شدیم. پنج سال گذشت بدون اینکه يك دیگر رادرك كنیم. محجو بیت دایمی من مانع ابراز احساسات ر قیقم میشد به همین علت راز دلم را برایش نگفته بودم.

بعد از ختم تحصیل او را در شهر بورگاس و مرابه شهر ویدین تعیین نمودند. یعنی بین ما ششصد و هفتاد کیلومتر فاصله بود، همین دوری وجدایی از دونکه مرا بر انگیزت تا در مورد وی نظر قاطع داشته باشم برای وداع به ایستگاه قطار رفتیم، وقتی که ریل حرکت کرد، من هم پهلوی آن به دویدن آغاز کردم، ریل ابتدا آهسته حرکت میکرد، ولی لحظه به لحظه سرعتش بیشتر میشد و در حالیکه میدویدم به دونکه که از کلکین سرش را بیرون کشیده بود گفتم:

— وقتی که بار دیگر همدیگر را دیدیم حتما از دواج خواهم کرد. دوشیزه با تعجب بطرفم دیده تبسمی کرد، خود را کمی دیگر از پنجره ریل بیرون کشیده گفت:

— ریل را متوقف بسازم؟... دکمه را بفشارم؟

ریل به سرعت خود می افزود و من در پیاده روی جا نداشتیم

زیرا مسا فرین بکس های خود رادریاده رو گذاشته بودند در جوابش گفتم:

— نی. البته بخاطر اینکه نمی خواستم مردم دور ما جمع شده بگویند چه عجب است و ما جواب بدیم که: تصمیم گرفته ایم تا از دواج كنیم اینکار را در وقت مناسبی میتوانستیم بکنیم.

فاصله میان من و دونکه که تبسم غمگینی بر لب داشت بتدریج و لی بیر حمانه زیاده شده میرفت، وقتی که به هوش آمدم سانتی متر ها بیک عدد بزرگ ۶۱۷۵۵۰۰ تبدیل شد، صدا کردم، حتی چیخ زدم که ریل را متوقف بسازید. اما خیلی دیر شده بود آخرین واگون های ریل هم از پیش چشمم گذشت، در حالیکه نفس نفس میزدم توقف کرده و عرق پیشانی خود را پاک نمودم. فیصله کردم که روز بعد برای دونکه نامه بنویسم.

بعد از يك و نیم سال حقیقتا برایش نامه نوشتم، هفت ماه گذشت تا جواب آنرا دریافت کردم.

بخاطر تبریکی سال نو پست کارت تبریکی فرستادم و در اول ماه می تحفه ای از او دریافت نمودم. به همین ترتیب سه سال گذشت نه موسم و نه دوری عشق هیچکدام علاقه گرم مرا سرد ساخته نتوانست بلکه علاقه ام بیشتر و شدیدتر شد.

در فصل تابستان تصادفا در يك تفریحگاه تابستانی لب بحرها هم ملاقات کردیم، فقط يك شبانه روز در اختیار همدیگر بودیم، بسوزدی باهم از دواج کردیم، زیرا در هتل اجازه نمیدادند در يك اتاق زندگی کنیم.

در شب زفاف بدون اینکه کسی مرا مجبور بسازد به دونکه گفتم که من يك شوهر خوب، ملایم و خیلی بانزاکت برای او خواهم بود. در عین

زمان هر چیز يكه بگوید گوش خواهم کرد و بدون رضا نیت او کاری را انجام نخواهم داد.

دونکه تبسمی کرد و از اینکه شوهر باهوشی دارد خوشحال بنظر میرسید، او باهوشیاری درك کرد که در آینده مکلفیت هایی دارد. با خود فیصله کردم که دیگر در ویدین کار نکرده بلکه در فابریکه ایکه دو نکه کار میکرد شامل شوم. به ویدین رفته تمام جریان را با آمرین خود در میان گذاشتم و آنها را قناعت دادم که يك مرد باید حتما از دواج کند و حتی اگر امکان داشته باشد چندین بار. و این اولین از دواجم است و از همین سبب میخواهم در پورگاس رفته و نزد خانم بمانم.

بعد از يك ماه به تبدیلی من موافقت کردند، درین مدت من با تلگرام ها، نامه ها و صحبت های تلفونی بازنم تماس داشتم، اما این تماس ها قادر نبود تا احساسات يك زن و شوهر جوانرا بیک دیگر شان برسانند. بالاخره به شهر پورگاس رفته و راسا راه فابریکه را در پیشش گرفتیم.

به دربان قبلاراجع به آمدنم هدایت داده شده بود و از همین سبب او مرا از دور شناخته گفت:

— محترم من دونکه در اتاق شماره چهار تشریف دارند.

با يك نفس وسه خیز از پله های زینه گذشته خود را به اتاق شماره چهار رساندم. بالای دروازه لوحه ای نصب شده بود که این کلمات روی آن بنظر میرسید: «معاون ریاست، دیدن این لوحه مرابیشتر خوش ساخت. دروازه را باز کرده داخل شدم، او لتر از همه بالای میز عینک هائیکه چو کات سیاه داشت توجهم را بخود جلب کرد. دونکه را نزدیک پنجره اتاق دیدم، با خوشحالی

زیاد بطرف من دویده و تقریباً ده دقیقه مکث خیلی زود گذشت يك دیگر را بوسیدیم، بعد از آن خانم اندکی خود را دور کرده بعد بطرف میسر کارش رفته و گفت:

— این کار ها درینجا خوب نیست. باز... در حالیکه بطرف عینک های چو کات سیاه میدیدم گفتم:

— بلی... برآستی که همینطور است... زیرا شاید هر لحظه رئیس داخل شود.

دونکه بطرز عجیبی تبسم میکرد و من برای اولین بار احساس حسادت میکردم، از او پرسیدم:

— این معاون رئیس شما چه قسم آدم اس؟

خنندیده گفت:

— حالا خواهی دید. برای اینکه موضوع صحبت را دوباره تغییر بدیم، برایش گفتم:

— خوب من با چه طرزى با او پیش آمد كنم... خوب... و طیفه من درینجا چه خواهد بود؟

— معاون آمریت يك شعبه... خوش هستی؟

— بلی... اما در ویدین خودم آمر مستقل شعبه بودم.

تلفون بالای میز بصدا درآمد، فوراً از جا پریدم. زیرا فکر کردم که معاون رئیس شاید داخل شود، ولی دونکه گوشى تلفون را برداشت:

— بلی... دونکه در تلفون است.

فهمیده نتوانستیم که چه صحبتی بین شان رد و بدل شد، همینطور دانستیم که دونکه طرف مقابل را خیلی ملامت کرده میگفت.

در صورتیکه خودت آمر شعبه هستی درین باره باید خودت اجراء

بکنی نه اینکه از مقام بالا هدایت
بخواهی، من يك عالم كار دارم چرا
مزا هم میسرید.

بعد گوشی را محکم بجایش
گذاشت. احساس کردم که در چهره
ام يك تبسم منکسر پدید آمده و غیر
ارادی گفتم:
- اما تو ...!

او متعجب شده با تبسم پرسید:
- چرا ... چه گپ شده؟
باز هم زبانم بند میشد... فقط
همینقدر گفته توانستم:
- اما تو ...

به مشکل اورا متوجه میز کار
ساختم، وقتی که میز کارش را به
اونشان دادم. از دیدن عینک در آن
لحظه غیر ارادی خندیدم زیرا هیچگاه
دو نکه را با عینک ندیده بودم در خلال
این خنده نفس را حتی کشیده موفق
شدم بپرسم که:

- عزیزم ... میدانی ... اول خیال
کردم که تو معاون ریاست هستی.
دو نکه با تعجب بطرفم دیده اینبار
جدی تر گفتم:

- خوب ... چرا نباشم ... مگر
لیاقت آنرا ندارم؟ در حالیکه يك
بار دیگر عینک هارا به او نشان دادم
از ته دل خندیده گفتم:

- میدانی عزیزم ... خیلی وحشتناک
است اگر زن آمر شو هر خود باشد
گر چه در زندگی فامیلی بدون
استثنا همه زنان آمر شو هران خود

هستند و هر چه دل شان بخواهد
امر میکنند ... ولی در خانه ... اما
در شعبه ...؟ این موضوع خیلی
وحشتناک است.

معلوم شد که قضاوت من زیاد
خوشش نیامد، و من هم وعده های
شب اول از دواج را بخاطر آورده
و دیگر خنده نکردم ولی او دست بردار
نمود، مثل اینکه از من امتحان بگیرد
پرسید:
- چرا؟

- خیلی ساده و بسیط... بتو که معلوم
است... اینقدر هم آسان نیست که
درین باره تو ضیحات بدهد... حتی
خودم نیز در باره این موضوع آنقدر
فکر نکرده و بکدام نتیجه نرسیده ام

و قتی که گفتم مرد باید آمر باشد معنی
آن اینست ...

درین وقت دو نکه چشم هایش را
بطرفم کشیده گفت:
- نمیدانم بکدام دلیل ترا کمتر
دوست داشته باشم ... بخاطر اینکه
معاون ریاست هستم؟

اورا در آغوش گرفته بخود نزدیک
و نزد یکنر ساختم و گفتم:

- من ترا دایم دوست داشتم و
خواهم داشت حتی اگر وزیر هم
باشی، ولی حالا و قتش نیست که
بهم شوخی کنیم.

آوازش بلرزه افتاده گفت:
- هیچ نوع شوخی در کار نیست
من معاون رئیس هستم ... و این يك
حقیقت است ... حقیقت مسلم.

اورا هنوز هم در بغل فشرده حتی

هایی که او هیچگاه استعمال نمیکرد.
خوب... حالا اگر از بین این سه
نکته فاصله های آنرا از میان برداریم
نظریه خود را طور خلاصه چنین بیان
کرده میتوانم: معرفی کردن خود را
به نام آخر، قیافه آمر را بخشود
گرفتن و عینک ها ... در همین جاست
که باید از هوش و ذکاوت کار مندی
خود الهام گرفته و ارتباط این سه
نکته را پیدا کنم. باز هم نزد يك
دو نکه رفته و و را بوسیدم آنهم از
پیشانیش، گفتم:

- خانم عزیز و مهر بانم ... باید
اعتراف کنم که در يك لحظه بکسی
یقین کرده بودم که تو حقیقتا معاون
ریاست هستی و حالا با دلایل خلاف
آنرا برایت ثابت خواهم کرد.
- با کدام دلایل ... و چه چیز
اثبات میسازد؟



- همین راکه ... تخلص خودت...
عینک ها و رُست معاون رئیس را
بخود گرفتم... باید بصورت صریح
بگویم که فهمیدم.

- چه چیز را فهمیدی؟

- همینکه اصلا ما درت معاون
رئیس است.
- خوب؟

- چون اسم فامیلی هردو یتان
یکی است در تلیفون آن اسم را بکار
بردی ... و این عینک ها هم از مادرت
است ... درست است که در تلیفون
تو حرف زدی ... اما بعوض مادرت

و بالای یکنفر هم ناحق پتکه کردی...
راستی در شوخی دست شیطان را

از پشت بسته ای ... نزد يك بودم را
به اشتباه بیندازی ... بخدا بسلا
کردی. او در جوابم فقط آه کشید و
من به تیز هوشی خود آفرین گفتم
و مباحثات کردم، درعین حال افتخار
کردم که خشویم معاون ریاست است
دو نکه از عقب میز کار خیره خیره
بطرفم میدید و تبسم میکرد. بالاخره
گفت:

- واقعا خیلی تیز هوش هستی.
اوقاه قاه می خندید و چشمان من
ازخو شحالی برق میزد، گفتم:

- کم مانده بود بازی بخورم...
اگر کس دیگری می بود حتما بازی
میخورد.

درین لحظه در وازه بصدا در آمد
و يك کارگر با لباس مخصوص کار
داخل شده گفت:

- محترمه دو نیوا! ... لطفا این
در خواستی را امضا کنید.

بایک حرکت سریع خانم از بالای
میز عینک های چو کات سیاه خود را
بالای بینی مقبولش گذاشته و رقه را
امضاء کرد از دیدن این منظره خیلی

تعجب کردم، در يك لحظه کو
اشتباه خود پی بردم، دو نکه لحظاتی

چند با همان عینک ها بطرفم نگاه
کرد، طوری می نمود که گویی جرمی
را مرتکب شده عفو می خواهد.

میخواست بگوید که مرا عفو کن
بخاطر اینکه من حقیقتا معاون ریاست
هستم، من هم آماده بودم که او را
عفو کنم، آخر ما مرد ها خیلی با گذشت
هستیم احساس عجیبی در وجودم
خانه کرده بود. بطرف او دویده
گفتم:

- معاون صبا حب ریاست... يك
بوسه اجازه است؟
او در جواب گفت:

- فقط شوهرم این حق را دارد...
اورا بوسیدم ... دیگر لازم نیست
چیزی بگویم.

من مرد با گذشتی هستم... فقط
همین.



استفاده از میتود انجماد در جراحی

مدتهاست که استفاده از پروتکت در معالجات چشم با موفقیت انجام می‌شود.

اینک اولین نتایج رضایت بخش در معالجه امراض با استفاده از پروتکت بدست آمده است در اولین مجمع بین المللی جراحان امراض مجهول که اخیراً در وین تشکیل گردید دکتر المانی گزارش جالبی از

نتایج حاصله به سمع مجمع رساند.

از ده سال به این طرف مساعی و سعی برای استفاده طبی از امکان منجمد ساختن سلول‌ها به عمل

آمده است. اولین آزمایشها، مخصوصاً در مورد معده شکست دهشت‌انیز در بر داشت بدینجهت، مساعی موفقیت آمیز دو دوکتور نامبرده به نامهای دکتر

نیل و دکتر براون در کلینیک دولتی هایلبرون، شایان توجه و تقدیر می‌باشد، تا مبردگان در ۱۳۱ مورد

امراض اساس پروستاتیت میتود انجماد را به کار برده و نتیجه گرفته اند.

یک آماس بیشتر غده پروستات (پروستاتا هیپر تروفی) معمولاً

احتیاج به عملیه جراحی بزرگی است، در مورد امراض سالخورده یا کسانی که در اثر امراض دیگر

دچار ضعف مزاج باشند عمل جراحی نامبرده خطرناک است و درین نوع موارد است که استفاده (جراحی به میتود انجماد) می‌تواند مفید باشد

ژید آندره

این نویسنده معروف فرانسوی در سال ۱۸۶۹ در یکی از شهر

های پاریس چشم به جهان گشود. پدرش از مردم کوهستان های

مرکزی فرانسه و مادرش از یک خانواده صنعتگر و تاجر پیشه بود

هنوز ژید یازده سال داشت که پدرش چشم از جهان پوشید و

ژید هم مکتب و تحصیل را ترک کرد زیرا در اثر رفتار نامناسبی

که داشت وی را از مکتب خارج

نخبر در آورد و همین کتاب باعث شد با سرشناسان ادب و نویسندگی آنوقت آشنا شود و از این آشنایی ها بهره کافی برد.

وی مدتی به عزم سفر بر آمد و راه آفریقا را در پیش گرفت

مدتی را در الجزایر گذراند و در همانجا مریض شد پس از بهبودی

باز دست به نوشتن کتاب زد و اثر تازه به نام مایده های زمینی را

نوشت و بعد از مدتی مسافرت

تخصیت ها و حربه تاریخ

دو باره به فرانسه برگشت در همین وقت مادرش نیز مرد و ژید پاره وندو دختر خاله اش ازدواج نمود.

ازین به بعد شهرت ادبی ژید همه جا را فرا گرفت تا با اخره

به دریافت جائزه ادبی نوبل سال

۱۹۴۷ موفق شد.

درمک این نویسنده شهیر فرانسوی

در سال ۱۹۵۱ به عمر هشتاد و دو دختر های آندره والتر به رشته سالکی اتفاق افتاد.

نمودند اما مادرش به هیچصورت

نمی خواست فرزندش مکتب را ترک

گوید و لذا او را دوباره به مکتب فرستاد،

ژید در حالیکه دچار بیماری عصبی بود

ولی خیلی به مطالعه ذوق و علاقه

داشت و قسمت بیشتر وقت خود را

به مطالعه آثار ادبی و شعرای پرداخت وی اولین اثر ادبی اش

را که عبارت بود از کتابی به نام

دختر های آندره والتر به رشته سالکی اتفاق افتاد.

پس از بیخس کردن موضع مجرای ادرار بجای آینه (سیستوسکوپی) یک سوند انجماد را وارد میکنند سوند نامبرده عبارت از یک لوله فلزی است که به استثنای نوک آن از یک خلاء احاطه شده است.

فعلاً انجماد لوله که ایزوله نیست به نقطه ای که انجماد باید صورت

پذیرد فشار داده میشود، پس از

وارد کردن ازوت در لوله مذکور

به یکصد و نود و شش درجه سانتی

گراد زیر صفر پایین می‌آید و در

نتیجه، یک شیار با جدار سخت زخمی

به وجود می‌آید که از آن پس قادر

مقاومت در برابر فشار غده متورم می‌باشد و در اربلا مانع را امکان

پذیر می‌سازد.

به طوریکه در فوق اشاره شد استفاده از میتود متذکره در مورد

اماس پروستات فقط در مورد مریض های سالخورده و ضعیف

توصیه میشود، زیرا دوران نقاهت

پس از انجام این عملیه طولانی

تر از عمل جراحی معمولی است، اصولاً از متد انجماد، حتی در مورد

غده های مغزی هنگامی استفاده می‌شود که اجرای دیگر جراحیها

ممکن تلقی نگردد.

تفکیم کنن: هیوادوال

دستگاه جدید برای تقلیل

مواد سمی گاز اگزوست موتر

موسسه تزونیادر جمهوریت اتحادی المان توانسته است پس از دو سال تحقیق و مجاهدات پیهم دستگاه دفع گازی برای موترها بسازد که باسخت ترین مقررات حفظه محیط زندگی منطبق میباشد. حجم ریا کتور حرارتی این دستگاه که بر مبنای اصل اختراقی پسین ساخته شده است تقریباً باندازه یک اگزوست معمولی است و گاز سمی کار بن مونو کسید را به کاربن دیو کسید تقلیل میدهد و شصت فیصد از مواد سمی موجود را از بین می برد.

موسسه نامبرده در حال حاضر همچنین سرگرم تکمیل یک سیستم کاتالیزا تو است که گازهای سمی موترهای اختراقی را تقلیل بیشتری خواهد داد. موسسه تزونیا امیدوار است که باین دو اختراع کمک موثری به تقلیل آلودگی محیط ناشی از گاز و دود موترها در شهرها بنماید.

سلوادور

اهمیت کشف یک قبر شش هزار ساله در المان

باستان شناسان اعصار ما قبل تاریخ پوهنتون بن موفق به کشف قبری از اواسط عصر حجر شده اند.

نخستین باری است که چنین کشفی در اروپای مرکزی به عمل آمده است. در حالیکه به تعداد زیاد سکنتهای از عصر یخ تا اوایل عصر حجر (۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ قبل از میلاد) در این قاره یافت شده، ولی تاکنون هیچگونه آثاری از اواسط عصر حجر بدست نیامده بود و دور

آن هشت صد تا چهار صد سال قبل از میلاد در پرده ابهام غنوده بود. از دوران نامبرده فقط شش ستخوان پیدا کرده بودند بدین

حمت، کشف فوق الذکر دارای ارزش تاریخی فوق العاده است، زیرا فرضیه جنجالی که انسانهای عصر نوین از اروپای مرکزی

مرکزی نیامده اند بلکه بدینجا مهاجرت کرده اند، بگونه بنیادی مردود میشود، قبر مکشوفه شش

هزار ساله رابطه مستقیم بین انسان اولیه و انسان اواسط عصر حجر تا انسان امروزی را ثابت

نموده است. قبر مذکور محتوای اسکلت یک طفل دو تا سه ساله در آغوش یک زن هفده ساله در حالت خوابیدگی می باشد. در کنار آنان اشیایی مانند کارد، نوک نیزه و اسکلت یک پرنده که نوکش روی سر طفل قرار دارد بچشم

بخورد

هفتاد فیصد مردم به زراعت مشغول می باشند تجارت خا و جی آن با امریکا، انگلستان و جرمنی صورت می گیرد.

سلوادور به اساس قانون اساسی سال ۱۹۶۲ به حیث یک کشور جمهوری غرض و جود نمود رئیس جمهور برای پنج سال انتخاب می شود و برای پارلمان آن هر فرد

سلوادور جمهوریست در امریکای مرکزی و یگانه کشور این منطقه محسوب میشود که تنها در بحر آرام راه دارد، ضمناً این مملکت از کوچک ترین جمهوریت های امریکایی محسوب می گردد.

مساحت آن هشت هزار و صد و پنجاه و سه میل مربع بوده و دارای تقریباً چهار میلیون نفوس می باشد، زبان رسمی



مردمان سلوادور اسپانیایی بود و پیرو مذهب کاتو لیک هستند.

دارای سن هجده مجبور است رای بداند.

کشور سلوادور عضو موسسه دمل متحد و شورای کشورهای امریکا نی است.

بیرق - آبی سفید آبی بصورت فنی با علامت جنگی واحد پولی کولارن معادل سفید آن هجده افغانی.

اساس اقتصادیات مردم سلوادور را زراعت تشکیل داده و در زرع قهوه هفتمین کشور جهان محسوب می شود، پنبه، طلا و شکر به مقدار زیاد به خارج صادر میکند صنایع در کشور سلوادور انکشاف خوبی نکرده و به قسم نیمه دستی به حساب می رود.

(از د. آ. د)

با استفاده از مطالب این صفحه در بزرگترین مسابقات سلوادور و سفیر اوقات ژوندن اشتراک که مر تو نیر

نویسنده: الیس
مترجم: عبیدالله کاگر

و عشق احساس عجیبی است ...

حیات زنا شونئی یک چیزی و جود درود که من آن را تر جیح میدهم حتی همان خوشی و حشت آوری را که من در روز های اخیر زنا شوهری خود احساس می کردم برایم بسیار جالب بود و بسیار خوش بودم که اوقات بیشتر من در آشپزخانه برای تهیه خوراکی و طعام شب سپری میشود، همین چیز به من یک آرامش خاطر میداد. فرشته زیبای من! فکر می کنم من ترا در همین تصور آتخوب بر تشخیص داده ام، این یک چیز آفت نیست.

من گفتم: نه، این چیز واقعا مرا خوشنود ساخته نمی تواند، فکر می کنم تمام تصوراتم درین مورد یک چیز مضحك و بی معنی است، رفتن در آشپزخانه و پختن طعام فقط اجازه دادن به خرابی و تخریب تمام خوشی های متصوره و احتمالی است.

سارا! لطفا این را نگو، من تمام مظاهر مردمان گذشته را در وجودت مشاهده میکنم فکر می کنم تودر آرزوی یک خانه بزرگ با یک تعداد اطفال زیاد و یک باغچه وسیع می باشی.

فلیپ، آیا تواظهار این کمات مقصد این راننداری که من شهر نیو یارک راترك بگویم.

سارا، لطفا خودرا نادان جلوه مده، من حتی تصور این را نمی کنم که تو نیویارک راترك بگوئی چه جای اینکه من صحنه رقت بار این تصمیم رابه چشم سرمشاهده کنم، لطفا درین مورد چیزی نگو. آه، او این کلمات را چقدر شیرین ادا می کرد، فکر می کنم حلاوتی بیشتر ازین برایم میسر نیست.

فلیپ گفت: این طور فکر می کنم که تو زندگی را به تنهایی و بدون ازدواج خوش نداری، همین علاقه شدید تو به امر زنا شونئی است که دیر یا زود ترا به این چیز وادار خواهد ساخت، نکته قابل توجه همین است که تو حیات تنهائی را دوست نداری.

«اما من می خواهم که با تو ازدواج نمایم»

این یکنوع اهانت دیگر است که قطعاً قابل قبول نمی باشد

خلاصه داستان

قهرمان این داستان اسارا یک بیوه جوانیست که برای رفع غصه و اندوهی که ازنا حیه طلاق وجدایی باشو هرش بوی عاید گردیده است از واشنگتن به نیویارک پناه آورده و درین شهر در تحت اثر یک نفر مؤلف و نویسنده که سیمون نام دارد کار میکند. سارا از وظیفه جدید خود بی نهایت خوش است.

سیمون یک کمیته دارد که در اطراف هند رسن رئیس یک کمپنی بزرگ و قانونی مطا لسی را نوشته میکند. شخص درجه دوم این کمپنی فلیپ نام دارد. فلیپ که مؤلف است، معلومات مورد ضرورت این کمیته، تهیه کند در ضمن با سارا آشنا شده و مورد علاقه شدید او قرار می گیرد. اما مشکل بزرگی که بین آن وجود دارد موضوع داشتن خانم فلیپ است که آنها را از اتخاذ تصمیم متددنگه میدارد. اما عشق چیز نیست که همه چیز را حل میکند.

باین مطلب قدری بیندیشی. البته عجله لازم نیست.

تصور میکنم که وجود من برای همه کس مایه نشاط است، اما وقتی که من در مورد این مطلب فکر میکنم این نظریه یک خواب غیر واقعی و حتی یک خواب بیسوده جلوه میکند چنان یک خواب که کو چکتر یس خوشی را برایم میسر ساخته نمیتواند.

نه، من نمیتوانم شهر فلیپ راترك بگویم. فکر میکنم این پیشنهاد طور یست که اگر آن را عملی کنم در آن صورت پشیمانی و ندامت به بسیار زودی بسراغ من خواهد آمد درین انایک نوع تانرو دلتنگی آمیخته بایک نوع خوشی مر موزی مرا احاطه میکند. فکر میکنم تمام چیز با دیدن فلیپ حل خواهد شد.

نه، من نمیتوانم شهر فلیپ راترك بگویم. فکر میکنم این پیشنهاد طور یست که اگر آن را عملی کنم در آن صورت پشیمانی و ندامت به بسیار زودی بسراغ من خواهد آمد درین انایک نوع تانرو دلتنگی آمیخته بایک نوع خوشی مر موزی مرا احاطه میکند. فکر میکنم تمام چیز با دیدن فلیپ حل خواهد شد.

نه، من نمیتوانم شهر فلیپ راترك بگویم. فکر میکنم این پیشنهاد طور یست که اگر آن را عملی کنم در آن صورت پشیمانی و ندامت به بسیار زودی بسراغ من خواهد آمد درین انایک نوع تانرو دلتنگی آمیخته بایک نوع خوشی مر موزی مرا احاطه میکند. فکر میکنم تمام چیز با دیدن فلیپ حل خواهد شد.

نه، من نمیتوانم شهر فلیپ راترك بگویم. فکر میکنم این پیشنهاد طور یست که اگر آن را عملی کنم در آن صورت پشیمانی و ندامت به بسیار زودی بسراغ من خواهد آمد درین انایک نوع تانرو دلتنگی آمیخته بایک نوع خوشی مر موزی مرا احاطه میکند. فکر میکنم تمام چیز با دیدن فلیپ حل خواهد شد.

پدرم بعد از مذاکرات طولانی گفت: من و مادرت در آخرین نتیجه گیری خود چنین احساس نمودیم که تو در آمدن خود به واشنگتن علاقه داری. تو یکسال و شش ماه رادر نیو یارک سپری نموده و ما از اینکه می بینیم چنین یک استقامت بزرگی را از خود نشان داده یی بسیار افتخار میکنیم.

تشکر، من این استقامت را بیشتر بخاطر اندوه بزرگی که داشتم از خود نشان دادم راستی من فعلاً خود را کمی خسته و دلتنگ احساس میکنم. از صحبت های اخیر پدرم دانستم که او در مورد فلیپ کدام اطلاعی ندارد.

پدرم گفت: این یک حقیقت واضح است که تو زندگی خودرا درین شهر بدون کو چکترین معاونت و راهنمایی ماسر براه ساختی که البته قابل تحسین است. اما اکنون ما احساس میکنیم که تو برای رفتن به واشنگتن علاقمند می باشی. فکر میکنم بودن در آنجا خیلی مقید تمام میشود، در آن صورت ما میتوا نیم یکدیگر خودرا بصورت بهتر کمک کنیم. ما یک وظیفه احتمالی را نیز برایت سراغ کرده ایم. فکر میکنم تو پیترو اکیلین را که یک مغازه کوچکی را جدیداً در نیو یارک افتتاح نموده است می شناسی من راجع به تو مطالبی را بوی اظهار نمودم و او موافقه خود را در پیدا کردن یک کار صحیح بمن ابلاغ نمود. من به پدرم گفتم: این یک نظریه اغوا کننده است، فکر نمیکنم که این موضوع آنقدر جدی و ضروری باشد که من در آن واحد موافقه خود را بشما ابلاغ نمایم.

پدرم گفت: بسیار خوب، واقعا این موضوعی نیست که تو همین امشب تصمیم خود را اتخاذ نمایی. بعقیده من بهتر است که تو راجع

دعوت سیمون که به تعقیب ملاقات و مصاحبه من و پدرم صورت گرفته بود مرا کمی نا راحت و محتاط ساخت ، ری در حین صرف طعام گفت : سارا ، من نوشتن یک کتابی را به عهده گرفته ام که محتویات آن یک سفر خوننا کسی را مجسم می کند. بنابراین ما مجبوریم یک سفر طولانی را در طی چند هفته طی کنیم. و تو میدانی که اگر درین سفر با من اشتراک کنی خیلی خوش خواهیم شد ، اما اگر تو تصمیم داری کادرین جا باقی بمانی در آن صورت من مجبورم کدام وظیفه دیگر را که مطابق میل باشد برای تو سراغ کنم .

با اظهار این حقایق من یک تکان شدیدی را که حتی انتظارش را نداشتم احساس کردم ، زیرا برای من فقط دو راهی باقی میماند یا از سیمون کاملاً جداشوم و یا اینکه مسافرت طولانی او را قبول نمایم .

با خود میگویم : سیمون عزیز! اکنون تو در روشنائی جدائی و آنفک آن تصور میکنم از بزرگترین بقیه در صفحه ۸۰

و از من جدا میشود یکنوع دلتنگی عجیبی احساس می کنم فکر کردم فلیپ به اندوه درونی من پی برده زیرا او بازوی خود را به بازوی من تکیه داده و مرا با یک دعوت دیگر که بزودی آن را پذیرفتم تا اندازه بسکین بخشید ، ما راه طولانی جاده را با خاموشی طی کردیم ، درین وقت تمام فکر من متوجه ملاقات آینده بود .

روز دیگر سیمون گفت : سارا آیا می توانی نان چاشت را با من صرف کنی ، زیرا موضوعی پیدا شده که من ناگزیرم در اطراف آن با تو صحبت کنم .

فلیپ بعد از اظهار این جمله یک خاموشی تأثر آوری را اختیار نمود. چهره فلیپ غیر قابل خواندن است من چه گفتم ، باید سخن خود را پس گرفت ، شاید از این سخن مرا باور نمی کند ، احساس همین نکته وادارم ساخت تا با صدای نسبتاً بلند تری بگویم : فلیپ آیا میدانی که این چیز حقیقت دارد و من میخواهم که با تو ازدواج کنم. او با حالت تأثر آوری گفت :

تو بسیار جوانتر از منی و وجود تو پراز حیات و نیروی زندگی می باشد ، بنابراین عروسی تو با من از امکان دور است ، هر گاه چنین امری صورت بگیرد فکر می کنم بعد از چند سال محدود این ازدواج برای تو یک چیز نامطلوب و خسته کن جلوه خواهد کرد .

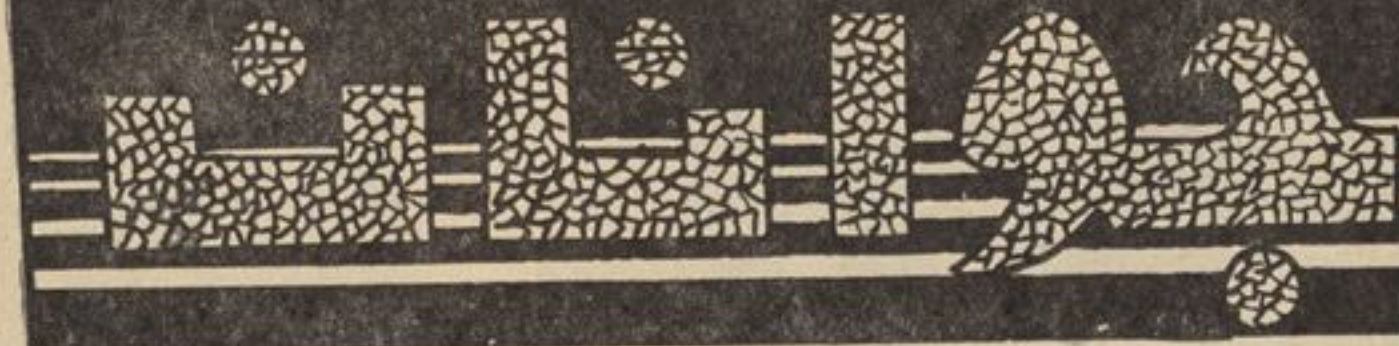
نخیر فلیپ تو اشتباه می کنی ، من به طور همیشه خود را با تو خوش و مسرور احساس میکنم . او گفت : این عقیده خیلی طفلانه به نظر میرسد ، این یک محبت رنج آری خواهد بود. او بعد از اظهار این جمله یک تبسم نا امیدانه را سر داد که از مشاهده آن احساس وحشت کردم .

اوه ، سازای عزیز ! تو خیلی دوست داشتنی هستی ، اگر تصور میکنی که با من خوش می باشی این چیز برای من خیلی غریب جلوه می کند اما اگر گذشت زمان را در نظر بگیرم یقین دارم که به سستی و بی بنیادی این ازدواج ملتفت خواهی شد .

نمیدانم در مقابل این سوال چه بگویم ، اما من در مقابل اظهارات خود همانطور که شیخ ویا بر جا می باشم ، گذشت زمان هیچ نوع تأثیری را به جز اینکه محبت مرا در برابر تو افزایش بدهد کدام اثری را بر من وارد کرده نمیتواند باید تو این حقیقت را قبول کنی. لحظات خاموشی طولانی شد و من آخرین قطرات کافی را که در نهیاله من باقی مانده بود سر کشیدم. فلیپ بعد از تادیه چک رستوران را پوشیدن بالا پوش بامن کمک کرد. از ساحه تار یک مانند رستوران در آخرین روشنائی شام بهاری قدم نهادیم ، اما من از صحبت چند لحظه قبل احساس گنجی کردم و از اینکه دیدم اکنون



ژوندون



ورزشکاران اول بیندیش سپس ورزشو

تعلیم فکری بر توانایی ورزشکاران می افزاید

بار جال جهان آشنا شوید



آدو لف هیتلر



دو منتوف

مردیست که با قدرت کا مل بر سه جزیره مالتا ، کوزوو و کومینو با مساحت مجموعی یکصد و بیست و دو میل مربع حکومت میکند . از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۰ در وین به تحصیل نقشه کشی پرداخت و در ۱۹۱۲ به میونخ مهاجرت کرد در حین جنگ جهانی اول با درجه سرگروپ در جبهه ها خدمت می نمود . پس از پایان جنگ در مالتا آغاز می کرد - با قدرت و نیروی کلام خود توانست بر هری جنبش مشغول کار شد .

دو منتوف کار خود را بحیث یک منبهدس ساختمان در مالتا آغاز نموده در عین حال برای تنظیم امور خود توانست بر هری جنبش

بقیه در صفحه ۷۸

وژندون

فکری کمتر از تمرین بدنی است ، اما انجام گردد . در عوض مدت بیشتری دوام می آورند . از اینرو تمرین فکری از این جهت شایان توجه میباشد که ، میتوان بدانتو سیله تسلط بر بدن را بگونه دقیق تر و بهتر بررسی و مطالعه نمود . پرفیسور نامبرده یاد آور گردید که (تمرین روانی) در حقیقت تنظیم عملیات در اثر تجسم خود آگاه است . تمرین کنندگان بر مقابله متهای درونی علیه فعالیتها ی مشخص چیره میگرددند و قسمت عمده تر سشنان از میان میرود ، از اینرو ، اهمیت تمرین روانی از سر حد و ورزش نیز می گذرد و در دیگر امور ، آموزش پرواز یا دفع سانحه ، نقش موثری ایفاء مینماید .

در زمینه درمان بیماران مزمن یا ناقص العضو نیز تمرین روانی باب امکانات تازه ای را می گشاید .

های ورزشی را فقط معلوم ارا ده و تمرکز حواس دانست . مسلماً آمادگی ذهنی برای ابراز حد اعلا ی توانایی یک مقدمه چینی ضروری است که ، باید مکمل تمرین بدنی و تمرین روانی هر دو باشد . بهترین نتایج هنگامی بدست می آید که تمرین روانی ، طبق برنامه ، متناسب و

متد های تعلیم و تمرین ورزشی که از نقطه نظر تکنیکی کامل هم باشند ، نمیتوانند پیروزی ورزش کار را تضمین نماید . بهترین نتیجه را ورزشکاران هنگامی بدست می می آورد که تمام حواس و نیروی فکری او متوجه کارش باشد و هم زمان با تمرین بدنی ، جزئیات ورزش مطلوبش را از برابر دیدگان روانی خود بگذرانند . برای این عمل تجسم روانی که باید پیوسته طبق برنامه تکرار گردد ، دانشمندان (تمرین فکری) نام نهاده اند .

پرفیسور اولیخ و همکارش ولبرت ، استادان پوهنخی ورزشی کلن ، به ثبوت رسانده اند که تجسم خود آگاه متواتر جریا تمرین موجب همان دگرگو نیها در جریان خون و عضلات میگردد که تمرین بدنی بوجود می آورد ، اثرات جسمی نامبرده در نتیجه تجسم

هنرمندان جهان را بشناسید



انتونی کوین



میریل ماتیو

هنرمند پنجاه و پنج ساله مشهور بیست و پنج ساله ملکه خوانندگی آمریکایی قسم میخورد که خانمش فرانسوی در باره بیلا نسس دارای حسن ششم است. خانم ایتالوی خود را که سی و پنج سال دارد منجم پیدا شته میگوید: چارسل قبل انتونی مشغول بر نمودن فلمی بود. خانم شمس با وجود چندین هزار کیلو متر دوری حسن میکرد که شوهرش مریض است. با اولین پرواز طیاره خود رانزد شوهرش می رساند و او را به داکتر نشان میدهد. جالب اینجاست که واقعا انتونی کوین بیک گریپ شدید و تشنج اعصاب مصاب شده بود. انتونی میگوید: راستی بخت خوبی دارم که همراهی یک منجم ازدواج کرده ام.

میریل ماتیو سفری را که ۱۳۱۸۴ کیلومتر طول کشید با هر سدهش بنزد ششصد خود طی نموده و قایدی بقیه در صفحه ۷۸

فوتبال

هیچ ورزشی در جهان اهمیت و منزلت ورزش فوتبال را ندارد. در این ورزش مغز ورزشکار هم تلاش میکند و هنر بازی باتوب خود هنری است زیبا و دوست داشتنی فوتبال مانند دیگر اقسام ورزشی یک سرمایه است، چنانچه کلب های بزرگ فوتبال اروپا و امریکا ی لاتین دارای قدرتی اند که با بزرگترین کمپنی ها از نظر مالی رقابت می نمایند. بازیکنان (پلیر) های مشهور فوتبال به میلیون ها دلار برای یک مدت خرید و فروش میشوند و برای دیدن یک مسابقه هزاران نفر به استادیو مهاجرت می آورند و از بازی فوتبال دیدن میکنند.

فوتبال ورزشی است که در آن تحولات زیادی اثر نهاده و امروز بشکل موجوده در همه جهان با یک قاعده و قانون معمول است. در گذشته فوتبال چندان تحولی ننموده ولی در سال ۱۸۶۳ در این ورزش تحول و قوانین بوجود آمد که امروز ما آنرا مشاهده میکنیم.

فوتبال در جهان ارزش فراوانی دارد و هم اکنون دو گروه مشخص در آن فعالیت میکنند یکی (آماتور) ها که دوستدار ورزش هستند و دیگری (پروفشنال) ها که حرفه ای

اند و برای هر مسابقه دستمزد قابل ملاحظه دریافت میدارند.

مشخصات فوتبال:
زمینی که در آن بازی فوتبال میشود:
طول و عرض ۹۰ تا ۱۲۰ متر
برای مسابقه های آزاد حد اکثر ۹۵ متر و حد اقل ۵۵ متر.

توب مسابقه:
هر مسابقه را یک نفر (دفری) محیط توب ۶۸ سانتی متر تا و دو نفر (لاینز من) اداره میکند



در عکس مسابقه فوتبال را نشان میدهد که گول کپیر معروف آلمان را در یکی از مسابقات گرم نشان میدهد.

گول کپیر مو صوف که نفر چهارم تصویر نشان داده شده است منفرد متگلیتر نام دارد.



مردان روز

را بشدت بالای تیلیفون گذاشت و یکسره بسوی شوهرش که بامن گرم صحبت شده دويد و بسا لهجه خيلي عصباني بنای گفتگو را گذاشت و هنوز لحظه سپری نشده بود که گپ به جنگ و غالمغال کشید و آنقدر وضع خطرناک شد که همسایه ها از موضوع خبر شدند و بنای مصالحه را گذاشتند اما همه این تلاش ها بی فایده بود و خانم دوستم در حالیکه گریه می کرد و از سبب مردم زیادی که جمع شده بودند از شدت قهر می طپید در پیشروی مردم به شوهرش طعنه می داد که آیا خجالت نمی کشی صاحب فرزندان هستی و هنوز هم با این کار های ناشایسته دست می زنی دوستم که مطمئن بود شخصی قصداً اینکار را کرده حیران و پریشان بجا یشت ایستاده بود و بخا نمش اطمینان می داد که اینکار قصداً صورت گرفته فر داحتماً نفر محرک را پیدا و معرفی خواهم نمود اما خانمش بدون اینکه دلایل را بشنود تاله می کرد و دشنام می داد. سرانجام ساعت یازده شب شد و هنوز هم اثری از نان شب وجود نداشت من که دور از منزل دوستم زندگی می کردم خانه شانرا باشکم گرسنه ترك دادم و رهسپار منزل شدم.

فردای آن روز خواستم از آنها احوالی بگیرم و بنا بران تیلیفون دادم خانمش گوشی را بر داشت و وقتی موضوع شب گذشته را پرسیدم بقیه در صفحه ۷۹

دوستم از جایش بلند شد و گوشی را بلند کرده با طرف مقابل شروع بصحبت نمود ولی همینکه آواز طرف مقابل بگوشی رسید متحیرانه بجایش خشک شد و از طرف مقابل خواهش می کرد تا خود را معرفی نماید اما طرف مقابل بدون اینکه باین خواهش دوستم التفاتی نماید باو بی بنای خنده و مزاح را گذاشته و جملاتی استعمال می کرد که دوستم هر جمله اش را تکرار نموده و باز هم از خواهش می کرد تا خود را معرفی نماید.

دوستم که بفکر یکی از رفقا یشت گوشی تیلیفون را برداشته بود دو تصادفاً عوض رفیقش خانمی باو هم صحبت شده بود سخت در تعجب بود در همین اثنا خانمش بخانه داخل شده و متوجه صحبت شوهرش شد چون دانست جملات اسرار آمیزی درین صحبت رد و بدل می شود وی نیز باین صحبت علاقه گرفت و نزدیک گوش می آمد و قتی شنید که طرف مقابل خانم است فوراً نیمه گوشی را بگوش خود گذاشته و نیمه دیگر آن بگوش شوهرش بود شوهری چون دید کار از کار گذشته و خانمش از موضوع ملتفت شده برای اینکه اشتباهی رافرم ساخته باشد گوشی را باو سپرده و خودش منتظر بود تا اگر نفر اصلی صحبت نماید. اما چند دقیقه دیگر این صحبت هابین خانم دوستم و طرف مقابل رد و بدل شده و بعد از چند لحظه خانم وی گوشی

درین شماره يك تعداد نامه های داریم که از خوانندگان عزیز بدست ما رسیده و ما تصمیم گرفتیم چند نامه مذکور را در همین صفحه بچاپ برسانیم محتویات این نامه ها همه روی پر ابله های خانواده گی و جازو جنجال های است که اکثر در خانواده ها رخ می دهد و در اکثر سوء تفاهات که بین زن و شوهر در مورد کدام موضوعی رخ می دهد بعضاً کار بجایی می کشد که باعث گفتگو ها و رنجش ها و حتی جدایی های گردد قبل از اینکه به نشر این نامه ها بپردازیم مثالی ازین نوع سوء تفاهات را که در خانواده باعث رنجش جانبین گردیده و کار را بسرحد خطرناکی کشانیده بود از زبان دوستم بشما قصه می کنم: دوستم چشم دید خود را اینطور قصه کرد: چندی قبل بدیدن یکی از دوستانم بخانه شان رفتیم بعد از ساعتی صحبت و صرف چای خواستم با آنها خداحافظی نموده به خانه خود بروم خانم وی و خود دوستم خواهش نمودند تا نان شام را با آنها صرف نمایم هر قدر عذر خواستم نشنیدند و بالاخره مجبور شدم خواهش شانرا قبول کنم. نزدیک بوقت صرف نان تیلیفون منزل شان زنگ زد یکی از اطفال خانواده گوشی تیلیفون را برداشته و بعد از صحبت مختصر پدرش را صدا زد تا با طرف مقابل صحبت کند ضمناً به پدرش گفت که فلان دوست تان (يك مرد) است و میخواهد بشما صحبت نماید.

گودگستا فی در لیسه سلطانه رضیه

مزار شریف افتتاح شد

بعضی از معلمات ما قدرت پرداخت فیس ماهانه را در برخی مواقع نداشته باشند از جانب معلمات این لیسه جبران می گردد.

پرسیدیم: از کدام سن و سال اطفال به گودگستان پذیرفته می شوند گفت: شمولیت اطفال از سن دو سالگی مفید بوده و زمانیکه سن شان ایجاب دخول به بنوونخی را میدارد و جود آنها در گودگستان مجاز دانسته نشده است.

وی راجع به پروگرام های درسی، غذا و تفریح اطفال تماس گرفته، اینطور واضح ساخت. این پروگرامها در اوقات متناوب و ت بالای اطفال عملی می گردد به طور مثال، قبل از ظهر اطفال درس دارند و درس آنها عبارت از رسم کشیدن ها شمردن اعداد بسیط شناختن رنگها، میوه جات، حیوانات، گوش فرا دادن به قصه های ساده و تکرار آن از طرف اطفال، آشنایی با طبیعت چون باران، زمین، درخت و غیره می باشد، همچنان اصول تدریس آداب معاشرت معلومات را جمع به خود شان، فامیل و خانه های شان، شهر و مملکت ایشان، مردم شان، پادشاه و غیره رجال بزرگ مملکت شان جز پروگرام اطفال گودگستان ماست.

پروگرام تفریحی اطفال رایج مالک زدن ها، گاز خوردن ها، گرگ و بره و غیره تشکیل داده، سامان و لوازم مختلفی برای بازی و تفریح شان و جود دارد.

پروگرام غذایی شان را یک حوراک ساده قبل از نان چاشت و یک ساده چاشت و یک عصریه بقیه در صفحه ۸۳

فعلا از اطفال گودگستان ما یک تن از معلمات از داخل لیسه، دو تن از معلمات داخلی و خارجی گودگستان میروند تولنه مزار شریف دو تن خدمه و ارسی و حمایه کرده و یک نرس به صورت افتخاری هفته یک مرتبه از نظر وزن، قد، وضع عمومی و صحت اطفال مرا قبت دارد.

مدیره لیسه سلطانه رضیه در پاسخ این سوال که آیا غیر از پول اندوخته شده قبلی ازجا نسب مادران اطفال فیس بر داخته می شود یاخیر و اگر پرداخته میشود ماهانه چه مقدار خواهد بود!

توضیح کرد: چون مبلغ جمع آوری شده برای تهیه رسایل و لوازم و ترتیب و تنظیم گودگستان به کار برده شده لذا برای تعاشه اطفال ماهانه از طرف ما دران گودگان صد افغانی به نام فیس به اداره مکتب پرداخته میشود.

مدیره موصوف علاوه کرد: اگر

شان با جمع آوری و اندوختن مبلغ بیست و پنج هزار افغانی از معاش خویش این گودگستان را به صورت ابتدائی با وسایل و ضروریات اولیه به میان آوردند.

وی افزود، این گودگستان فعلا دارای یک اتاق درسی، اتاق رسایل تفریحی و سرگرمی اتاق

خواب، آشپزخانه و تشناب بوده عدد اطفال آن به بیست و پنج میرسد.

موصوف خاطر نشان کرد: گودگستان سلطانه رضیه خاص برای تربیه اطفال معلمات آن بوده و برای اینکه آرامی نظم و تسلیین مکتب برهم نخورده باشد از پذیرفتن اطفال دیگر معذرت می خواهیم.

میرمن فریاز به جواب این سوال که برای و ارسی اطفال شامل گودگستان چه اشخاص گماشته شده است گفت:



در این عکس یکدسته از اطفال گودگستان لیسه سلطانه رضیه در حالیکه سامان بازی بدست دارند و با چهره های بشاش با معلم شان دیده میشوند

گودگستانها همه و همه برای بهبود وضع تربیه اطفال خود سال دول مهم و ارزنده را در یک جامعه و یا کشور دارا بوده و خوشبختانه روز بروز در تعداد آن در هر کج و کنار کشور افزوده میشود.

گودگستان لیسه سلطانه رضیه که نیز از جمله گودگستانهای ابتدائی می باشد غرض تربیه بهتر جسمی، ذهنی و روحی اطفال معلمات آن مکتب در پهلوای دیگر گودگستانهای مکاتب کشور به تاریخ هشت قوس افتتاح شد که برای مزید معلومات خوانندگان ارجمند از میرمن نوریه (فریاز) مدیره لیسه سلطانه رضیه خواهش نمودم تا در زمینه معلوماتی ارائه دارند، میرمن فریاز در پاسخ نخستین سوالم پیرامون به وجود آمدن این گودگستان چنین صحبت نمود: چون روز به روز تربیه طفل اهمیت زیادی را حایز گردیده و ایجاب آن را میدارد تا اطفال در یک چوکات بهتر و خوبتر تحت رهنمایی مربیون مسلکی و ورزیده تربیه شوند لذا نظریه خواسته بکعبه از معلمات این لیسه لازم دیده شد گودگستانی در این لیسه تشکیل گردد تا از یک طرف معلمات از ناحیه تربیه سالم اطفال شان بر خور دار باشند و از جانبی بتوانند با خاطر آرام و بصورت احسن وظیفه مقدس خویش را پیش ببرند.

روی این منظور در شروع سال تعلیمی اداره لیسه از طریق مدیریت معارف بلخ با وزارت معارف در تماس گردید اما نسبت معذرتی جواب منفی دادند و اما روی ضرورتی که احساس می شد معلمات ما با احساس، مشکل تربیه اطفال

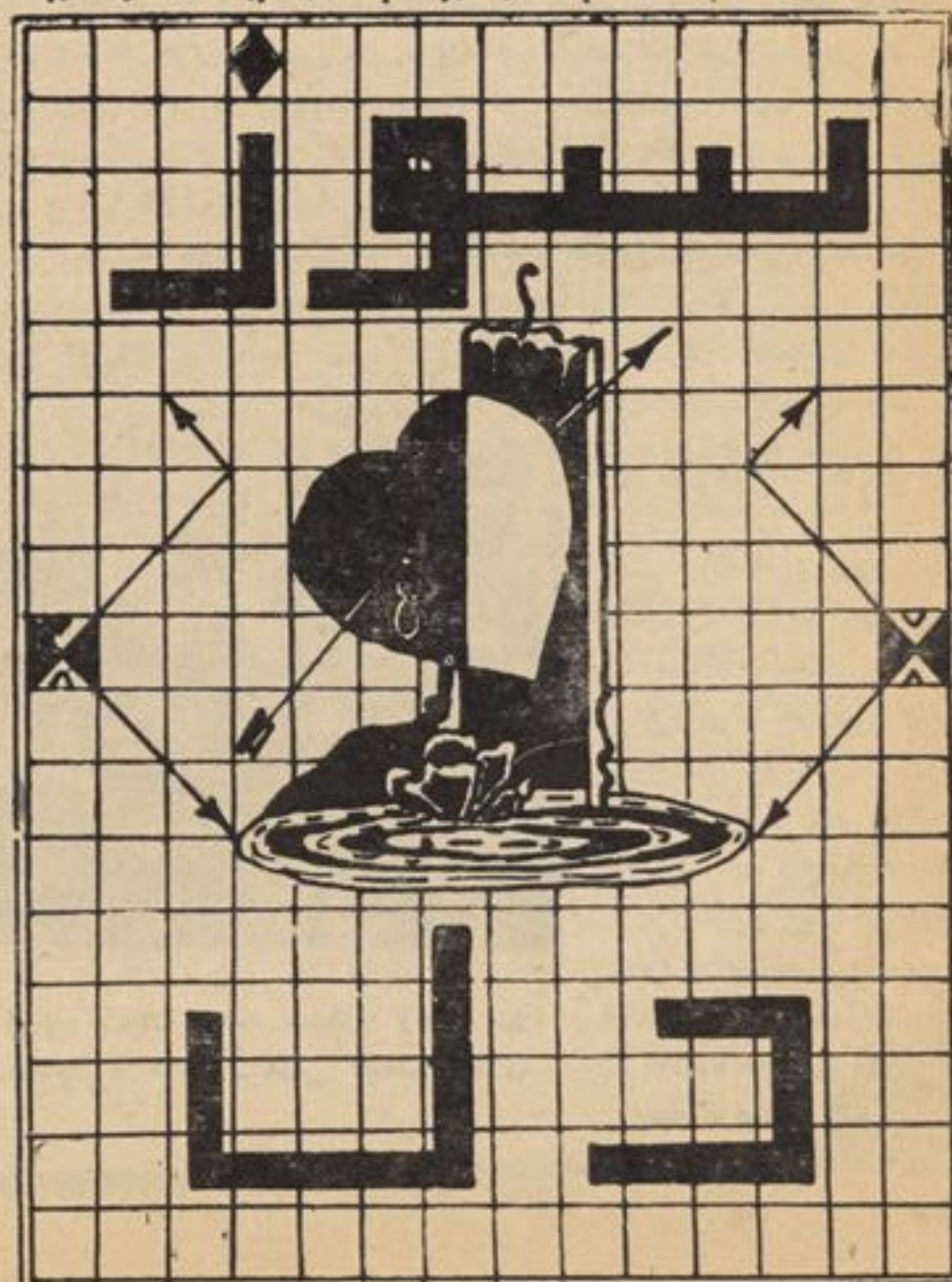


جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- از نویسندگان و داستان‌سرایان فرانسه - جای - ۲- از علامت
استفهام - ۳- مطیع - ۴- متین و پابرجا - ۵- مشهور در زبان انگلیسی
بمعنی چهارپایه استعمال میشود - ۶- میوه در ساله یا مقاله ای که در
پایان تحصیل می نویسند - اسپ (از بکی) - ۷- معکوشش پرند
ایست زیبا - عدیست - ۸- مدت نامرتب - امر ناقص - ۹- ستاره
پروین - یکی از اقسام خطوطو جمع نسخه - ۱۰- تکرار یک حرف در
سه خانه - ۱۱- علامت نفی - ۱۲- جمله ضمیر - ۱۳- از آنظر فی آینده
است - از بدترین امراض روحی - ۱۴- کم حوصله و بی صبر -
استدیوم هم میگویند - ۱۵- زواحلات طول - کلمه ایست که در

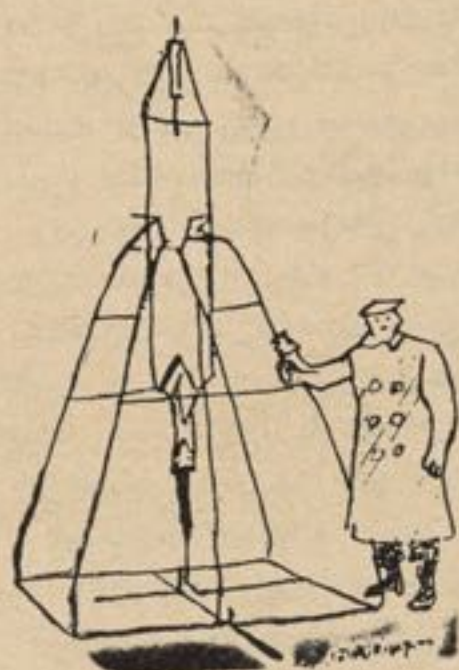
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷



طرح کننده: محمدکبیر ترین عظیمی

این شخص کیست؟

در سال ۱۸۸۳ در ایالت ماساچوست امریکا متولد گردید، از کودکی
به مسایل فضایی علاقه داشت و شروع به مطالعه اینگونه کتب نمود
بعد تجربه هایی در مورد فضا بعمل آورد و در سن سی و دوسالگی موفق
به ثبت اختراع دو نوع راکت در ایالات متحده گردید در سال ۱۹۲۶



اولین راکت رابه فضا پر تاب کرد
بعدا راکت های دیگر ساخت و به
فضا پر تاب نمود روز نامه های
وقت او را بنام «مرد مهتاب» نامید
این شخص که با ساختن او لین
راکتها راه پیشرفت در فضا را
برای آیندگان مساعد ساخت در سال
۱۹۴۵ پدرود حیات گفت .
باین نشانیها اگر اورا شناختید
کافی است که نام وی را برای ما
بنویسید !!

موقع انضجار واکراه ، میگویند مرغ سعادت شهرت یافته است -
محنت بی آغاز و پایا ن - ۱۵- عضوی از بدن - یک نکته پیش نیست غم
عشق وایعجب . کز هر دهان که می شنوم نا ... است - مردم (عربی)
از آنظر ف بمعنی سوی و طرف - ۱۶- این نیست علامت ندا ئیه -
۱۷- دوتن از هنر مندان مشهورهاند .
عمودی :

۱- از شهر های ترکیه - از شهرهای اتحاد شوروی - ۲- دزد ایالات
متحده امریکا را به این نام هم می خوانند - ۳- الاشبه (عربی) متهم
مهم نیست - قطار آهن - از خوراکی ها - ۴- از موادی که بدن به آن
احتیاج فراوان دارد و در سبزیجات بکثرت یافت میشود - ۵- سخن
صریح - محبس - ۶- حمل میشود - ۷- عدیست - هست کرد - ۸- ۹-
از جمله فلزات است - ۱۰- از ممالک آسیایی - آسمان - ۱۱- از خواننده
گان رادیو افغانستان از جمله ظروف - ۱۲- خزنده ایست - دست
کشیدن به چیزی - اندازه - ۱۳- شرم - یکی از آژانسهای خارجی -
پیروان حضرت عیسی (ع) - ۱۴- از جمله شعرا و سیا ستمداران
فرانسه - از ممالک پرنفوس آسیایی .

سرگرمیهای اطفال

کدام با کدام؟ رنگ آمیزی کنید!



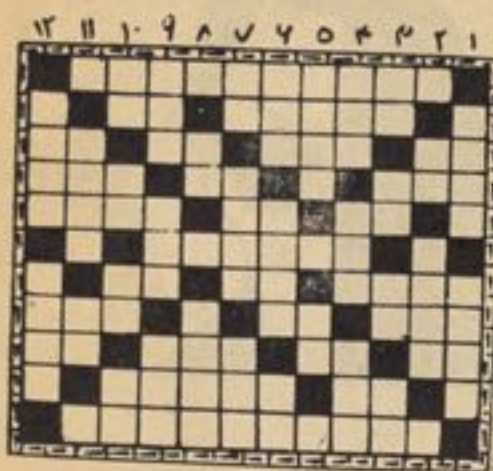
هر يك از این سه حیوان را که در اینجاء ملاحظه میکنید بایکی از اشیای دیگری که در شکل دیده میشود ارتباط دارند آیا میتوانید این ارتباط را پیدا کنید!

کدام با کدام؟ رنگ آمیزی کنید!



خانه های نقطه دار را رنگ کنید تا تصویر جالبی بدست آید!

جدول کلمات متقاطع شماره ۲۸



افقی:

- ۱- از بهترین داستانهای ما رك
- ۲- خواب در اصطلاح عوام
- ۳- بلی (پشتو) - از علامات جمع
- ۴- ای دل از آمدن دی مخور اندوه که باز
- ۵- نو بهار آید و بر طرف چمن سبزه
- ۶- راز (عربی) حیوانی است بار بر
- ۷- یکی از زندان - از وسايل خطر
- ۸- ناك جنگی - از کلمات استفهامی
- ۹- یکی از دانه های شطرنج - تکرارش
- ۱۰- برادر پدر است - شاعرا ن گذشته
- ۱۱- ابروی معشوق رابه آن تشبیه می کردند
- ۱۲- مشهور - دارای قوه فهم - از آلات سادهموسیقی - آب خالص
- ۱۳- میوه جات - رود بزرگ است در مصر - يك عدد - حیران و نا لا
- ۱۴- اگر کوتاه باشد - درشته و دسته - کهنه نیست
- ۱۵- پدر کلان - چند

عمودی:

- ۱- از سیاه
- ۲- اشار ه بر
- ۳- در زبان دری حرف ربط است و در عربی ضمیر جمع - دروازه - پهلوان وقتی که بابحث یکجا شود قالمقال اوج امیگیرد
- ۴- یکی از رنگها است - پخته نیست - لعبت ه
- ۵- را آدمیت لازم است عود و اگر بونباشد هیز م است شکستش
- ۶- هنر نیست - عدالت - بغض مادر تنها
- ۷- این نیز از حروف ربط است شبمانده - عروس - زهر - پوش هر چیز بخصوص شمشیر را گویند
- ۸- وقت بدین خیر می ازدست
- ۹- منده، آخرین در گرانه به بها یی دارد - یکی از ولایات کشور
- ۱۰- سبزیجات است - اولین عدد زوج - مادر (عربی) - جوا نیست که به شوخی مشهور شده است - تکرار يك حرف ۱۱ - یکی از ریاضی دانها که بشا عری بیشتر شهرت یافته - خان بی کلاه - ۱۲ - سنگین - روشنی

پاداش

برای يك نفر از کسانی که در مسابقه این شماره شرکت کنند و پاسخ صحیح حداقل یکی از سوالات را بفرستند يك سیت جوراب اسب نشان و برای يك نفر دیگر پنج جوره بوت پلاستیکی وطن به حکم قرعه تقدیم میشود!

با پوشیدن جورابه های زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنعتی پلاستیک وطن



اسب نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوت های خارجی رجحان کامل دارد و با خرید آن هم ذوق خود را ارضاء و هم اقتصاد خود را تقویت مینمایید

حادثه تاریخی



این تصویر يك حادثه تاریخی را به خاطر میاورد خوب به آن دقیق شوید و برای ما بنویسید که این تصویر کدام يك از حوادث تاریخی را مجسم مینماید؟

نبرد های داخلی ایتالیا؟ جنگ های داخلی اسپانیا؟ و یا جنگ های داخلی فرانسه در اواخر قرن نوزدهم؟

لطفا پاسخ سوالات مربوط مسابقه اطلاعات عمومی و هوش را یکجا و بعد از نشر آخرین گروپ سوالات بفرستید و هم از کسانی که پاسخ بعضی از سوالات مربوط این مسابقه را قبلا فرستاده اند خواهش میشود تا کاپی دیگر آنرا با جواب بقیه سوالات در پایان مسابقه بفرستند!

شماره ۴۰

گورنورون بشارت مردم



فکاهی.... انتقادی ... اجتماعی. فکاهی.... انتقادی ... اجتماعی.

اگر با کسی پابه پاهو ردید فوراً دستش را بفشارید

صحنه اول

چند روز پیش بایکی از دوستانم صحبت میکردم، همانطور یکه گرم قصه بودیم و راه میرفتیم ناگهان پایم به پایش خورد، دو ستم فوراً دستش را بطرفم دراز کرد، گفتم:

— خیر یت؟

— باید با هم دست بدیم .

— چرا مگر خدا حافظی میکنی و میروی ؟

گفت :

— نه اما باید دست بدیم .

— چرا ؟

— آخر پایم به پایت خورد

تعجب کردم و گفتم :

— وقتی که انسان با کسی پاپا بخورد باید دست بدهد ؟

گفت :

— البته در غیر آن، دوفرم مذکور باهم جنگ میکنند .

خندیدم و دستش را فشردم . آنگاه

بیادم آمد که اعضای تیم فوتبال با تیم طرف مقابل قبل از شروع بازی دست میدهند ، شاید بخاطر اینکه در جریان بازی هر قدر دلشان

بخواهد بپای همدیگر میزنند .

دیروز باز هم با همان دوستم کار داشتم و بخانه اش رفتم ، صدای جار و جنجال و غالمغال درخانه اش

شنیده میشد ، پرسیدم :

— خیر یت است ؟

گفت :

— چیزی نیست ، زنم با مادرم برخاش میکند، امروز با هم ازصبح

جنگ را آغاز کرده اند .

گفتم :

— سو قعی که پابه پا خوردند چرا

نگفتی با هم دست بدهند ؟

صحنه دوم

دنیای ما چه دنیای تماشایی و عجیبی است ، روزی نیست که در جراید

وروز نامه ها خبر شکفت آوری را

نخوانیم . از جمله این خبر را که درروز نامه اصلاح خواندم بیشتر خواندنی است .

«لندن : راپور های روز ۱۸ قوس لندن حاکیست که تنظیم کنندگان

انتخاب ملکه زیبایی جهان مصروف

تحقیق این را پورها می باشند که

ملکه زیبایی هانکاک قبلایک پسر

بوده است مدیر روز نامه سندی

لندن گفت که یک مرد

به دفتر وی آمد و گفت دختر بیست

و چهار ساله که بحیث ملکه زیبایی

ها تکانک معرفی شده در اوایل

زندگی پسر بوده است .»

اگر این خبر حقیقت داشته باشد

اندکی عجیب است ، عجیب بخاطر

اینکه مردی زن شود و در عالم زن

ملکه زیبایی انتخاب گردد . قبل برین

از مردی و مرد بودن تعریف میکردند

و به مردی افتخار مینمودند ، برای

این شخص (مرد سابق وزن امروز)

که از مرد بودن خیری ندیده بود تغییر

جنسیت دادن يك عالم مکافات و افتخار

نصیب گردانیده ، وزن شد نش

اورا به لقب ملکه زیبایی مفتخر ساخت ، خدا کند این خبر بگوش مهر و یان پروت دار کشور مانرسد والا

صحنه سوم

عقب دروازه امتحان شادگردان هر کدام حالت بخصوص داشتند اما وار خطایی ، ترس و دلهره از سیمای همه شان هویدا بود . یکی میگفت :

— تمام کتابه خواندم غیر از مقدمه خدا کند از مقدمه پر سان نکند .

ود دیگری میگفت :

— کاش ازمه عنوان پست سوال کنه .

دیگری با این نظر مخالف بود و میگفت :

— سوالات کو تاه خو پست .

یکبار در امتحان شادگردی در برابر معلم قرار گرفت ، معلم موضوع

مردیکه از مرد بودن خیری ندید و زن شد .

معلم صاحب: بخدا ده دلم اس اماده زبانه نمياید

شاگرد با جسارت کاغذی برداشت و آنرا آهسته خواند بعد از خواندن اندکی رنگش تغییر کرد، چشمانش گرد شد، و عرق از سرو ریش جاری گردید.

گفتم:

خوب... آماده هستی؟ بگو.

جواب بده

دفعه‌ها شاگرد حق حق به گریه آغاز کرد.

گفتم:

چرا گریه میکنی؟

شاگرد در حالیکه گریه میکرد بریده بریده جواب داد:

شوهر خالیم يك ماه پیش جوانمرگ شد.

جواب يك نامه

خواهر عزیز ملالی خلیل سادات ازکار ته پروان!

ازشر مندوك نوازی آن خواهر گرامی تشکر نموده در ضمن علاقه مندی شما را به مجله محبوب تان قابل قدر میدانم، هما نظور يکـه ميدانيد ساير خواهران و برا دران عزيز قبل برين يخن مخلص شرمندوك را گرفته بودند که چرا مجله اشتراکی مانمی رسد. شما هم چنین شکایتی داشتید و بمن نوشتید. من نزد مامور تو ذیع مجله رفته عذرو زاری کردم که بعد ازین مجله اشتراکی شما و ساير دوستان را زود تر بفرستد اگر مجله تان نرسید، باز هم بنویسید اینبار پیش مامور تو ذیع مجله رفته بخاطر شما يك پنجه گریه میکنم، امید است دلش بسوزد و مجله شما را به مو قعش بفرستد.

با احترام شرو مندوك



کاکا جان همی سنگ مه هم شوق رسامی داره... نتر سین

در امتحان تقریری مضمون جغرافیه از شاگرد تنبلی سوال کردم، شاگرد اندکی بفکر فرو رفت بعد چنان قیافه گرفت که گویی موضوع رایج دارد اما از یاد برده سوال دیگری نمودم باز هم انگشت خورا به دهن گذاشته می جوید، سوال سوم را از او پرسیدم باز هم انگشتش را به شقیقه گذاشته، بعد به پیشانی گذاشت و بعد لب های خود را بدندان گزید. گفتم:

تو هیچ چیزه یاد نداری.

شاگرد جواب داد:

والله معلم صاحب بسیار خواندیم همی سوال هاره یاد دارم.... کلشنه یاد دارم... همی دقیقه ده دلم اس ده زبانه نمياید.

آهسته صغریز رگی در شقه مقابل نامش نوشتیم و گفتم:

بعد ازین اگر درس خواندی کوشش کن در مغزت ذخیره کنی نه در دلت، زیرا چیزی که در مغز است بزبان می آید نه چیزهایی که در شکمت هست.

معلم دیگری گفت:

يك روز شاگردی خوش و خندان وارد اتاق امتحان شد گفتم از روی میز پارچه ای بردار هر سوال که در آن نوشته شده بود، سوال خودت است و جواب آنرا تهیه کن.

دور و درازی را از او پرسیده بود. شاگرد ساکت و نا راحت در برابر معلم نشسته مرتب پیچ و تاب میخورد و سرش را تکان میداد. معلم گفت:

اینکه نفا میدی يك سوال دیگر میكنم، معلم سوال دیگری نمود و شاگرد باز هم همان حالت را داشت، ساکت بود. گاهی غم غم میکرد و دیگر هیچ چند سوال دیگر ازش نمود و نتیجه همان بود. معلم گفت:

جوانمرگ بازی گوشش هیچ درس نخوا ندى.

و شاگرد در حالیکه تأثر از قیافه می بارید گفت:

بخدا معلم صاحب ایقدر خواندیم که حد نداره.

معلم باز هم سوال دیگری کرد و شاگرد باز هم بی جواب ماند. معلم عصبانی شده بود. شاگرد آهسته اما با ترس گفت:

معلم صاحب همی سر شسته بگو نین.

معلم جملات او لیه درس مذکور را گفت ناگهان مثل شیر دهن نلی که باز شده باشد و یا تیپ ریکاردی را که دفعه‌ها چالان کنند. مثل بلبل سوال مذکور را حتی اضافه تر از آنچه که معلم سوال کرده بود، تشریح نمود معلم گفت:

اینکه او جوانمرگ... تو خود یاد داری...

معلم صاحب سوال های پیشتره هم همگیشه یاد دارم خو همی سرش یاد میره.

معلم دیگری قصه میکند:



گفتن مه کار کده نمیتانم و میخواهین برطرف کنین؟ نه... ه... کنی گفت: ابداً ابداً!

چشم بخت

بی تو ، بی تو ، ای که در دل منی هنوز
بی تو ، لحظه ها گذشت و روزها گذشت
بی تو ، کار خنده ها به گریه ها کشید ،
بی تو ، این دلی که بادل تو می تبید
و که ناله کرد و ناله کرد و ناله کرد
بی تو ، بی تو ، دست سر تو شست کور من
اشک و خون بجای باده در پیا له کرد
عمر من شبی سیاه و من ستاره بود
دیدگان تو ، ستارگان دو شدند
لحظه ای ز بام ابرها برآمدند
لحظه ای به کام ابرها فرو شدند

انتخاب وار سالی پنبتون شمسزاد

شعرازا: معطوف

طعنه های خصم

من طالب توام که ترا خوا ب دیده ام
ای تو گل بهار که نامت شنیده ام
هجرا ن بس است کن تو وصلت میسرم
زودشو بکن تو حاصل که از غم خمیده ام
بس طعنه های خصم مرا دردناک کرد
از شهر خو خویش بیرون به صحرای رمیده ام
بس دشمنان بگفت کجا هست مدعا
گفتم جواب قریب که او را رسیده ام
آخر چه وقت وصل شود این امید من
یار ب زهر جامه خو یشتن در یده ام
معطوف بس است قلب تو گویا از عشق او ست
این خامه نیست محرم را از خمیده ام

عکس جالب هفته



ژوندون



زندۀ عشق

زندۀ عشق تو ام عمر م تو بی جانم تو بی
جز تو در دل نگنجد دین و ایمانم تو بی
در دل عاشق فروغ مهر و مهراباز نیست
ماه تابانم تویی مهر در خشانم تو بی
روبه هرسو میکنم روی تو میاید به چشم
رخ ز من پنهان مکن پیداو پنهانم تو بی
ای بهار حسن بی رویت چه حاصل از بهار
بوی گل لطف چمن سیر گلستانم تو بی
دوش بردوش گفتمش عنوان من پیش تو چیست
گفت آنکه میشو دروژی بقر با نم تو بی

فرستنده پیقله پریگل

غرض تشویق

چه میکنی؟

منکه روز هایم در غم و دردی جانگاہ میگردد . تو درین روز ها چه میکنی؟
منکه شبها یم چون گیسوانت سیاه و پریشان است تو درین شب
ها چه میکنی ؟
منکه سپیده دمان را در تب و تاب چون و پسین لحظات عمر میکنم
تو درین سپیده دمان چه میکنی ؟
زندگی بی تو را چون سرگردانان وادی حیرت و حسرت میکند را نم
و گذشت زمان را حس نمیکنم!
و تو ای محبوب زیبا و فرا موش کار نمیدانم تو بی من چه میکنی؟
نو یسنده ناصر اسفند یاری

خاندان گلستان



بنیاعلی محمد اختر از میرویس
لیسه!

هیچکدام نوع مقررات مخصوص در مورد وجود ندارد و هر کس با نوشتن و معرفی نام و آدرس خود در صفحه مذکور اشتراک می نماید.

بنیاعلی زمان شاه از تیمنی وات!

نوشته تان را به متصدی مربوط آن سپردیم و به اساس فرما یش شما از ایشان پرسیدیم که آیا قابل نشر است یا نه در جواب گفتند «علا جوابی در مورد آن داده نمی توانم بعد از مطالعه به اساس نوبت معلومات می دهم».

بنیاعلی عبدالمتین از میرویس
میدان!

نوشته تان قابل چاپ بود و کلام نقصی نداشت تنها علت عدم چاپ آن این بود که در دو روی صفحه نوشته شده بود.

بنیاعلی عبدالکریم!

داستانی را که برای نشر فرستاده بودید خواندیم متأسفانه از نظر فن داستان نویسی دارای نواقصی بود و از آنسبب چاپ شده نتوانست امید است همکاری های تان را با مجله ادامه دهید.

بنیاعلی مقصود شاه از پلخمری!

درین باره فعلاً اظهار نظر کردن قبل از وقت است، جریان آن از راه مجله به مطالعه شما و

سایر علاقمندان رسانیده خواهد شد.

بنیاعلی محمد یعقوب از سمنگان!

هر نوشته که مطابق به پروگرام و پالیسی نشراتی ژوندون باشد چاپ می شود و هیچ مضمونی بدون علت مسترد نمیشود.

بنیاعلی محمد همایون از دارالامان

در مورد نوشته شما چندین مرتبه با متصدی مربوط آن به تماس شدم آنها می گویند باین نام و این عنوان مضمونی نزد نیست.

بنیاعلی محمد همایون از دارالامان
وات!

از همکاری تان با مجله یک جهان تشکر لطفاً در نظر داشته باشید که نوشته ها یکبار در دو روی کاغذ باشد چاپ شده نمیتواند.

بنیاعلی غلام فاروق از عاشقا نو
عارفان!

بهتر است موضوع را با رفیق تان از نزد یک حل سازید این موضوعات قابل نشر در مجله نیست.

بنیاعلی محمد یاور از بغلان!

نامه تان را خواندیم از وعده همکاری تان صمیمانه تشکر میکنیم کمال افتخار است که روز به روز به تعداد علاقمندان و همکاران ژوندون افزوده شده می رود منتظر نوشته ها و همکاری های تان هستیم.

بنیاعلی محمد اصغر از جمال مینه!

از شما به این عنوان تا حال کدام مضمونی نگرفته ایم و علت را

هم نمیدانیم ممکن است آدرس را کاغذ بود چاپ شده نتوانست درست نوشته نکرده باشید.

لطفاً مضمون تان را به ما ارسال فرمائید در صورتیکه قابل چاپ باشد به نشر آن اقدام می شود.

بنیاعلی شاه ولی از بریکوت!

کاغذ پران بازی سپورت است ولی نه در بالای بام و سرک و جاده های مردم زیر درینطور مواضع خطر دارد، مخصوصاً در سرک های مزدحم شهر که عبور و مرور ترافیک خیلی زیاد است خطرات زیادی را بار خواهد آورد می توانید باین سپورت مورد علاقه تان در جای بدون خطر پردازید.

محترمه ش. م و بنیاعلی

فضل احمد!

در شعریکه ارسال نموده بودید نام هر دوی شما بود نخست باید محترمه ش. م، نام اصلی خود را می نمودند و خواهش می کردند تا مخفف نام شان چاپ شود و دو م اینکه فهمیده نشد که شعرا و یا مشترکاً سرانیده بودید و یا مشترکاً انتخاب و ارسال نموده بودید.

از آن سبب از نشر آن معذرت خواسته امید داریم بعد ازین موضوع فوق را در نظر داشته باشید.

بنیاعلی سلطان علی از شیرشاه

مینه)

شعر تان را به متصدی صفحه مربوط آن سپردیم تا در موقعی به نشر برسانند.

پیغله شراره از مزاد شریف!

مضمونی را که برای چاپ فرستاده بودید خواندیم از اینکه در دوروی

بنیاعلی محمد عثمان!

ما این طور نوشته ها را در مقابل نادیده قیمت چاپ می کنیم شما می توانید بعد فتر مجله به تما س شوید.

بنیاعلی رسول داد از پروان

هیچوقت کدام نامه را بی جواب نگذاشته ایم مگر بعضی نامه هایی که ایجاب آن را نمی کند، در روی صفحه مجله جواب بدهیم.

بنیاعلی محمد حسین از بغلان

مرکزی!

ما هم متأسفانه علت را نمیدانیم که چرا باین نام مسمی شده شاید کدام دلیلی موجود باشد.

بنیاعلی عبدالروف از شاه شهبید!

در باره هنر مند مورد نظر تان چندین مرتبه مطالبی در صفحه هنر مندان و دیگر صفحات مجله بنشر رسیده است.

شما می توانید شمار ه های قبلی مجله را ورق بزنید و با هنر مند مورد علاقه تان خو بتر آشنا شوید.

بنیاعلی محمد سلیمان از

مزاد شریف!

سوال تانرا که به شعر به ما فرستاده بودید خواندیم. با کمال تأسف نمیتوانیم جواب آنرا به شعر برایتان بدهیم زیرا ما شعر نیستیم. اگر مطلب تان از جواب سوال باشد حاضریم در همین صفحه تقدیم نماییم.

ماید ها بدو دسته غیر مساوی تقسیم شده ایم. دسته اول پدرهایکه باغرو و خود خواهی فخر می کنند که پدر پسر هستند. یعنی پدرهای مرد! و دسته دوم آن پدرها یکه شاید مرتکب کدام جرم اجتماعی شده باشد و خیلی ها بی قدر و بی اهمیت به آنها میگویند پدرهای زن ها!

و باید اعتراف کنم که من هم از جمله پدرهای دسته دوم هستم.

در نزدیک یک مکتب زندگی می کنیم و از کلکین خود بارها دیده ام که نور چشمی های پدرهای دسته اول (بچه ها) بالای توتّه جگرهای پدرهای دسته دوم (دخترها) ظلم می کنند من خیلی نا راحت میشدم و قتیکه میدیدم بچه ها موهای دخترهای هم صنفی خود را کش کرده و آنها را آزار میدهند و آنها را لت و کوب می کنند و به همراهی بکس مکتب نمی آمد، و دخترک های مظلوم و بی دفاع دایما کوشش می کردند از پیشروی کلکین تاثیر شوند زیرا تجربه به آنها نشان داده بود که در مقابل کلکین ما شاید از مصیبت خلاص شویم.

وقت و زمان تو سطر بال ها نیکه دیده نمیشود پر واز می کرد و در عین زمان دختر کم نیز روز بروز نمو می کرد دخترم به مثل یک گل بی خار و یک مو سیچیه بی گناه سرشار از مهر بانی و لطف بود و دایما راجع به مکتب و مکتب رفتن حرف می زد. حتی میخواست منم او را به صنف مدخل داخل کنم (با وجود یکّه حالا صنف مدخل از بین رفته است).

من شب و روز در حال نا راحتی بسر می بردم. و هر وقت تصور می کردم که جگر گوشه ام بدست چند هم صنفی و یا هم بازی ظالم خود افتاده و از بی عدالتی طبیعت رنج می برد.

کدی خود را بزند این دیگر یک کار بی فایده است. آدم زنده چیز دیگر است و من چون شخص دیگری را پیدا کرده نتوانستم از همین سبب در تریه طفلم در رول را بازی کردم یکی رول معلمی یا رهنما برای تاجر به و دوم مورد استعمال تجربه در حصه تربیه او.

به نزد جگر گوشه چهار زانو نشسته به او گفتم.

— هله بابّه ره یک سلی بزن! بابّه ره اتی کو!

طفل غیر ارادی دستش را بلند کرد حتی میخواست سبت که بزند ولی جرات نکرد مرا بزند. من میدانستم که شروع هر کار مشکل است. باز هم کوشش کردم تا او را قناعت بدهم که پدرش را بزند.

— بزن.. بزن! فکر کو که مکه یک آدم خراب هستم!

ولی او آدم خراب را اصلا ندیده بود.

لازم دیده ام که ترا سلی بزنم، بخاطر بعضی کارها یت ولی باز هم حوصله کرده ام و دوستی ما و سعادت فامیلی ما مانع شده ولی حالا...

و من هم خیلی بی اعتنا برایش گفتم:

— خوب پس یکی از کارهای بدم را که لایق سلی زدن باشد بخاطر بیار زدم دفعتا به خاطرات گذشته اش نظر اندازی کرده فوراً جواب داد:

— خوب پس اینطور؟

و دفعتا فرمایش مرا عملی ساخت. دست خود را عقب برده آنقدر محکم برویم نواخت که از درد شدید آن برای لحظه چند ستاره های آسمان را در روز دیدم. و دفعتا سلی دوم خود را با پشت دست بروی دیگرم نواخت. و من چیخ زده قیل پریدم و برایش گفتم:

— از برای خدا و قتیکه مرابه همراهی پشت دست سلی می زنی اقلا انگشتت

نوشته: ایوان او ستر یگوف

درس فامیلی

آنها را می زنند و یا آنها بیک طرف تیل می کنند و یا کلاه آنها را چور می نمایند. از دیدن چنین مناظر بعضا عصبی شده، کلکین را باز کرده و بالای آن پسر ها غا لغال می کردم ولی نتیجه آن هر روز از بدتر شده میرفت. بچه ها مرا شناختند و دایما آمده پیش کلکین ماد دخترک های بیچاره را می زدند و من از شنیدن صدای گریه آنها کم می ماند گریه کنم دخترک ها را بالای برف های چتل می انداختند بعد به همراهی برف آنها را می زدند (البته و قتیکه برف می بود) و حتی یکبار یک دخترک مقبول و قشنگ را هم صنفی هایش به پایه برق بسته کرده بودند چند یسن بسا رحتی میخواست منم از عقب شان بدوم و آنها را گیر کنم ولی به همراهی چیلک ها غیر از اینکه مورد تمسخر اولاد های شوخ واقع شوم کدام چیز دیگر بدستم

بیچاره گی متداوم با لایحه مرابه فکر قوانین سابق انداخت در ساید میگفتند. چشم برای چشم، دندان برای دندان.

خواستم تغییراتی در تربیه جگر گوشه ام بوجود بیاورم. به یسن ترتیب که به او بیا موزم تا از خود دفاع نماید، یا بطور ساده ضربه را با ضربه جواب بدهد.

فیصله کردن آسان است و عملی کردن آن خیلی مشکل.

اولین مشکل ما این بود که باید دخترم عادت می کرد یک نفر را بزند شاید اکثر مردم فکر کنند که ایسن کار خیلی آسان است ولی در فامیل ما تمام پرا بلم ها به نرمی و آرامی از طریق مسالمت آمیز حل میشود طفل ما هیچ وقت ندیده بود که کدام کسی یک نفر را بزند.

باید یک ساحه عمل برای ایسن درس فامیلی پیدا می کردم. اگر او بود، هر قدر شله شدم او قبول نکرد تا مرا بزند از همین سبب ما درش رابه کمک خواستیم. به او گفتم:

— گوش کن خانم! بگیر یک سلی محکم برویم بزن!

زنم از تعجب بی حرکت مانده بود بعد از یک لحظه پرسید:

— چطور؟! اینقدر سال ها بی درد سربه را حتی و خو شبختی زنده گی کردیم و حالا دفعتا ترا سلی بزنم؟ نه این غیر ممکن است. عزیزم! آخر من ترا دو ست دارم!

— گوش کن خانم! من هم میدانم که همین طور است تو مرا دو ست داری و من ترا ولی حالا وضع طور دیگری است... بخاطر خو بی اولاد ما... میدانی بخاطر تربیه او... وضع فامیلی ما طوری بود که زنم به این آسانی راضی نمی شد مرا سلی بزند به هر اسمی که باشد و از همین سبب سرش را شور داده گفتم:

— خیر تا بحال چندین دفعه

را بکش درم دادی!

او در جوابم با آهنگ نرم و بسا اهتزاز گفت:

— عزیزم تو خودت خواستی!

بیک آواز شبه گریه برایش گفتم:

— برایت نشان خواهم داد که چه خواسته ام!

بگفت

نفر

کرده ام .

چطور مو فق شدی ؟

خودم حیران بودم که چطور توانسته این کار را بکنم . او پر ایم شرح داد :
خیلی ساده ! قبل از آنکه او به

بستر خود بخوابد من یک پارچه سیم را به پایه چپر کت بسته کرده بودم و قتیکه خوا بش برد دیگر سیم پیچ شده بود .

برای اینکه حس غم خوری او را تحریک کرده باشم گفتم :

او شاید خنک بخورد !

خیر . او را به همراهی بالا پو شش و یک کمپل خوب پیچا نیده ام .

دیگر خیلی بسا میسوسی از او پرسیدم :

خوب مادر کلا نت کجا ست ؟

او را به الماری رخت پو شش حبس کرده ام !

در الماری ؟ او از کم هوایی خواهد مرد !

خیر ! دو سوراخ بزرگ در الماری در ست کرده ام که هوای کافی

برایش میرسد .

اوه . در وازه الماری را شکاف کردی ؟ چرا ؟

برای اینکه از بی هوایی از بین نرود !

همانطوریکه دست و پا بسته در حال فتاده بودم خواستم از جا بلند شوم ! دخترم یک بار دیگر به آرا می گفت :

بلی در الماری دو سوراخ پدید آوردم تا هوای کافی برای او برسد .

و یا اینکه تو میخواهی بخاطر یک الماری مادر کلانم خفک شود ؟

البته که نمی خواستم ، مادر کلانش خفه شود هیچ گاه به مرگ او راضی نیستم در همین لحظه زنک در وازه عمومی خانه ما نواخته شد . و من خیلی خوشحال شدم برایش گفتم :

هله دیگر دست ها و پاها را باز کن ... کدام مهمان آمده میخواهی

مرا همین طور دست بسته و پابسته ببینند ؟

خیلی به نرمی جواب داد .

دست ها و پاها ی ت را باز نمی کنم !

یک بار دیگر زنک زده شد . درین دفعه خیلی طو لانی زنک زدند . من

هم به دخترم گفتم :

بقیه در صفحه ۷۸

کرده گفت :

بلی ... تو اسیر هستی ولی باید حتما خا مو شی و بی حرکت باشی در غیر آن من مجبور خوا هم بودم . ترا جزا بد هم !

درعین زمان کارد آشپز خانه را که در یک گوشه میز مانده بود برایم نشان داد . از ترس آب دهنم راقورت کرده و باز هم تبسم کرده گفتم :

البته آرام و بی حرکت خوا هم بودم . اما ما درت کجاست ؟

این سوال را دور نداخته نمودم به امید اینکه شاید کدام کسی آمده

و برایم کمک نماید او فوراً جواب داد :

مادرم در تشناب است !

غسل میکند ؟

نی او رانیز به نل شاور محکم به همراهی طناب کالا شوی بسته

کرده ام .



خیلی با عصبانیت از او پرسیدم : چرا ؟؟

دخترم بیشتر از این با عصبانیت بطرفم دید حتی چشمانش را بطرفم کشیده گفت :

این دگه کار خودم هست ! او تو وعده کرده بودی که دیگر حرف نزده

و بی حرکت به جای بنشینم . باز هم کارد آشپز خانه را که

بالای میز بود نشان داد . در همین لحظه احساس کردم که حلق و گلویم خشکی میکند . با مشکلات زیاد موفق

شدم آب دهانم راقورت نمایم . و گفتم : خوب جان پدر .. بابا کلا نت

کجا ست ؟

در منزل بالا .. در اتاقش .. او را نیز در چپر کتش محکم بسته

و از همین قبیل فلم ها بردم در پرده سینما اومی دید که یک شخص با مشیت به بینی یک نفر می زند و دیگری را با مشیت دیگر در شکم می کوبد عینا به مثل یک حرکت شوخی بین رفقا و سومی را با لکد در رویش میزد . البته قبلا او را بادو دست بصورت پیسم در پس گردن آن خم میسا زدا بالا خره کشت ما حاصل داد .

دیروز از کار بخانه آمدم . دخترم در وازه را برایم باز کرده خنده معنی داری بطرفم کرد .

نمی توانستم محبت پدری را فراموش کرده و او را بحالش بگذارم رفتم تا پیشانی قشنگ او را ببوسم بدو نا

اینکه بدانم چه اسراری در آن تبسم مخفی است . به مگر دیکه به حال

داخل شدم دخترم کلیم زیر پایم را کش کرد و من چون چنین انتظاری را

از او نداشتم موازنه خود را از دست

بعد از آن در روابط فامیلی ما پرابلم هایی پیدا شد که به مشکل از راه صلح حل میشد و درین لحظه متوجه شدم که چشم های جگر گرشه ام پر از اشک است و نز دیک است که گریه را سر بدهد . درس مغلق فامیلی نزدیک بود نقش بر آب شود . کوشش آخرین خود را نمودم . پدران اولاد دوست برای جگر گوشه های خود چه کار هایی نیست که نمی کنند و چه مشکلاتی را متقبل نمیشوند . دفعتا خنده را سر دادم و گفتم :

دیدی ؟ هیچ کپ نیست ! مادرت پدرت اتی کرد . بیا حالا تو پدرت را یک سیلی بزنی .. که هنوز هم خنده کند !

دخترم با چشمان اشک آلود تبسمی کرد ولی هنوز هم فیصله نکرده بود که بزند . زنم پیشنهاد کرد یک بار دیگر هم او را نشان بدهم که چطور مادرش پدرش را اتی می کند . برای اینکه طفل دفعه اول خوب فکر خود را نکر فته بود و از همین سبب خوب یاد نکر فته است .

تبسمی کردم و گفتم : دخترم را تحقیر نکن او طفل هو شیار و ذکی است و یک بار گفتن برای او کفایت میکند .

حقیقتا جگر گوشه ام طفل ذکی و هوشیاری بار آمد عادت کرد که مردم را بزنده مخصوصا مرا یعنی پدر خود را ! و هیچ جای شک نبود که این عادت جدید خود را از هیچ کس دریغ نخواهد کرد . حتی به همسرای اشخا صیکه هیچ نوع رابطه خویشی و قرابت ندا شت . البته تمام این کار ها یک دفعه صورت نگر فست مجبور بو دیم که چندین نمایش دیگر من و خانم برای او بدهیم . هر بار یکه میخواست سلی نمایشی خود را بزند انگشترش را میکشید همچنان یک کتاب چالهای جادو را هم پیدا کرده و به او آموختم .

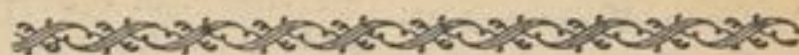
دخترم را به مکتب شامل ساختیم ولی هنوز هم خاطر جمع نبودم . و تا اندازه که از دستم برمی آمد کوشش می کردم تا او دلیر شده و به زدن مهارت پیدا کند . دایما بالا یش تمرینات مختلف اجرا می کردم . او را در فلم های مناسب زدن زدن مانند فلم (هله کو بای) ، فلم یک دالر شکافته شده ، فلم خد حافظ گرینگو



فانتیزی

ترجمه : نورانی

(حرکت فیلسوف ما بانه)



شیر در حدود صدمتر از من دور است ولی هیچ خطر متوجه من نبوده جای وحشت هم نیست بالاخره شیر هم یکی از موجودات این دنیا و مخصوصا مخلوق خداوند است او نیز به مثل مادر روی زمین زندگی میکند.

اما چه شیری است! یک شیر خیلی بزرگ و یک نمونه عالی آن! انسان باید فیلسوف باشد! نباید به همراهی آن مجادله کند. درحالیکه صدها متر از من دور است و باز چرا؟... او برای من هیچ کاری کرده نمی تواند... فقط به راه خود روان است او... به این طرف می آید.

خیلی با غرور و متانت اینطرف می می بیند.

انسان از چشم های او چشم گرفته نمی تواند. هر کاری که میکند به او می زبید ولی اگر کدام شخصی دیگر به عوض من بود حتما بالای آن فیر میکرد. ولی من فیلسوف هستم چرا جنگ کنیم؟... او به همراهی من هیچ غرض ندارد او فقط یک پشک است ولی یک پشک خیلی بزرگ. و چشمان او چه رنگ سبز زیبائی دارد. و چه معنی... معنی بزرگسی در چشمان او جا دارد. اما چه معنی؟... مثلا؟

انسان باید افکار فیلسوف ما بانه خود

اول بار است که ...
میمون کو چکه بالای یک درخت بازی میکرد. شیری در پای درخت آمده گفت:
- بیا پائین تا با هم بازی کنیم.
- نه من میترسم... میترسم که مرا بخوری... بشر طی پائین می آیم که دست هایت را ببندی و دهنت را با پوز بند بسته کنی. شیر رفت و همین کار را کرد میمون پائین آمد ولی میلرزد شیر گفت:
- حالا چرد میلرزی دهنت بسته است و هم دست هایت.
میمون با ترس گفت:
- چون دفعه اول است که می خواهم شیری را بخورم ترسم گرفته.



(بدون شرح)

میشود که بیاید؟... شیر چیست؟ یک همسفر ما. بلی... شریک و همسفر مادرین دنیا است... شریک و ولی در عین زمان صلح دوست است! میگویند اگر باو کاری نداشته باشی اونیز با تو کاری ندارد مخصوصا اگر سیر باشد... اما او را چگونه ببر سم که آسایر است و یا گرسنه؟ چیزی خورده و یا اینکه قصد خوردن مرا دارد؟

بهرتر است هیچ چیزی نگویم. برای اینکه میگویند... سکوت طلاست شیر عجیبی است... مخصوصا نمایشگاه ها! نگاه اونیز خیلی پر معنی است!

بر علاوه تمام این چیز ها او خیلی زیاد قویست! ولی انسان خیلی هوشیار تراز او است! فیلسوف هم اگر باشد... افکارش...

بوم... بوم... بوم... نشد فیر کردم... فیلسوف فیلسوف اما او خیلی نزدیک آمده بود به دو قدمی من رسیده بود. خوب شد که تیر بخطا نرفته بود و گرنه....

پایان



آدم های معروف و گپ های خنده دار

جروم ک جروم طنز نو یس انگلیسی
در مجلس چنین گفت :

آنقدر به «سلا متی» دیگران می
نوشیم ، تا سلامتی خود را از دست
بدیم .

برنارد شاو نو یسنده معروف
انگلیسی که آدم بذله گویی بود از
دکتر ها خیلی بلش می آمدو به آن
ها اعتماد چندانی نداشت .
یکروز شاو به تب شدیدی دچار
شد . بستگا نش بسراغ د کتور
معروفی رفتند و چون او عازم
شکار بود ، او را با همان حال تفنگ
بدوش به بالین شاو آوردند .

برنا ردشاو چون چشمش بدوکتور
افتاد ، نگاه تمسخر آمیزی به او
انداخت ، و گفت ، آقای دکتر، آیا
مطمئن نبودید که دواي شما برای
کشتن من کافی است ، که تفنگ
همراه خود آورده اید ؟

امین الله (آریا ارادتمند) معلم
صنف ۱۲ لیسه پل خمری

برنارد شاو زر سرفه کردن تماشا
گران در سالون تیاتر خیلی بدش
می آمد از همین سبب بعضا میگفت :
- از هرده نفری که سرمایخورند
یک نفر شان به داکتر مراجعه میکند
ونه نفر دیگر به تیاتر می آیند تا
نمایشنامه های مرا تماشا کنند .

فرستنده : بشیر احمد امینی

حاضر خواب

پدر: بچیم موقتی که بسن و سال
توبودم حق و ناحق از کسی اینقدر
سوال نمی کردم .
پسر: به همی خاطر به موال های
مه جواب جواب داده نمیتا نین .



بلون شرح

طرف يك نویسنده بچاپ رسید ،
ولی این جمله را در آن بقلم خود
او يك جلد به ژید تقدیم کرد
نوشت : تقدیم به نویسنده نامدار
قسم تحفه برای اندره ژید فرستاد
اندره ژید تا در لیلام کتاب های
خویش از آن استفاده نماید .
فرستنده : عبدالرب عزیزآفریدی

اندره ژید نویسنده معروف فرانسوی
قسمت اعظم کتابهای کتابخانه شخصی
خود را لیلام کرد ، عده زیادی از
مؤلفین و نویسندگان ازینکار او
ناراحت شدند زیرا در جمله کتابهای
لیلام شده کتابهایی وجود داشت که
خود نویسنده یا مؤلف به اندره ژید
هدیه داده بودند. چندی بعد کتابی از

خود حساب کنید

مهمان : تو چند ساله هستی ؟
طفل : والله وقتی که مادرم مرا بدنیا
آورد سی ساله بودو حالا میگوید ،
دوماه بعد بیست و هشت ساله میشوم
حالا خود تان حساب کنید که من باید
چند ساله باشم ؟

مره ترسانندی
صاحب خانه : وای چه کردی ،
این مجسمه را که شکستانی از
پنجصد سال پیش است .
مهمان: ای بابا مره ترسانندی ،
خیال کد نو خریدی .



نکته نکته

بسیاری از مردم نصیحت را فقط
در صورتیکه موافق عقیده خودشان
باشد می پذیرند .

بدترین عذاب بیکار نشستن است
بشر طیکه هنوز در جایی استخدام
نشده باشید .

از کار کردن لذت می برم ، ساعتها
مرا مشغول میدارد ، البته کاری که
بتشبینم و تماشا کنم .



بلون شرح

همه این حرف را میزنند .
مدیر به پیاده دفتر گفت :
- اگر کسی میخواست مرا ببیند
بگو کمیسیون ددرم فردا مرا جعه
کنید ، هر کس اصرار کرد که مرا
ببیند و گفت کار مهم دارم ، برایش
بگو همه همین حرف را میزنند .
ساعتی بعد خانم مدیر مذکور آمد .
خواست داخل اتاق مدیر شود ، پیاده
مانع شده گفت :
- مدیر صاحب کمیسیون دارند .
- آخر من کار مهمی ددرم .
- نه

- خواهش ... من زن او هستم
او عشقم است ... بگذار کار مهم
دارم .

پیاده جواب داد .
- نخیر ... همه همین حرف را
میزنند ... فردا بیائید .
فرستنده : طا هر فرین



بلون شرح

دیوای دیوانگان

دیوانه ای از دار المجانین فر او کرده یگراست پیش ملا نصر الدین
رفت ، ملا در همان وقت بالای منار ایستاده بود ، دیوانه هم خود را بوی
رسانده گفت :

- بیا خود را از اینجا پائین بیندازیم
ملا که دید چاره ای ندارد و باید يك قسمی خود را از شروی خلاص
کند گفت :
- ازینجا خود را پائین انداختن هنر نیست ، بیا پائین میرویم و از
آنجا خود را بالا می اندازیم .

دونفر کیله میخوردند ، یکی از آنها کیله را با پوست آن میخورد ،
دومی از وی پرسید :
چرا کیله را با پوست میخوردی ؟ اولی جواب داد : برای اینکه اولاً
آدم کنجکاوی نیستم ثانیاً میدانم دو بین پوست چیست

سوالات شما پاسخ میدیم

علمی

ادبی

اجتماعی

۱ - پاسخگوی مجله

در این شماره ذر جمله سوالات وارده از خوانندگان عزیز و محترم مجله بدو سوالی بر خوردیم اولی پر سیده بودند در باره اینکه مقدار معین ساعتیکه برای خواب هر فرد در شبانه روز تعیین شده چه فرق می کند که همین مقدار در ظرف روز انجام شود یا شب زیرا هستند بعضی کسانی که شب مصروف کار اند و اگر روز بهمان اندازه که شب باید بخوابند روز بخوابند چه می شود .

چند نفر پرسنده دیگری پر سیده است چطور انسان ها فهمیدند که پشم حیه و انات قابل استفاده است برای اولین بار چطور از آن استفاده نمودند .

اینك بجواب این پرسندگان عزیز و محترم مطالبی را که در شماره یکصد و پنجاه و نهم تاریخ ۲۷ عقرب روزنامه دیوه و شما ره تاریخی چار قوسین روز نامه اتحاد در مورد این دوسوال به نشر رسیده درین جا نقل می کنیم . امید است مطالب مذکور به معلومات پرسندگان محترم ماکمک کرده بتواند .

هشت میره ن پرستار در یکی از کلینیکهای جمهوریت اتحادی آلمان مدت سه ماه پس از ختم خدمت شبانه روز ها در يك لابرا توار خاص می خوابیدند و خواب آنان تحت بررسی

و مطالعه علمی قرار می گرفت . است و هر قدر هم فاقد اختلال باشد بوسیله الکترو د های متعدد وابسته به يك دستگاه غا مضمی همه حرکات تنفس ، ضربان قلب و همچنین تغییرات در درجه حرارت بدن و جریانهای الکتریکی مغز ، ثانیه به ثانیه ضبط و ثبت میگردد .

نتیجه این بر رسیها ۲۵۰۰۰۰ مشخصات الکترو فیزیولوژیک بود که برای ارزیابی بیک کامپیوتر سپرده میشد . بدین نوع پوهنتون فنی میونخ حل مسایل خواب تقریباً ده فیصد از هالی جمهوریت اتحادی آلمان را بدست گرفته است . قرار است که بر مبنای علمی علل ناراحتی های خواب که در بیشتر موارد متوجه شبکاران است روشن گردد . بر رسیها ی مذکور ثابت کرده است که خواب شب و خواب روز آنقدر متفاوت هستند که نمی توانند دارای ارزش مساوی باشند خواب روز حتی در اطاقهای که کاملاً تاریک و گوشه شده در برابر صد از نظر کیفیت دارای مزایا و خصایص خواب شب نمیباشد .

مخصوصاً از ضبط جریانهای الکتریکی مغز معلومات بسیار ارزنده بدست آمده است . معلوم گشته که تاه تر میشوند و موجب تقلیل مراحل خواب سبک و خواب دیدن میگردد . با این صورت خواب روز برای انسان دارای (کمبود استراحت) شده است که سیکلهای طبیعی خواب روز در حدود بیست دقیقه

مطالعه علمی قرار می گرفت . است و هر قدر هم فاقد اختلال باشد بوسیله الکترو د های متعدد وابسته به يك دستگاه غا مضمی همه حرکات تنفس ، ضربان قلب و همچنین تغییرات در درجه حرارت بدن و جریانهای الکتریکی مغز ، ثانیه به ثانیه ضبط و ثبت میگردد .

انسانهای ابتدایی از پشم

گوسفند به شکل نمبر برای هر نوع لباس ، فرش و غیره استفاده می کردند ، ساختن نمد استفاده از آن برای بشر ابتدایی ساده بوده ، پشم را یکجا کرده و بعد هموار و سخت می نمودند و یالگد می کردند که در نتیجه يك پارچه سخت پشمی بنام نمد که تاکنون در اکثر نقاط کشور ما ساخته میشود و مورد استعمال قرار داد میساختند و از آن به شکلی از اشکال استفاده می بردند آهسته آهسته بشر ابتدایی با طرز بهتر نمد ساختن آشنا شد و پارچه های گلانتری را برای فرش و لباس ساختند و با این ترتیب همیشه پشم های گوسفندان مان را

سوالات شما با يك قطعه تکت پستی باطل نام شده و آدرس مکملتان به ما ارسال فرمائید

تاریخی

اقتصادی

هنری

پاسخ به دوستان این صفحه

بناغلی عزیز احمد از هرات !

شما خواسته بودید که محمدرفعی را با عکس وی که یکی از هنرمندان معروف هند است بشما معرفی کنیم . چون این کار قبلا صورت گرفته لذا از تکرار آن معذرت خواسته و امید داریم معذرت ما را قبول کنید . . .

بناغلی سکندر و جمال الله یمن از گلپهار !

موضوع مورد نظر تان در شماره اول سال ۱۳۵۱ به نشر رسیده است . از اینکه شما از ما شمار ه مذکور را مطالعه کرده اید متاسفانه امکانیت آن میسر نیست زیرا شمار ه های مذکور قبلا تو زیع گردیده و نسخه از آن باقی نمانده است .

بناغلی سیدال از میرپه گو ت !

درین مورد متاسفانه روی صفحه مجله تا حال چیزی نشر نکرده ایم و اگر خواسته باشید مطلب تا نرا بیا و ا ضح بنویسید تا معلومات لازمه بدسترس تان گزارده شود .

بناغلی حسین علی از قلعه فزیر چاردهی !

این نوع سوالات را می توانید از دوستان دور و پیش خود بپرسید تا بشما معلومات لازمه ارائه کند .

مدرک پول زیادی بدست هموطنان راه امرار حیات مینمایند که با می آید و در اقتصاد عمو می کشور تشویق مالد از ان و صنعت گر ان محلی از طرف حکومت مجاهدات کمک بیشتر میشود . اکنون که پیش از پیش در تربیه انواع بهتر گو سفندان از طرف حکومت بذل توجه می گردد و انواع صنعت پشم نیز در کشور تحت رهنمایی وزارت معادن و صنایع صورت میگیرد بیشتر پشم گوسفند در کشور عزیز حایز اهمیت شده و افغان های فعال به تربیه گو سفند می پردازند و از پشم آنها اشیاء قیمتی از قبیل قالین گلیم، نمد و غیره میسازند و از یمن

پشم کسب اهمیت نموده است و به

حیث یك ماده بزرگ در تهیه فرش و پو شاك بکاررفته است ، صنعت پشم بشکلی از اشکال در قرن هفده تر قی شایانی نموده چه در اروپا چه در نقاط دیگر مردم بقسم نمد ولی به نحو بهتری از پشم استفاده کردند و در قرن هجده و سایل تابیدن پشم نیز اختراع شد و آهسته آهسته مردمان سراسر عالم طرز استفاده بهتر از پشم را یاد گرفتند و به نحوی از آنحاء از آن استفاده بردند .

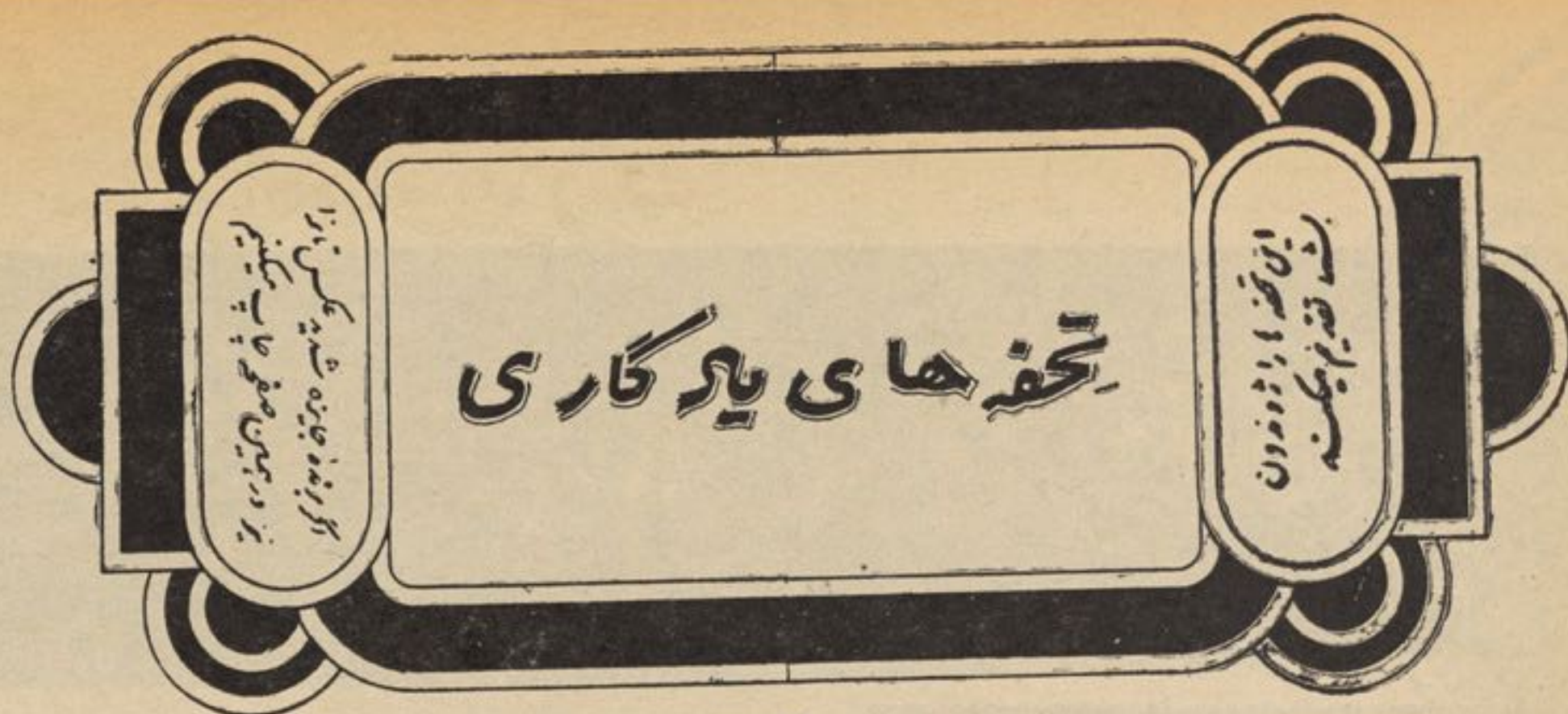
در سر زمین آریانا نیز از گذشته های خیلی دور باین سو از پشم گوسفند به شکل نمد استفاده شده

و تا کنون این فن باستانی در بین اکثر از روستا ثیان که با مالدار ی مصروف اند باقی مانده و نمد های زیبای از طرف این روستا ثیان ببازار عرضه می گردد که امروز مردمان سراسر کشور عزیز ما در پهلوی فابریکه های پشمینه بافی خویش مقدار زیادی پشم گوسفند حاصله شان بخارج صادر می گردد و از یکمقدار هنگفت دیگر آن نمد گلیم ، قالین ، برک ، پتو و غیره ساخته شده و این اشیاء صنایع دستی کشور ما را شهره عالم ساخته که نه تنها ازین صنایع دستی پشمی در خود کشور از طرف روستا ثیان و شهریان استفاده بعمل می آمد بلکه کالا های ساخته دست هموطنان مادر بازار های دوره تاریخ در تمام اجتماعات بشری دنیا خریدار زیاد داشته و از یمن

جمع می نمودند و در صنعت نمد سازی بکار می انداختند که بعد ها طرز و نمد های زیبایی برای متمولین و پیشوایان قوم دستیا بگردید اگر چه تاریخ آغاز استعمال پشم گوسفند را نمی توان بدرستی تعیین کرد ولی تا آنجا که روشن است بشر ابتدایی تقریباً در سال ۴۲۳۵ قبل از میلاد در مصر از پشم گوسفند بقسم نمد کار گرفته شد و این نمد ها را به نحوی از آنحاء در فرش کردن اقامتگاه ها و تهیه البسه بکار میبردند که بهر صورت این ابتکار در وقتش از پیشرفت های بزرگ بشری بحساب آمده و راه نمد سازی برای مردمان آن وقت باز گردید که تا امروز پشم در بین جوامع مدنی اهمیت خاصی داشته فرشی زینتی و قیمت بها و لباس های شیک و پر بها از آن ساخته میشود که گوسفند نه تنها دیروز قربانی انسانها میشد بلکه امروز نیز از گوشت ، پشم و پوست آن حداکثر استفاده میشود و پشم آن بیشتر در صنعت بکار می رود در اقتصاد اجتماعات و کشورهای بزرگ صنعتی نقش بزرگی را بازی می نماید .

شواهد دیگری در دست است که تقریباً در سال ۲۳۵۶ قبل از میلاد مردمان قدیمی چین از ابریشم استفاده می کردند ولی از پارچه های پشمی نیز بحیث سپر در میدان های جنگ استفاده میشد و در همین دوره تاریخ در تمام اجتماعات بشری دنیا خریدار زیاد داشته و از یمن

به هرگونه سوالات شما به پاسخ منوبت جواب داده میشود .



فقط کارت مربوط این صفحه را خانه پری نموده به
آدرس مجله ارسال بدارید و منتظر قرعه کشی باشید

تحفه های یادگاری این هفته ما عبارت خواهد بود از:

جایزه های این صفحه

توزیع میشود

دو سیت جراب اسپ نشان

دو ستان محترمی که اسمای شان ذیلا معرفی میگردد در قرعه کشی
جایزه های این صفحه مستحق جایزه شده اند:

جرا با اسپ نشان محصول بی رقیب وطن

مشتریان محترم!

شما می توانید بهترین جراب دلخواه خود را از غرفه مخصوص
فروش جراب اسپ نشان از فروشگاه بزرگ افغان به قیمت خود قابریکه
خریداری نمایید.

پاکت های تانرا باین آدرس بفرستید:

کابل - افغانستان - انصاری و ات - مطبعه دولتی دفتر مجله ژوندون

مجله یادگاری

بنیاد علی حکیم الله صنف ۷ مس مکتب سرای غزنی، عنایت الله طاهری از
قلعه نصح الله، عبدالظاهر بابکر خیل لیسہ استقلال، حیلہ حاجتی از
شبرغان، عبدالقا در بیکس زاده از لیسہ حبیبیہ، نسیمہ احمدی از
لیسہ ستاره فاریاب، عزیزه قاضی از صری ازمو سسہ نسوان مزار شریف،
ملکہ عطیہ وری مکتب نسوا ننگرهار، مر ضیہ خلیل صا لہ زاده،
لیدا صدیق زاده از لیسہ شاد حدخت بلقیس، شریفہ رضوی از لیسہ هوا
پنخمری، سید امان الله پریش از لیسہ نعمان چاریکار، حبیبہ عرب از لیسہ
ستاره فاریاب، حمید الله صافی از لیسہ حبیبیہ، مرحبہ الکوزی از
دار المعلمین ننگرهار، گلالی روشنکر معلمہ لیسہ زر غونہ، تور پیکسی
یو سفزی از لیسہ ملالی، شکر یهروشنا از گلپهار، حفیظ عا شور
اسما عیل از لا پراتوار تشخیص امراض حیوانی مزار شریف، گل غوثی
توخی از پشمینه بافی قندهار در کابل، جواد احمد ورور از مواد نفتی
ننگرهار، احمد غوث یو سفزی از لیسہ استقلال، حیات الله خیاط
از میرویس میدان، محمد ظاهرا وزارت مالیه ونور یم از چهارد می
از کسانانی که در فوق نام شان تذکر داده شده خوا هشمندیم بایک
قطعه فوتوی خویش بد فتر مجله تشریف آورده جایزه خویش را
تسلیم شوند. دوستان که در اطراف ولایات دور دست تشریف دارند و
خود شان بکابل رسیده نمیتوانند تنها یک قطعه فوتوی خود را با آدرس
مکمل خویش بزود ترین فرصت بفرستند تا جایزه شان با آدرس
شان ارسال گردد.

شاهراه‌های بزرگ

اندازه آن اصلاحات و انکشافات با موانع مواجه گردید.

در ممالک افغانستان - تایلند - و برما تعداد زیاد و سایل ترانسپورتی لاری ها و بس ها مشا هده میگردددد حالیکه در ایران - هند وستان - مالیز یا و پاکستان تعداد وسایط توریست ها زیاد در حرکت میباشند همچنان مالیز یا دارای سرك های خوب بوده و لی جریان ترافیک نسبت گو لایی های خطر ناك و ازدحام وسایط به بطا نثت مواجهه میباشند. در كمبود یا چون سرك ها تنگ و خورد میباشند با وجودیکه تعداد وسایط خیلی زیاد نیست اندازه و سطحی تعداد حادثات ترافیکی بلند محاسبه میگرددد.

گاد یهای اسپکی خطرات و موانع بس بزرگ ترافیکی رادر بعضی مناطق پاکستان و هندو ستان سبب میشود. ولی در بعضی مناطق دیگران بایسکل ها چهره عمده ترافیک جاده رانما یان می سازد و قورا به نتیجه میرسیم که استعمال این گونه ماشین ها در ممالک مز دحم و بر نفوس تا اندازه زیاد انکشاف نموده است مثلا در ایران - مالیز یا - تایلند و یا ممالک دیگر یک می خواهند فابریکه های بایسکل ها و سکو ترها را بیشتر فعال سازند تعداد این گونه وسایط زیاد است چنانچه هندوستان پاکستان در ردیف اول این ممالک به حساب میرود. سرك های این مناطق در تبادل اموال و تجارت منطقوی و بین المللی بس مفید ثابت گردیده بصورت متواتر انتقال و تجارت میوه های تازه و سبزیجات وادی های شرقی و شمالی افغانستان به استقامت پاکستان غربی و هندوستان صورت میگیرد و حتی فکر میشود که با بکار انداختن عراده جات سرد کننده و موتر های دارنده یخچال ها این امكانات را بیشتر تقویه خواهد بخشید مواد ابتدایی تجارتی را افغانستان از اتحاد جماهیر شوروی - ایران - پاکستان حاصل میدارد. و با انکشاف صنایع منطقه خط السیر ایران کابل از نقطه نظر تجارت و موتر فقط انکشاف نموده و فعالیت بیشتر دوام دارد. از طرف دیگر ذخایر زیر زمینی معادن افغانستان

شماره ۴۰

حاره جنوبی که خواهان هوای خوب میباشدند با خود جلب مینماید. سوم - ساحه تمدن بود یزم که از نقطه نظر تور یزم اهمیت زیاد دارد

و در مسیر این جریان ممالک برما - هند نیپال - تایلند - کمبود یا بنگال - سایگون - سنگا پور و کو لمبو قرار دارد.

این سلسله سرك های آسیای جنوبی بمنظور اتصال مهمترین مراکز و مناطق آسیای با جهان ارو پای و ممالک ساحه مدیترانه - طرح ریزی شده و روی همین اساس است که حکومت ترکیه به اعمار یک پل بر بالای ابنای باسفررس حق اولیت قایل شده تا سرك های آسیایی را با ممالک ارو پای و صل نمایند.

کمیته که جلسه او لین خود رادر ماه اپریل سال ۱۹۶۵ دایر نمود اهمیت پلان های پنج ساله را غرض تمهید تاسیس و انکشاف این نوع سرك ها لازم می دانست تا آنکه کوشش های خود را به تاسیس و اعمار شاهراه بزرگ آسیایی معطوف بداند علاوه تا تدابیر و تاسیسات ترافیکی را اصلاح و آنرا با ضروریات عصری هماهنگ سازند و تلها ذخایر مواد سوخت خدمات عا جل و خدمات تیلو نوی

بادرك این ضرورت از طرف ممالک آسیایی باید یاد آوری نمود که طرق مختاری و جریان ترافیکی در این ممالک رویه بهبود پیش می رود این عده سرك ها نه تنها در حصه حمل و نقل اموال و اشخاص كم نموده اند بلکه در حصه تنزیل کرایه نیز بی تاثیر نه مانده است و در اخر علاوه میشود که در انکشاف کلتور و تبادل افکار بین توده های مختلف مردم جهان شاهراه بزرگ آسیایی مفید ثابت گردیده سوء تفاهات قبلی را از بین برده و علاقی با همی برادری را تقویه بخشیده است.

تشکر



از محترم دكتور كلاب الدين جمال متخصص نسایی وولادی شفا خانه مستورات ولایت بلخ که در عملیات و تدای خانم اینجانب از هیچگونه مساعی بی آلا یشانه دریغ نفرموده اند اظهار امتنان نموده و از خداوند متعال مو فقیبت بیشتر شایسته را آرزو می نمایم.

عبدلکریم مدیر فرمایشات
فابریکات کود و برق مزار شریف

صفحه ۷۳

لیدر لیکی از معروف ترین فابریکه های دواساز
ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سراسر
جهان شهرت دارد ده ها قلم از تولیدات فابریکه لیکی
که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان
مورد استعمال دارد از جمله آنتی بیوتیک های آن مثل
اکرومایسین در بسته بندی، کپسول، مرهم، قطره و پودر و غیره
میگردد و مریض میتواند مطابق توصیه دکتر باطمینان
کامل به استعمال آن بپردازد.

عشق یعنی دردسر

اینکه چه واقع شده است
آنقدرها ضروری نیست. عشق من
که در او خلاصه گردیده بود هرگز
تغییر نمیکرد.

و این را صبح است که جیم تغییر
نمیخورد. دو هفته بعد او از طبقه
بالا در حالیکه گلو درد شدید داشت
پائین گردید. و حال از شما میپرسم
اواز کجا گلو درد گرفت؟ میدانم
به تقلا افتیده اید. کوشش کنید
به این سوال جواب بگوئید و اگر
نتوانستید با من همنا شده و
بگوئید:

عشق یعنی درد سر.

پایان

۲۳۵ مخ پاتی

دیو شی به هیله

زما میره اته میاشتی کپری چه
می شویدی.
دهغه سترگی به رپیدو شوی او
راته وی ویل.
زه دیره معافی در خخه غواپم ماحق
نه در لود چه داسی خصوص
پوینستی در خخه و کرم هیله کوم چه
معاف می کپی زه دیر افسوس کوم
خخه چه ته دیره خوانه اود کو نپیدو
نه وی.

زه شپرویشست کلنه یم داخبره می
ورته وکپه او توله توجه می دخیل
ژوند پخوا نیو تشو او خالی کلونو
ته ور وگرخیده.
بناغلی کرو تر خا مخا زما احساس
درک کپی و خخه کله چه هغه په نورو
خبرو پیل وکپه آواز پی کو چنی اود
ترحم نه دک بنکاریده «آیا کوچنیا ن
لری کوره که دی زپه نه وی چه زما
دغی پو بنستی ته خواب را کپی
همدا سی پی پریرده او هیخ هم مه
راته وایه».

به لنه پول می دخیل زوی تیمونی
اود تصاد م به باره کپی خو خبری ورته
وکپی. ما کو شش کاوه چه خپل
شخصی غمونه دخیل ور خنی ژوند
نه لیری او بیل وساتم خخه چه
پوهیدم ددغو غمونو رایادول دیوی
خوا خلک غمجن اونا آرامه کوی اوله
بلی خوا زما درد اوغصه را تازه کوی
خو کلاو کروتو به دیر مهارت سره
دغه خبری راباندی وکپی چه زه
اصلا پوهه نه شوم هغه پول دردونه
می خه شول اودخو میاشستو پخواپه
نسبت چه زپه می دغمونو دک واورس
می دزیاتی آرا متیا احساس کاوه.

نوریا

ژوندون

که در زیر میز خزیده و خود را پنهان
نمایم.
در حالیکه به من من افتیده بودم
گفتم:
دو باره دراز میشود.
هنکا می که به بسیار عا جزی
آرزو میکردم ایکاش مو هایم بطور
ناگهانی و غیر مترقبه دراز شود
و باشد هما بطور یکه بود جیم
انگشتش را در بین حلقه مو های
کوتا هم فرو برده و پرسید که آیا
ای؟

فکر میکنم او متاثر گردیده است.
تو متاثر شده یی؟ او...
خود را در آغوش او رها کردم و به
او اجازه دادم بفهمد که تاجه اندازه
از فقدان مو هایم متاثر گردیده ام.
او مرا بخود فشرد و گفت:
- میتوانیم هر چیز را دو باره به
جای اصلی اش قرار دهیم. چقدر وقت
است که تو راه و روش دو ست
داشتنت را نسبت بمن تغییر نداده
ای؟

کمپنی میدا کسپورت

MEDEXPORT

هرگونه فرمایش را برای دستگاه
تصفیه آب Distillators که دارای



ساختمان اصلی میباشد قبول میکنند.
این دستگاه برای تولید آب خالصی
بطور فوری در درملتون ها، لابراتوار
ها، روغتونها و فابریکه فرماسیفت
استعمال میشود.
برای مزید معلومات لطفاً به

نمایندگی تجارتی اتحاد شوروی در
افغانستان کمپنی میدا کسپورت
MEDEXPORT
مراجعه نمایند یا به تلیفون (۴۰۵۴۴)
در تماس شوید.

MEDEXPORT



MOSCOW, USSR

پرسید:
- تخم های نیم بند و شر بست
نازنج؟
صورت او در حالیکه بدقت بسوی
موهای طلائی سندی نگاه میکرد در
اثر تبسمی چین خورده و بخوشی
سروش را شور داد.
لباسم را پو شنیدم اما کلاه چین
دار را از سرم دور نکردم. هنکا می
که به طبقه پائین رفتم جیم روی چوکی
مورد پسندش نشسته بود. این
چوکی هنوز هم در نزدیک بخاری
دیواری قرار داشت. دو گانگی ها
در اطرافش قرار داشتند و سندی
روی پاها یش بازی میکرد. آخرین
دفعه، هنکا می که من چوکی هارا
جایجا کرده بودم او آنها دو باره
نزدیک پنجره آورده بود.

جیم برای صرف ناشنا دا خل
آشپزخانه "کر دیده و گفت:
- منزل شکل دیگری بخود گرفته
است.

من سرم را شور داده و تشریح
کردم هنکا می که او رفته بود من
مجبور بودم بعضی کارهای انجام
بد هم. اما تمام آنها را الان دوباره
به شکل او لی در خوا هم آورد.
من این سخن را دو باره ارزیابی
کرده و گفتم:

من دیشب میخواستم که آنها
تغییر بد هم و بعد توقع نداشتم که
توانقدر وقت بیایی و...
جیم خندیده و گفت:
- سجدی نباش. پس است. بد معلوم
نمیشود. آنقدرها هم زیاد مستریج
نیست شاید...

- اما تو به آن عادت خواهی کرد؟
- کو شش میکنم.
بعد پوز خندی زده و اعتراف کرد
که در نگاه اول متوجه این تغییرات
نگریده است و گفت:
- تا وقتی که من سایه امرا بالای
چوکی آبی ندیدم. این است تمام
آن...
- من آنها دو باره تغییر خوا هم
داد...

تغییرات بزرگ مو فقیهت به ارمغان
میاورد من فکر میکنم. بعد بسوی
او با نگاه های خیره نظر دو ختم. اما
در این لحظه مو هایم را بخاطر آوردم
و به عجله پشتم را دورداده و بسوی
بخاری متمایل گردیدم جیم بسوی من
آمد و پیش از اینکه بتوانم او را
متوقف سازم کلاه را از سرم
برداشت و خیره خیره شروع به
نگریستن بسوی من نمود. میخواستم

پردی وحشی

فرا نسواز تشکر کوم !
ژان چه نور ددی خوږ وورور له
لاسه تردو سپر مو رسید لی و په بی
حو صلیکی سره دکر یستین په غوږ
کی وویل .

—نوری نودا خبر ی پرېږده. ژر
ی تیر باسه چه په خپله مخه ځی.
خوپه همدی وخت کی ور په زوره
خلاص شو او دوه تنه په توما نچو
سمبال سړی دبر بننا په چټکی سره
کوڅی ته ننوتل یوه یی په کلکه لهجه
وویل :

—ژان توماسه ، لاسو نه دی جگ
ونیسې . له ځای نه دی هم مه خوځېږه .
ترهغو چه ژان غو بنډل خپله
تومانچه راو کاږی بیواو خټه
دتوما نچی دډز غږ پورته شو. ژان
خپل مټ ونیوه اودتپی زمري په شان
وغور یده خودوه پټو پو لیسانو یی
په لاسونو کی هټکړی ورو اچو لی .

دپو لیسو په ټپسن کی ژان—
توماس دکر یستین اپار تمان ته دخپل
ورتک راز بر بند کړ . او وی ویل .
له کومه ځایه چه ملگری یی ریموند
یوه معشو قه په همدی نامه در لوده
چه په همدغه اپار تمان کی او سیدله
نوهغه گو مان کړی و چه هغه له
پیسو نه ډک بکس همدلته دی. پټو
پولیسانو دژان د هغو نښو له مخه چه
ور کړی یی وی ۱۵ ورځی وروسته

دغه پیغله وموندله او پیسی یی هم
ترینه واخیستی فرا نسواز وروسته
دژان توماس له نیول کیدو څخه
کریستین ته وویل— هغه وخت چه
یی له راډیو نه راډیو یی پیام واورید

اوبیا یی دژان په تندی دزاده پرهاړ
نښه و لیده اوهم یی دخپلی ملگری
له زاریو نه ډکو کتوته فکر شو نود
سو غات دراوړلو په پلمه له ځایه
پورته شوه او ژر یی پو لیس پدی
پیښه خبر کړ .

هغه سو غات یی هم ددی لپاره
اخیستی و چه دخپل ورور او کریستین
دکوژ دی په ویاړ یی هغوی ته ورکړی
ځکه پو هیډله چه گز او په له کریستین
سره مینه لری او غواړی چه د هغی
ریباری و کړی .

(پان فلیمنگ) کسی که

—باری په اوگفتم که شب را بیا
مرد ناز نینی به سر آورده و صبحا نه
رانیز با او خور دهام . یگانه سوا لی
که در برابر این گفته از من کرد این
بود که آن مرد چه مر بایی به من
داده است .

فلیمنگ درباره زنان همواره
سخنهای بدی میگفت مثلاً در اپر یل
۱۹۶۰ به خبرنگار روز نامه ایونینگ
استندرد گفت :

—اشکال کار درین است که زنان
خیلی کثیف هستند ز نان انگلیسی
خود شان را نمیشو یند. ز نان
فرا نسوی بد نها و پو ست وحشت
آوری دارند .

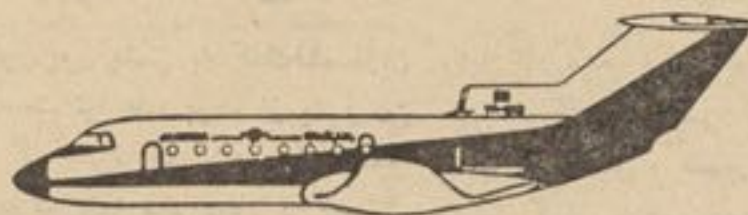
در باره ز نان امر یکایی هم
سخنهای ز شتی دارد .

اما این خصوصیتها برای اوگران
تمام شد . بدین معنی که هر گز
نتوا نست ز نان را بشناسد. از
همینجا ست که قهر مانان زن در
داستانهایش ، از و سپر لیند ، تا
«کیسی سوزوکی» موجودات مقوا یی

(ناتمام)



با جت افغان الوتنه

پرواز های باختر افغان الوتنه ، در خدمت شما است
سریع ، مستریج ، اقتصادی

پرواز های باختر افغان الوتنه جهت فراهم آوری تسهیلات برای
همو طنان عزیز در هر هفته چهار پرواز بکنند ، چهار پرواز به
مزار شریف — یک پرواز به میمنه — هفت پرواز به هرات ، چهار پرواز
به چغچران ، سه پرواز به کند هاریک پرواز به تیرین کوت سه پرواز
به خوست و شش پرواز به بامیان ، از کابل صورت میگیرد و در هفته دو
پرواز به تالقان دو پرواز به خواجه غار ، چهار پرواز به فیض آباد

ازمن خواسته بود که به ملاقاتش
بروم . این مرد به من پیشنهاد یک
شغل مهم تجار تی کرده است .

فلیمنگ در کار تازه اش خودش
را آسوده احساسی میکرد. درین
شغل یکی در کار ها یش نو شتن
گزارشهای ماهانه بود. هیو کوپتمن
یکی از شریکان این مو سسه دوست
نزدیک و حامی ((فلیمنگ)) شد .

اما شش سالی که وی بدین
صورت سپری کرد ، هیچ گونه
پیروزی برایش بار نیاورد. و پول
بزرگی که امید وار بود به دست
آرد ، به دست نیامد. درین مدت
فرصت کافی داشت تا به ز نان
بیر دازد و چنین به نظر میرسد که
رفتارش با آنان خشن و سنگد لانه
بوده باشد .

برخی از زنان سخت وی را دوست
داشتند و این برای او مصیبت بار
بود — خسته اش میکرد . وقتی از
هی خسته میشد ، سر دو بیر حم
میگشت . او این علاقمندی ز نان را
زیانمند و خطر ناک میدانست ، زیرا
دل بستگی ز نان به او ، وی را مقید
میساخت و او خوش نداشت مقید
شود او دو ستان و معشو قکا نش
را از هم جدا نگاه میداشت و تا چلو
پنج سالگی نا مش در هیچ قضیه
طلاق داخل نبود .

همه او را میشناختند . ز یرا
تکلف انگلیسی را دور انداخته بود
و مسایل جنسی را با بیپر دگی
مطرح میساخت . هر گاه زنی را برای
تختین بار دریک مهمانی ملاقات
میکرد از این زن خوشش میامد ،
در ظرف نیم ساعت عشقش را به
او ابراز مینمود و اگر در خواستش
رد میشد ، با خوشحالی آن را نادیده
میکرفت و همه چیز را از یاد میبرد.
با اینهمه او حقیقتاً زنان را دوست
نداشت . یکی از دو ستان نزدیکش
درین باره مینویسد :

—وضع یان در برابر زنان همواره
مرا مسحور میساخت رفتارش با آنان
شرارت آمیز بود و چنان در باره
مسایل جنسی سخن میگفت که فکر
میکردم سخت مست است. بدیوی
دران بود که نه میتوا نست آنان را
با خودش ببرد و نی میتوا نست
رها یشان کند .

این بر خورد او باز نان برایش
امتیازاتی داشت. مثلاً هر گز
حسادتش بر انگیزته نمیشد ، یکی
از زنانی که درین دوره او را میشناخت
میگوید :

هنر در عرس

«اعتمادی» میگوید:

استعداد های خوب در کشورمان پرورش نمییابد و انتخاب هنرمندان سر سری صورت میگیرد که این خود وضع موسیقی را نابرابر میسازد.

«اعتمادی» در میان هنرمندان و آدملهای پر آوازه کشور خود مان و کشور های همسایه دوستانی دارد این دوستان او غالباً به نظم یابانه نثر آواز او را، هنراورا ستوده اند. مثلاً استاد سعید نفیسی در نامه ای به اعتمادی مینویسد:

«آتشب اگر هزار دستان لب از نغمه سرایی بسته بود، چه زیان کردیم؟ تو که به دستان لب گشاده بودی. کاش هزار دستان در آن دل شب در بزم ما میبود تا از بانگ نارسای خویش واز آهنگهای ناساز خود در برابر زند خوانی های توشتر مگین شود ...»

همینطور استاد خلیلی در محفل، فی البدیهه، ابیاتی سروده و به اعتمادی اهداء کرده است:

«ای حمید، ای رخ تو جان افروز شب ما از نوای تو چون روز
ای زسوز توساز ها پیوسته وز صدای تو راز ها پیوسته
دردل پرده صد جهان ساری ای زمین زاد، آسمان ساری
شعر از سوز تو نمک گیرد نغمه از توره فلک گیرد ...»

«اعتمادی» میگوید که در میان سرایندگان حرفه ای استاد آهنگ سرآمد همه و مایه افتخار موسیقی کشور ما ست. در میان سرایندگان غیر حرفه ای میتوان از سمیع سراج، استاد برشنا، شریف پرونتا، شاه ولی ولی، خیال عبدا لطیف مدیر بانک ملی و سید مظفر به نیکویی یاد کرد که دانش وسیعی در موسیقی دارند حنجره طلایی خلاند هم درخور یاد آور یست. اعتمادی میگوید گروه هایی که اخیراً تشکیل شده و به هنر نمایی (۱) میپردازند، سوز به بلندی دارند که من از درک و فهم شیان عاجزم و لا بد نظری نمیتوانم داد!

«اعتمادی» و رقبای دوستانی را که نام بردم، با دقت نگه میدارد و آنها را به چشم دار یسهای گران بها، می بیند. میگوید:

همین پادا شها مرا بس است.

(پایان)

مخمس خیالی بخا رایی بر غزل شیخ بهاء الدین عالمی که اعتمادی در عرس خواجه در قالب یک مقام سرآید.

تا کی به تمنای وصال تو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد بسر آید شب هجر آن تو یا نه

ای تیر غمت را دل عشاق نشانده

جمعی بتو مشغول و تو غایب زمیانه

رفتم بدر صومعه عابدان

دیدم همه را پیش رخترا کعبه و ساجد

در میکرده رهبانم و در صومعه عابد

که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

هر در که ز من صاحب آن خانه تویی تو

هر جا که بروم پرتو کاشا نه تویی تو

در میکرده و دیر که جا نا نه تویی تو

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

آندم که عزیزان بروندی هر کار

زاهد بسوی مسجد و من جانب خمار

من یار طلب کردم او جلو که یسار

حاجی بره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

عاقل بقوا نین خرد راه تو پیوید

دیوانه برون از همه آیین تو جوید

تا غنچه نشکفته این باغ که پیوید

هر کس بزبان صفت و حمد تو گوید

نایی بنوای نی و مظرب به ترانه

بیچاره «خیالی» که دلش پر زعم تست

هر چند که عاصیست ز خیل خدمت تست

امید وی از عا طفت دمبدم تست

تقصیر (بهایی) با مید کردم تست

یعنی که گنه رابه از این نیست بهانه

بقیه صفحه ۲۹

ریالیزم اجتماعی

فلم چند تا آهنگ گنجا نیده شده بود، ولی در اساس درو نمایه اجتماعی پیشروی داشت.

در فلم را هی با شرکت دیوانند و نلنی جیونت، به باز گوئی داستان بهر ه کشی کار گران کشاو رزی، در یک کشتزار جای در آسمان بردا ختم لازم بود این فلم در کشتزار های زیبای جای فلمبر داری شود، مگر منتظران بریتا نیایی اجازه نمیدادند که به این کشتزار هانزدیک شویم.

فلمی که خوشنودی بسیار مرافراهم ساخت، مونا بود. درین فلم حیات بمبئی از پشت چشمهای کودکی گمشده دیده میشود و فلم در واقع مقطعی بود از جامعه سه گوش ما. (بقیه در صفحه ۷۸)

رابه کار می گرفت، حتی اگر در صدد نمیبود که با عنصر گریز گرایشی سازش کند. شماره کوچکی از تولید گران حاضر بودند داستانهای از نظر اجتماعی مترقی را در لابلاهای آهنگها و بارنگ احساسات، به شکل فلم درآوردند چنانکه راج کپور با متن آواره که من نوشته بودم، همین کار را کرد.

در چنین فضایی به ساختن دومین فلم خودم پرداختم. این فلم انهنونی نام داشت و نرگس و راج کپور در آن نقش بازی میکردند. اگر چه در این

نفس کور پور یشتن به کمک فلمسازان تنگ دست نیا مده بود. ازینرو، من و تولید گر شر یکم پنج سال صبر کردیم تا قرصه فلم دهارتی کی لال را بر دازیم و به کار ساختن فلمی دیگر آغاز کنیم.

در درازای این سالها ریالیزم اجتماعی به عقب رفته شده بود. سالهای پس از آزادی دوران در هم شکستن پندار ها بود و گریز گرای جریانی اصلی سینمای هند را میساخت. نظام جلوه دهی ستارگان همچنان باقی مانده بود و هر کسی این روش

شکل در ماتیک در چار چوب هنری غیر عادی و هیجان انگیزی مطرح میساخت، پنجه نگار یکی از جایزه های بزرگ را در جشنواره فلم در کانیس به دست آورد، ولی در هندوستان به همان سر نوشت هارتی کی لال چار شد.

نمیدانم اگر این دو فلم از نظر درآمد پیروز میشدند، چه نتیجه ای بار میآمد. حتی فلمی چون همراهی که به دست بیمل روی ساخته شد و بر گردان هندی یک اثر زیبا و پر معنای بنگالی او به نام او دایر پتی بود، در برابر اثر های پر زرق و برق ساز آمیز در سینمای هند شکست خورد. این ها همه مربوط به زما نیست که جایزه های سینمایی در هند وجود نداشت و فلم فای

عصر کیهانی

ریا لیزم اجتماعی

اگر چه درین فلم از آهنگ و بازیگران بزرگ نشانی نبود، با اینهم محبوبیت خوبی به دست آورد. این فلم توسط یکی از روز نامه های لندن چنین ستوده شد. «ارزشمند ترین و زیاده ترین فلم جشنواره فلم ادینبورگ» این فلم افتخار شریک شدن با شپکار ستیا جیت رای به نام پتھر پنچالی را در هفته هفت در لندن به دست آورد.

ریا لیزم اجتماعی همزمان با پیروزی جهانی ستیا جیت رای ویا شاید هم به علت ظهور نیو ریالیزم ایتالیا بی، بار دیگر در سینه های هند جلوه گر شد. بمیل روی دوبیگه زمین و راج کیور بوت پالش را ساخت این دوره، بدون شک یکی از آفریننده ترین دوره های سینمای هند است. برخی از تولیدگران و کارگردانان میتوانستند در زمینه های دیگری نیز به کار پردازند چنانچه اثر ریا لستیک بمیل روی یعنی دو بیگه زمین اثر احساساتیش یعنی دیو داس و فانتزی تغزلیش یعنی مد هو متی یک اندازه به پیروزی دست یافتند.

من به تنوع عقیده دارم - بگذارید همه چیز باشد فلمهای هنری فلمهای آزمایشی، کمید بها فلمهای هیجان آورو حتی فارسها. اما شخصاً دل بسته درو نمایه هایی هستم که بیانگر سر نوشت آدمی در جا معی متغیر باشد. و این درو نمایه را بارها در اشکال و با تکنیکهای گوناگون هنری در فلمهای بدون آهنگ و همراه با آهنگ، در فلمهای رنگه و پرده های بزرگ، آزموده ام، ولی تعهد خودم را همواره نگه داشته ام.

من به تنوع عقیده دارم - بگذارید همه چیز باشد فلمهای هنری فلمهای آزمایشی، کمید بها فلمهای هیجان آورو حتی فارسها. اما شخصاً دل بسته درو نمایه هایی هستم که بیانگر سر نوشت آدمی در جا معی متغیر باشد. و این درو نمایه را بارها در اشکال و با تکنیکهای گوناگون هنری در فلمهای بدون آهنگ و همراه با آهنگ، در فلمهای رنگه و پرده های بزرگ، آزموده ام، ولی تعهد خودم را همواره نگه داشته ام.

(پایان)

تخته مارپیچ کار

تخلص : آوری

خوابشتم را مد جلد شرکت کنندگان جایزه تخته های مارپیچ

شامل سازه با احترام

نظریه پروگرام همکاری یک عده است. مهالك درساحه تحقیقات وفضاء کیهانی بمقصد صلح بتاریخ دوم دسامبر سال ۱۹۷۲ از اتحاد شوروی پرتاب قمر مصنوعی زمین انتر-لوز موس-۸ عملی گردید.

قمر مصنوعی مذکور برای ادامه تحقیقات خواص دیو دنتفیر سیاره زمین، تمرکزیت الکترونها و ذرات چارچ آمده ثبت آیونها در نزدیکی قمر مصنوعی، درجه حرارت الکترونها و غیره تعیین شده است. در فعالیت اداری تر تیبیات علمی سپو تنیک انتر کوز موس-۸ گروپ دانشمندان ممالک بلغاریا، جمهوری آلمان شرقی، اتحاد شوروی و چکوسواکیا حصه میگیرند.

همکاری اتحاد شوروی با فرانسه اضلاع متحده امریکا و هندوستان روز بروز زیاد تر میشود. آزمایشات یکجایی دانشمندان فرانسه و اتحاد شوروی در پرتاب راکت ژئوفزیک در زمان پرواز سپو تنیک مخابره مولیند-۱ که برای اولین مرتبه را پور تاژ تلویزیون رنگه را از مسکو به پاریس و از پاریس به مسکو ارسال می کرد صورت گرفته است. در لابراتوار ذات لحر که اتحاد شوروی لونا خود-۱ انعکاس دهنده لایزری ساخت فرانسه نصب و در دستگاه توما تیکی سیاره پیمای مارس-۳ آزمایش و تحقیقات مشترک ستیریو در مطالعه تشعشع آفتاب انجام گرفته

بقیه صفحه ۱۳

رشدید جلیا

میشود. از هنرمند سا لخور ده پرسیدم: - اگر برای بازی در نمایشنامه بی دعوت شوید، میپذیرید؟

برخاست. دستهایش را به جیب پتلون کرد. «از ارسای به بیرون نظر انداخت. به نقطه نامعلومی خیره شد و درین حال گفت:

من همه چیز را در راه تیاتر فدا کرده ام. حالا اگر از نمایشنامه بی خوشم بیاید و از من برای بازی دعوت کنند، قبول میکنم، چرا نکنم؟

بعد، رویش را گشتاند، به سوی من دید و با آواز نجوا مانندی گفت: - آخر تیاتر همه چیز من بوده... زند گیم بوده...

(پایان)

من در او استعداد سرشار هنری می بینم. اگر بگذارد نشی میتواند اثرهای خوبی را روی صحنه آورد. او بر خودش حاکم است. در کشناخت تیبها قدرت شکر فی دارد. تیبهاها را میتواند بشنا سدد و بعد، روی صحنه، به تماشاگران بشناساند.

«رشدید جلیا» هفت فرزند دارد. چار پسر و سه دختر. بزرگترین شان حمید است که در ماه حوت امسال قدم به سینه و نه سالگی میگذارد و خردترین فرزندانش عادل است که او هم در ماه حوت بیست ساله

شماره ۴۰

درس فامیلی

زود دست هایم را باز کن و گرنه برای نجات خود چیخ میزنم . دختر با لشت را به دهن باز داد در بالشت رسم يك سگ شکاری که يك مرغابی وحشی را بدهن گرفته گل دوزی شده بود . در آن لحظه چنین منظره بمیان آمده بود . من قسمت عقبی سگ گل دوزی شده را چك زده بودم و سگ گل دوزی شده مرغابی وحشی را چك زده بود باز هم زنك زده شد . دخترم بایك حرکت آهسته و بدون صدا به عقب در وازه رفت و از سوراخك در وازه به بیرون نظر انداخته دو باره آمده گفت : - آنها .. خود شان است . چون دهنم بسته بود نمی توانستم ببرسم که آنها کی بودند . باز هم چندین مرتبه زنك زده شد بعد از لحظه چند آواز قسم های شان را در راه زینه شنید . در آن لحظه جگر گوشه ام بالشت را از دهنم بیرون کرده بعد دست هایم را باز کرد و من هم يك نفس تازه کردم و پرسیدم : - کی زنك می زد ؟

- پدر ملادین ، پدر کوسو و پدر امیل ... چرا ؟

او با بی اعتنائی شانه هایش را بالا انداخته گفت :

- امروز سیلی محکمی بروی ملادین زدم که چندین ساعت گر شده و هیچ چیزی را نمی شنید و همچنان زیرو اطراف چشم کوسو سیون را با چندین ضربه کبود ساخته بودم و دست امیل را به اندازه تاب داده بودم که همه خیال می کردند که شکسته است . حتما این ها برای این آمده بودند که بشما شکایت کنند .

با تعجب پرسیدم : - توتنها ... یعنی به تنهایی این کار را کردی ؟

- بلی تنها . افسوس که مستی فجو و تونی از نزدم گر یختند و لی فردا حق آنها را نیز خواهم داد . من از خوشحالی در پیراهن جانی شدم ... زیرا اینها همه پدران مردها

بودند که برای شکایت آمده بودند . دخترم بطرف من دید بدون اینکه خوشی مرا بخوبی بفهمد پرسید : - بلی این ها پدران همین بچه های بود که تو آنها را لت و کوب کرده بودی ؟ همین ها بودند .

يك بار دیگر از خوشحالی بدور خود چرخید وواستم از عقب آنها بروم و لی افسوس که کمر بند را کشید بود و پتلونم درین وقت بالای زانو هایم پائین شده بود اگر دخترم این کار را نمی کرد باز هم يك راه داشت شاید به آنها می رسیدم به مشکل تا راه زینه رفتم و حتی از آنجا پائین هم شده بودم ولی آنها رفته بودند و من دیگر نمی توانستم با پتلون بدون کمر بند عقب آنها بدوم و قتیکه دو باره بخانه داخل شدم همه اسیر ها آزاد شده بودند و همه از اینکه از اسارت چندین ساعت خلاص شده بودند خوشحال بودند . در همین لحظه تلفون زنك زده گوشه را بر داشتیم يك صدای بالرزه طفلانه میگفت !

- میتوانم به همراهی هاری دیوانه صحبت کنم ؟

- هاری دیوانه ... ابرو هایم را بالا دندا ختم .

درین وقت دخترم گفت . ایسن تلفون برای من است . و گوشه را گرفت . من بایک تعجب دودلی گفتم : - دختر جان ! تاجا ئیکه بخاطر دارم نام تو گر ستینا میباشد . - يك دفعه که برایتان گفتم ! حالا دگه در مکتب نام های دیوانه میباشد .

او يك شکایت را در تلفون شنید و خیلی با جدیت جواب داد : - برایش بگو که اگر يك باردیگر ترا چیزی گفت و پادر وی تپله کرد چنه اش را خورد خواهم کرد . من وزنم خیلی بارضایت و خوشحالی بطرف يك دیگر نگاه کردیم برای اینکه اینقدر زحمت در حصه او هدر نرفته بود !

تصحیح ضروری

خوانندگان عزیز در شمار گذشته در مقاله (خدا حافظ کوبريك) لطفا دواشتباه را امید داریم در نظر صفحه ۷۸

آدولف هیتلر

اجتماعی و ملی آلمان نازی برسد در سال ۱۹۳۳ مقام کنسولی را قبول کرد و در ۱۹۳۴ تمام مسؤولیت های ریاست جمهوری را به عهده گرفت (پس از مرگ هند بورك) و بانام پیشوا تمام امور در دست گرفت وی اطریش ، چکوسلواکیا را ضمیمه آلمان نمود و پادول ایتالیا و جاپان متحد شد و با جمله به پولند آتش جنگ خانما نسو ز دوم را بر افروخت و شش سال بعد جنگ خاتمه یافت و هیتلر خود کشی نمود (اول ماه می - ۱۹۴۵)

هنرمندان

که ماتیو میرد ۱۸ میلیون ملیون مارك تخمین شده است . میرك ماتیو تا اپریل سال آینده با آلمان و داغ کرد . در ماه اپریل میریل ماتیو بیک سفر هنری دیگر خواهد پرداخت و ریکاردی بنام ستاره نمبر سه ثبت خواهد کرد . البته ماتیو این ریکا د را بدون گرفتن پول ثبت خواهد کرد و مفادی که از فروش این ریکا ده ها که قیمت هر ریکارد ده مارك می شود .

میریل ماتیو تمام عایدات که از این ریکارد بدست می آید به موسسه که (نجات انسانها) نام دارد بخشید خواهد شد .

دردی از صدها درد

امید وارم که مادرم این نوشته را بخواند ، بر من اعتماد کند و در سایه این اعتماد ، زندگی پر از خوشی و سعادت به وجود میآورد . امید وارم که نوشته من ارزش چاپ شدن را داشته باشد .

فتانه ...

فتانه عزیز .. امید وارم که موفق باشی .. نامه ات را از آنجا که با واقعیتی که بسیاری دختران جوان با آن روبرو هستند ، تماس دارد ، چاپ کردیم آرزوی ما هم اینست که مادران در روش دختران خود شرایط عصر و زمان را در نظر بگیرند و با سخت گیری بیش از حد ناراحتی فکری و روحی دختران خود را فراهم نسازند . مادر باید به دختر خویش اعتماد داشته باشد و نه با سختگیری و مراقبت دائمی نمیتوان کاری از پیش برد .

گفته نشده است .

دو دیگر گفتگوی که در اخیر مضمون اقتباس شده است ، توسط ب ، منتظمی از منابع فرانسوی ترجمه شده است .

داشته باشند .

نخست عنوان شعری که در پای صفحه چاپ شده است (خدا حافظ کوبريك نیست) یعنی بخاطر کوبريك



متود شصت و پیا له :

يك متود ديگر كه كمتر عموميت دارد مگر وقتي آموخته شود نتيجه كافي و خوب ميدهد اينست كه كيسه هاي مخصوص شير در حاليكه گوشه هاي پستان در داخل يك پيا له قرار داده شده باشد بين شصت و كنار پيا له فشار داده شود . (گر چه كار بسيار مشكل است تا سايه هاله نوك پستان با جوانب آن پائين در بين پيا له قرار داده شود اگر بنا باشد كه شير را براي چند ساعت نگهداريد ، لازم است تا پيا له تعقيم گردد . اول دست

هاي خويش را با صابون و آب بشوئيد كنار پائين پيا له را عميقا به پستان چپ در حوضه كنار پائين سايه هاله نوك پستان به چسبانيدهد و يك قسمت پيا له را از پستان جدا وبا دست چپ بگيريد . شصت دست را ست خود رايه كنار بالايي هاله نوك پستان چانجا سازيد . اکنون سايه هاله مند كره بين شصت و حاشيه (لب) پيا له خوب فشار داده شود و بعد بطرف پائين جانب نوك پستان فشار متوجه سايه هاله شود . اين عمل شير

را از كيسه ها بطرف نل هاي كه بطرف سر هاي پستان ها منتهي مي شود مي برد . بخاطر داشته باشيد كه شصت تا آنرا به روي سايه هاله نوك پستان نه لغزا نيد و ضرور نيست كه با فشار نوك پستان شير بکشيد و حتي به نوك پستان نبايد

تماس نماييد . بايك تمرين كم ، قادر خواهيد شد تا شير را با سيله يك شير كش بکشيد البته در چند روز اول ممكن است مانده شويد مگر اين وضع دوام نمي كند . اگر خواسته باشيد تا يك پستان پر را خالي نماييد شايد بيست دقيقه يا بيست و وقت

بگيرد در صورتيكه تازه آموخته باشيد . هرگاه بخواهيد پستانهايتان را بعد ازان كه طفل از شير خوردن خلاص شده باشد كاملا خالي نماييد ، صرف چند دقيقه وقت را مي گيرد . وقتي كه پستان پر باشد ، شير به داخل شير كش مي آيد حين كه پستان قسما خالي شد شير بصورت قطره قطره بداخل شير كش به نظر ميرسد . وقتا كه شير در شير كش نيامد شير كشيدن را متوقف سازيد ، طبعاً اگر ده دقيقه انتظار بکشيد ، پستان شير زياد پيدا خواهد كرد ، لكن لازم نيست تا دو پاره پستان را خالي نماييد .

شير كش هاي پستان :

سه نوع شير كش پستان موجود است ، ساده ترين ، ارزان ترين و آسان ترين از لحاظ ميسر شدن شير كش هاي شيشه اي با پمپ ابري كه بوسيله آن كشيدن شير از پستان صورت مي گيرد اما نوع ديگر كه بسيار موثر و سود مند واقع مي شود شير كش آبي است

كه ميسر شدن آن مشكل است ووا تر تا پي ناميده ميشود . يك قسمت پمپ در يك ظرف عادي آب تماس داده ميشود ، وبا يك عييله ساده بصورت موزون عمل كشيدن شير صورت مي گيرد ، نوع سوم شير كش هاي برقي است كه به صورت كرايه از بعضي شفاخانه ها و ديو هاي ادويه ويا بعضي دواخانه ها ميسر شده مي تواند .

يك غلاف يا پوش سر پستان :

پوش سر پستان عبارت از يك سر پستان را برمي آيد كه بيك شيشه مخروطي شكل نصب گرديده كه در قسمت پيشروي پستان

جا داده ميشود . وقتا كه طفل پو شي مزبور را مي يك خلادر بين شيشه مخروطي پيدا گرديده و درين وقت سايه هاله نوك پستان بداخل شيشه كش مي گردد و يك مقدار شير را خارج مي كند .

پوش سر پستان به طور موقتي در حاليكه نوك پستان زخمى و يا منقبض شده باشد استعمال مى گردد ، اين پوش بسيار سود مند نمي باشد زيرا كه شير از كيسه ها كشيدن نمي شود . يك طفل با ييد قادر باشد تا با شدت هر چه تمامتر بمكد تا شير زياد حاصل نمايد (پوشهاي سر پستان كه با اسلوب سايه هاله ساخته شده مورد استفاده قرار داده نشود زيرا ممكن است سبب تسميم گردد) .

جدا كردن طفل از شير مادر (از پستان مادر) :

جدا كردن طفل از پستان مادر (شير) يك موضوع مهم است نه تنها براي طفل بلكه براي مادر نيز داراي ارزش به سزا مست علاوتاً اين اهميت نه تنها از لحاظ فزيكي بلكه از نگاه احساسات نيز قابل تذكر است . يك مادري كه مدت ها به طفل شير داده ممكن است خفيقا بعد ازان كه شير دادن را متوقف مي سازد احساس دلنگي و افسردگي نمايد گويي كه يك اندازه از نزديكي خويش را به طفل از دست داده است و يا مثل اينكه يك اندازه يك شخص كم ارزش براي طفلش مي شود ، همين موضوع دليلي براي جدا نمودن طفل به طور تدريجي محسوب مي گردد .

جدا كردن طفل وقتي كه شير كم در پستان مادر موجود باشد :

جدا كردن طفل از شير وقتي كه پستان مادر صرف يك مقدار

كم توليد نمايد بسيار آسان است معمولاً در چنين حالت به مادر ضرور نيست تا پستان هاي خويش را بسته نمايد ، فقط انداختن طفل را به پستان خود متوقف ساخته و انتظار كشيد ، هرگاه پستان ها آنقدر پر شد كه احساس تكليف و نارامي نمود در آن صورت مي تواند صرف براي پانزده يا بيست تا نيه طفل را شير دهد ، اين عمل فشار يكه بالاي پستان وارد شده كمك مي نمايد بدون آنكه حقيقتاً سبب تحريك پستانها گردد . اگر پستان ها مكرراً احساس نا راحتي نمايد مادر همان عمل را تكرر مي تواند . اگر پستان مادر به طور متوسط مقدار شير را توليد مي نمايد بايد پلائي وضع نمايد تا بسيار به تدريج طفل را از شير خود جدا نمايد .

هنوز هم ضروري احساس نمي گردد تا پستانهاي خود را بسته نماييد و يا جريان شير را محدود سازيد . اگر طي يك ياداو روز پستانها پرونا راحتي نگريدند تمام شير دادن منظم را متوقف سازيد ولي اگر پستانها بعداً نا راحتي مي گردند طفل را براي يك وقت کوتاه شير دهيد به پستان خويش اندازيد اگر در زمينه كدام ماكثري در دسترس شما نبود تا باوي مشوره نماييد در مباحث آينده فارمولي كه توصيه مي گردد عملي نماييد .

جدا كردن ناگهاني طفل از شير مادر :

اگر به طور جدي مريضى به شما عايد گردد و يا اينكه روي كدام عامل عاجل بايد به جاي داري و يا به شهر ديگري سفر كنيد درين حالت اگر به يك دا كتر بقيه در صفحه ۸۱

عشق احساس عجیبی

شکر لب

دو ست نیویارک من و وظیفه جدید برای من چنین مفهوم دارد که من بر خلاف تمایلات خود رفتار میکنم من همراهی سیمول خود را خوش بخت احساس میکنم .

موقف من درین وقت ما فند دختران خرد سا لیست که نمیتوانند از یک چیزیکه با آن انس گرفته اند خود را مجزا سازند ، برای من انتخاب این دوره خیلی مشکل تمام می شود ، فکر می کنم کدام یک را انتخاب کنم ، بعد از تفکر زیاد بیک نکته خیلی دقیق می شوم و آن اینست که میخواهم با فلیپ ازدواج نمایم .

این فکر در عمیق ترین زوایای قلبم رخنه پیدا میکند بطوریکه فکر دیگر جای آن را اشغال کرده نمی تواند ، تصور میکنم که چقدر در موسم زمستان خوش بودم ، زیرا در همین فصل بود که گلپای عشق ما شکوفان شده و ریشه های خود را هر چه بیشتر قایم ساخت اما حالا به نظرم میرسد که تمام آن خوشی جز یک فریب و اغفال چیز دیگری نبوده است .

هنگامیکه با فلیپ ملاقات کردم فکرمی کردم احساساتم تحت تاثیر مرموزی قرار گرفته است ، زیرا این بار من از او چیزی را توقع می کردم .

من در مورد پلانهای سیمون با وی مذاکره نمودم ، اما این اظهارات در یک دستوران بر جمعیت و در آثای صرف طعام چاشت صورت گرفت این یک پرابلم واقعی است . تو میدانی که من به سیمون علاقه زیاد دارم ، اما موضوع مسافرت چیز نیست که بیش از همه مرا نگران می سازد .

چطور من این نکته را روشن بسازم ، آیا تمام آن را بگویم یا یک قسمتی از آن را ، فلیپ جدا شدن از تو برایم خیلی نا گوار تمام میشود

او خنده بسیار شیرینی را سر داده و دست مرا در حالیکه چند دقیقه را به خاموشی سپری کرد در دست خود گرفت و بعد گفت: محبوب زیبایم ! تو باید این موضوع

را این قدر بزرگ تلقی نکنی ، تو میدانی که من ترا از دست داده نمی توانم از دست دادن تو و مرگ من یکی خواهد بود ، اما تو باید در اطراف آخرین علاج و قابل قبول هر دو ی ما فکر کنی .

او گفت : چیزی را که می توان تصور نمود ، فکر میکنم جواب آن را همین اکنون پیدا کرده ام ، هرگاه مایل باشی می توانی باین مسافرت اقدام نمایی از همه اولتر باید حساب مرا در نظرگیری ، زیرا من مسئولیت رفتن و بودن ترا به عهده نمی گیرم .

دفعتا به چهره او متوجه شدم در چهره او علایم سردی و بحث هردو خوانده می شد ، در یک لحظه تمام احساسات و تعهدات خود را فراموش کردم ، چهره فلیپ را یک نوع تاثیر غیر قابل بسا و فرا گرفته است .

هرگاه من تمام وقت خود را با سیمون در حال مسافرت سپری نمایم ، بهتر آن خواهد بود که به واشنگتن باز گشت نمایم ، فکر می کنم موضوع دومی به مفاد من تمام خواهد شد .

بالاخره من فلیپ را از چهرت و وسوسه نجات دادم ، سوال خود را تکرار کردم اما این بار صدایم چنان وحشت انگیز بود که او دفعتا به چهره ام متوجه گردید او به چهره من با چنان یک شدت نظر کرد که نظیر آن را قبلا ندیده بودم چهره او دفعتا روشن گردیده اما بعد تر خیره شده و مانند یک چراغ خواب مراحل تیرگی خود را تا آخرین نقطه طی نمود ، چهره او همان تیرگی را داشت که من در مرحله اول ملاقات مشاهده کردم .

بودم و بعد بدام عشق او گرفتار شدم ، این عشق همانطور مدارج خود را طی کرد تا اینکه فکر می کردم که افزایش آن ازین مرحله غیر قابل تصور است ، اما او بمن گفت ، هر طوریکه دلت میخواهد همان طور تصمیم بگیر ، فکر می کنم بوی بگویم که لطفا آزرده خاطر مباش ، من می توانم ترا خوش بسازم .

شاعران شیرین سخن و شیرین زبان از نی خامه و عنبر شمامه خود شکر فشانی کرده اند اشعار شیوای شاعران نقل مجلس سخن سنجان را نکته دانان می گردد ، در شبستانی که سخن دانان شیوا بیان حاضر بودند از عنبرین مویان و شکرلبان سخن میزدند ، سخن درین جا رسید که دریا رویان در هر جا پیدا میشود هر لاله روی و بنفشه مونی که در گلستان حسن پدیدار میگردد سالی غم در صورت عاشق پیچا ره می خورد و عاشق جامه کبود می پوشد و به یاد دلدار شیون و ناله می کشد و از چرخ کبود می نالد و شکوه سر می کند عشق شرقیان و غربیان فرق دارد به گفته علامه دوران استاد سلجوقی که عشق (غربی ها در سینما شروع و در هوتل خاتمه می یابد) اما خدا از عشق بازی شرقیان نجات بد هند که در طفلی شروع و در پیری و کهن سالی به حسرت ختم میشود مکاتبه در معاشقه از ضرورت یا است ، گریه و ناله و فریاد و فغان از اجزاء عشق بازی است معشوق راندیدن ، نرسیدن به او کبوتر را قاصد ساختن و باد صبا را بیک سبک پی مقرر کردن بادپیمانی کردن است باز فرق آنجا و این جا این است که این جا عاشقی گناه است آنجا هنر است ، ما همیشه عاشقی را عیب گفته ایم عاشقی در آنجا بی پرده راز دل گفتن است درین جا در ساز و پرده راز هم اگر اظهار عشق کنیم با هم ملامتی متوجه ماست معشوق ناز را به سرحد کمال میرساند

شاعران شیرین سخن و شیرین زبان از نی خامه و عنبر شمامه خود شکر فشانی کرده اند اشعار شیوای شاعران نقل مجلس سخن سنجان را نکته دانان می گردد ، در شبستانی که سخن دانان شیوا بیان حاضر بودند از عنبرین مویان و شکرلبان سخن میزدند ، سخن درین جا رسید که دریا رویان در هر جا پیدا میشود هر لاله روی و بنفشه مونی که در گلستان حسن پدیدار میگردد سالی غم در صورت عاشق پیچا ره می خورد و عاشق جامه کبود می پوشد و به یاد دلدار شیون و ناله می کشد و از چرخ کبود می نالد و شکوه سر می کند عشق شرقیان و غربیان فرق دارد به گفته علامه دوران استاد سلجوقی که عشق (غربی ها در سینما شروع و در هوتل خاتمه می یابد) اما خدا از عشق بازی شرقیان نجات بد هند که در طفلی شروع و در پیری و کهن سالی به حسرت ختم میشود مکاتبه در معاشقه از ضرورت یا است ، گریه و ناله و فریاد و فغان از اجزاء عشق بازی است معشوق راندیدن ، نرسیدن به او کبوتر را قاصد ساختن و باد صبا را بیک سبک پی مقرر کردن بادپیمانی کردن است باز فرق آنجا و این جا این است که این جا عاشقی گناه است آنجا هنر است ، ما همیشه عاشقی را عیب گفته ایم عاشقی در آنجا بی پرده راز دل گفتن است درین جا در ساز و پرده راز هم اگر اظهار عشق کنیم با هم ملامتی متوجه ماست معشوق ناز را به سرحد کمال میرساند

غ ح تیموری

او همانطور خاموش است افکار عجیب و غریبی مرا اذیت کرد ، بالاخره روی خود را با یک نوع دستپاچگی بسوی من دور داده و گفت : سارا ، من ترا دوست دارم ندا از جریانات زندگی تو قلبا متاثر می شوم ، فکرمی کنم زندگی بدون تو برای من خیلی دشوار است ما من هیچگاه جرئت آنرا پیدا کرده نمی توانم که برای تو یک بلان و یا چندین پلان را طرح و پی ریزی کنم ... چنانچه من این موضوع را قبلا هم برای اظهار نموده ام .

بااستماع این اظهارات گفتم: من این دوستی را فهمیده ام ، من آن را کاملا درک می کنم همین درک محبت تو بود که من آنرا نظیر یک خواب شیرین تصور می نمایم ، من این بحث را مانند نوشته های زمان قدیم که با خط زیبایی می نوشتند

بقیه در صفحه ۸۳

صحبت‌تان و هنر مند

و تماشای آن بکشور ما خواهند آمد .
وقتی نظرش رادر مورد تابلوهایش که بنمایش گزاردده بود پرسیدم گفت : اصل منظوری از دایر نمودن این نمایشگاه این بود تا طرف توجه بیشتر استادان هنر قرار گیرد و نظریات و انتقادات شانرا بمنظور اصلاح نواقص بمن بگویند البته این اظهار نظر ها بهترین راه موفقیت در آینده خواهد بود .
از بناغلی محمد اسحق پرسیدم تابلو هایی را که بنمایش گزاردده ای حاصل کار چند وقته ات خواهد بود ؟ باز هم تبسمی کرد و گفت : از دو سال باینطرف این تابلوها را آماده ساخته ام و برای آماده ساختن آن اکثرا بمشکلات هم مواجه شده ام زیرا وسایلی که در تهیه تابلو از قبیل رنگ های مختلف و غیره سا مان بکار میرود بعضا در

بازار پیدا نمیشود و اگر پیدا هم شود از نظر حیثیت و کیفیت ترکیبی و ساختمان مطابق دلخواه ما نیست . وی بجواب سوال دیگری اظهار داشت : در نظر دارم در صورتیکه وضع اقتصادی اجازه دهد آثار تازه را که تهیه می دارم در کداهم نمایشگاه یکی از کشور های خارجی بنمایش بگذارم .
وی موفقیت های هنری اش را در دوره همکاری استاد برنبا چه در دوره تحصیل و چه بعد از آن خوانده و انمود کرد که تشویق دایمی استادش او را در راه هنر رهنمایی خوبی نموده است .
درین اثنا بناغلی محمد هاشم سنجر نیز از همکاریهای بناغلی حیدرزاده یاد آوری نمود و خوا هش نمود تا سپاسگذاری اش را بایشان تقدیم نمایم .

بقیه صفحه ۵۸

مرد امروز

خنده کرد و گفت موضوع حل شد و راستی شخص از دوستانش او را آزار داده بود از شنیدن این موضوع راحت شدم و از وی خواهش کردم باید در چنین موارد بدون قضاوت صحیح کاری نکند که زندگانی خانوادگی اش را تلخ سازد .
این بود قصه دوستم و سوء تفاهمی که بین شان تو لیدو منجر به وخامت اوضاع بین شان شده بود .
باید گفت که اینچنین رنجش ها و سوتفا همتا اکثرا باعث برهم خوردن روابط خانوادگی شده و بر زن و شوهری که عمری را با هم سپری نموده و یکدیگر را خوب شناخته اند لازم است عوض این نوع جنجال ها علل آن جستجو شود .
ولسانی را که باین چنین تحریکات دست می زنند تو صیه کنند که باعث آزار و اذیت دیگران نگردند .

بقیه صفحه ۷۹

شما و طفل شما

مشوره نتوانستید مجبورید تا به طور ناگهانی طفل را از شیر جدا نمائید . البته معمولا ضرورت نیست تا طفل رانسبت مریضی های خفیف و یا اینکه بسیار شدید و جدی نباشد از شیر مادر جدا کرد .
طبعا این موضوع را داکتر شما تشخیص و فیصله خواهد کرد که « طفل جدا شود یا نه » یکی از طریق ها ایتست که مایعاتی را که مادر مینوشد محدود ساخته و یک نوار یا پارچه پاک را در حالیکه خریطه های یخ روی پستانها قرار داده شود به توصیه نماید .

دور سینه پیچانده شود ، شک نیست که این عمل به طور کافی غیر مستریج و تکلیف ده می باشد .
یک طریقه بهتر ایتست که به پستانها کمک شود باین قسم که هر وقت کاملا از شیر پرمی شود که سبب نارامی گردد یا به وسیله شیر کش و یا توسط فشار دست شیر کشیده شود . هرگاه با داکتر میشود نمائید ممکن است برای چند روز تطبیق بعضی وا کسین ها را با بعضی هدایات دیگر غرض تقلیل تولید شیر پستانها به شما توصیه نماید .

صفحه ۸۱

سپو تنیک و کیبل های زیر آب

این سوال علاقه تمام متخصصین وانجنیران تیلفو نی بین القاره ها را در تمام جهان بخود معطوف ساخته است . اما تا حال کدام جواب متحد آلمانی به آن وجود ندارد . زیرا خصوصیت این امر در مورد شبکه های تیلفو نی از همدیگر درین کشور ها فرق می کند . تجربه های سالهای اخیر نشان می دهد که کیبل های زیر آبی فعلا مستحکم و بادوام موقعیت خویش را انکیمیدارند تقاضا نسبت باین سیستم ارتباطی دو باره بعد از یک دوره رکود زیاد شده است و این تقاضا شروع ارتباطات مخا بروی را با استفاده از سپو تنیک ها معنی می دهد .
مزیت و برتری کیبل های زیر آب احتمالا درین خواهد بود که این نوع کیبل ها وسیله مطمئن تر ارتباطات مخا بروی میباشد و می توان گفت که باین چنین یک ابتکار می توان از انگلستان به امریکا ی شمالی ارتباط مستقیم قایم نمود .
در همین نزدیکیها یک کمپنی انگلیسی بنام (ستاندر تیلفون ایند کیبل) به کیبل دوانی شروع خواهد نمود .
طول این لین جدید پنج هزار و دو صد و پنجاه کیلو متر و ظرفیت آن یکم هزار و چار صد هشتاد کانال خواهد بود . علاوه از کیبل (کو آکسیال) این سیستم دارای چار صد هشتاد و نه تقویت کننده نیز خواهد داشت که هر یک ازین تقویت کننده ها به فاصله هشت عشریه پنج کیلو متر از هم دور واقع بوده و هر کدام آن با پوش های مستحکم ضد نفوذ آب مجهز می باشند و هر سانی متر آن توان برداشتن شش صد و سی کیلو است .

کمتر از یک تر میم در چهار هزار تقویت کننده در ظرف بیست سال ضرورت خواهد بود .

کیبل گزاری در قعر اوقیانوس ها دقت و توجه زیادی بکار دارد این کار توسط کشتی های مخصوصی که کیبل از قسمت تقویت کننده انتقال داده می شود انجام می گردد و تاسه صد متر انحراف از خط السیر اصلی مجاز است نه بالاتر از آن .
تمام آلات و افزار را برای خط جدید

کمپنی (ستاندر تیلفون ایند کیبل) که از یکصد و بیست سال باین طرف باین کار مصروف است تولید و تهیه می نماید کمپنی در سال ۱۹۷۶ جدیدا پلان گزاری نمود و آمادگی برای این کار می گیرد و باین اساس سیستم قوی تر ارتباطی تیلفو نی بین القاره ای را بطرفیت چهار هزار کانال بکار خواهد انداخت در حال حاضر جاپان دارای بزرگترین و قوی ترین لین کیبلی زیر آب با سیستم دو هزار و هفتصد کانال در جهان میباشد اما طول برداشتن شش صد و سی کیلو آن نسبتا کوچک تر است .

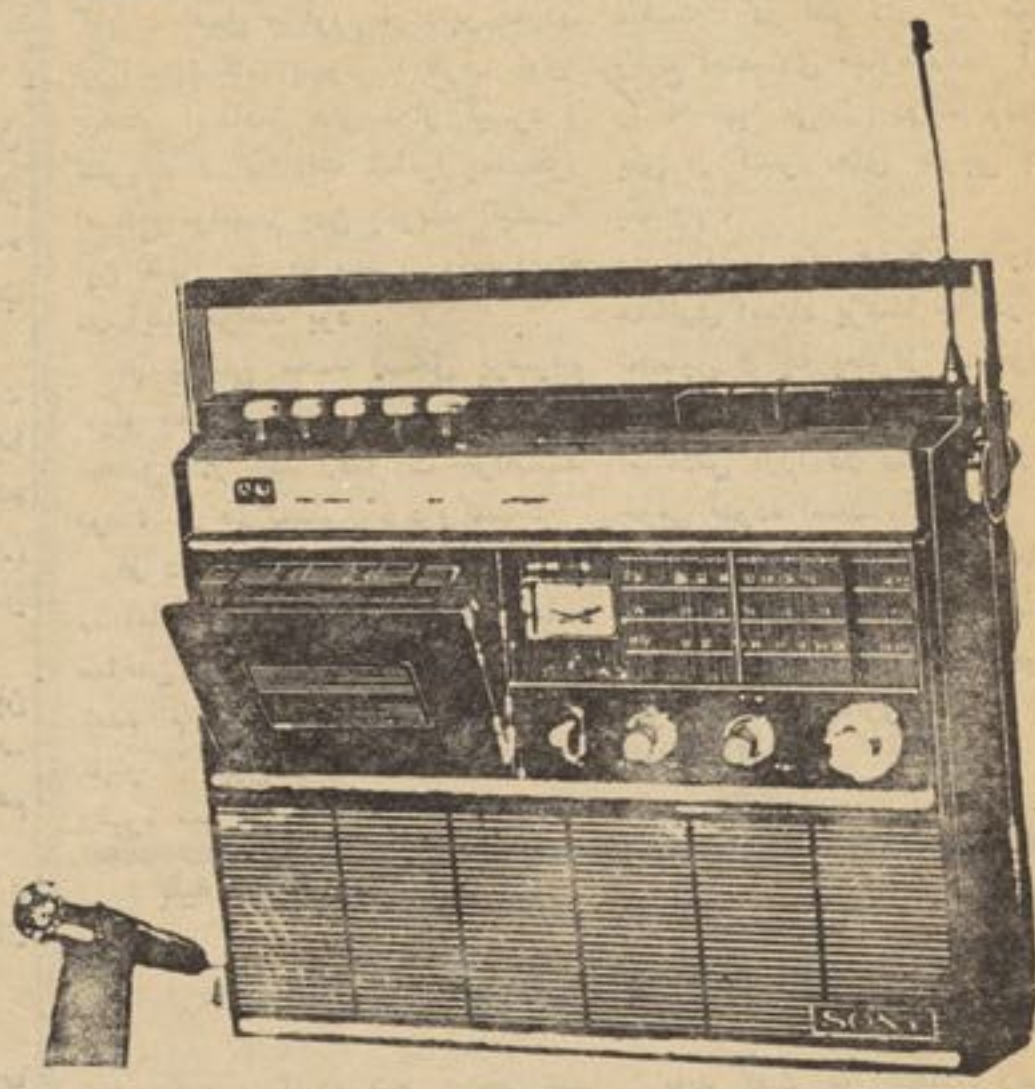
سونی

SONY

•
سونی برای من

•
سونی برای شما

•
سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

رادیو کست مدل CF-250S

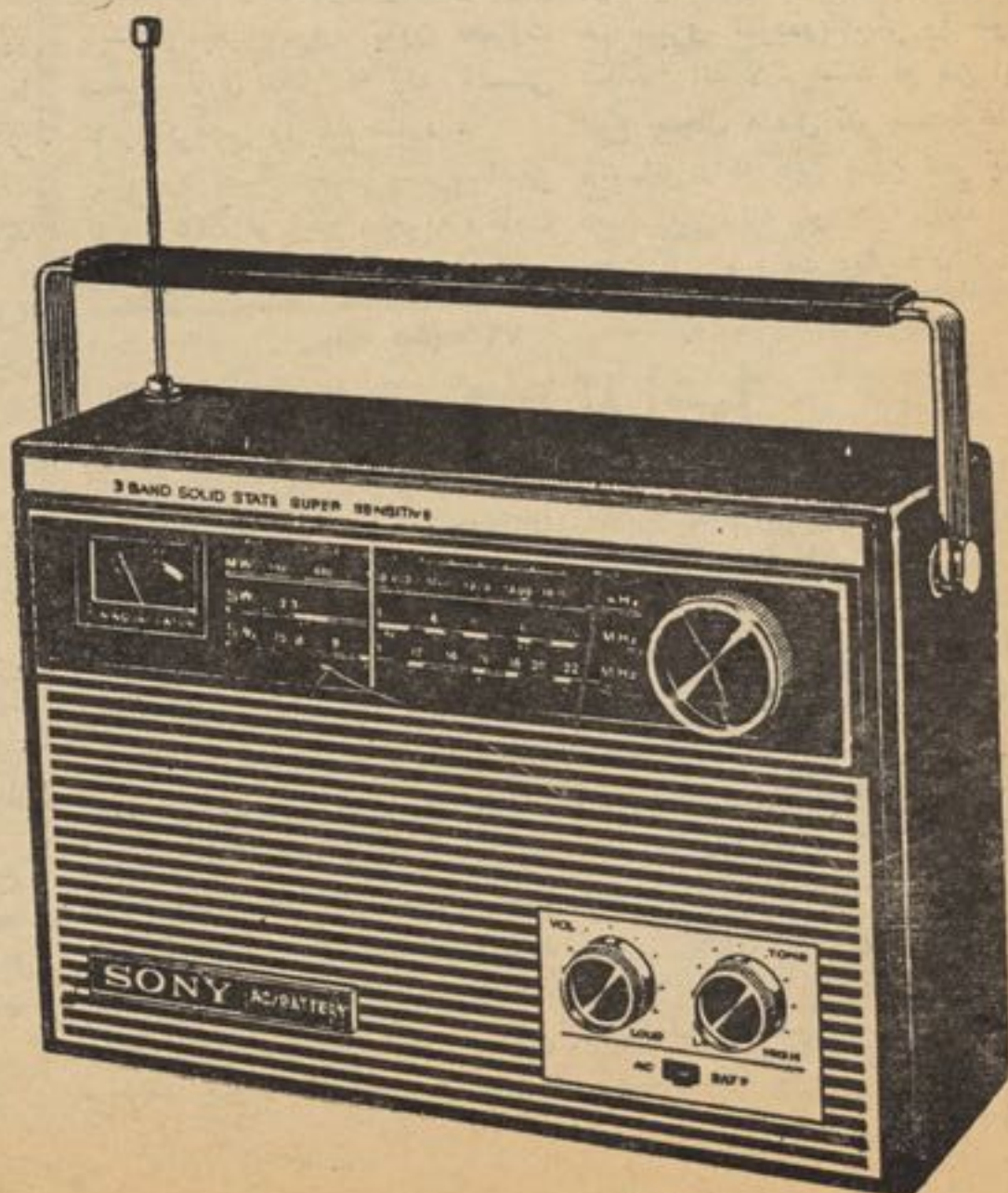
دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر اضافی
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت
باتری (۴ عدد باتری کلان) - کنترل هموزیر آواز - کنترل سه مرحله ای
مندی ویستی آواز - وزن ۳ کیلو و بزرگی ۳۰ x ۱۰ و نیم x ۱۳
انچ

رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت با طری
(سه عدد باتری کلان) دارای وزن ۲ کیلو و بزرگی ۳۰ x ۱۰ و نیم x ۱۳
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .



SONY.

عشق احساس عجیبی

(من ترا دوست دارم) تصور می نمایم، من ترا دوست دارم و از حادثات زندگی ات کاملاً متأثر میشوم، چه جملات فریبنده، بلی من این را میدانم و به آن یقین دارم. ماین چه مفهومی را در قبال خود خواهد داشت، آیا ازین توجه ای که نوم باهیچ نوع پلانی نیست چه نتیجه خواهد آمد.

باری وی بمن گفته بود: دوستی من باتو به اندازه ایست که به هیچ وجه با کلیه قابل مقایسه نمی باشد.

اما من گفتم: فلیپ، من به این عقیده توارزش قایل هستم و آنرا يك حقیقت محض تصور می کنم چنانچه همین اکنون هم به آن اعتماد دارم، اما تمام این سخنان برای فریب دادن است لذا درحقیقت آن تردید دارم و نمی توانم آن را يك چیز واقعی تصور کنم.

روز های متوالی یکی پی دیگر سپری میشود. اما من نمیتوانم کدام تصمیم قاطعی اتخاذ کنم فکر می کنم ازدواج یا يك نفریکه هنوز تمایلات باطنی او بر ارم روشن نیست خیلی گران تمام خواهد شد. ولو تمایلات او قابل فهم هم باشد در آنصورت موضوع داشتن زن يك پرابلم دیگر است که خالی از اشکال نخواهد بود. يك روز روشن ماه می بود که من فلیپ را از اتخاذ تصمیم خود باخبر می سازم من و او در یکی از رستورانهای با شکوه نیویارک نشستهایم، فلیپ دریشی سبز رنگی به تن نموده و چهره و نسبت بهر وقت دیگر روشن تر جلوه می کرد اما خوشی چند لحظه قبل من آهسته آهسته بیک نوع غمگینی غیر قابل وصفی مبدل گردید.

فلیپ او لین جمله خود را این طور آغاز کرد: (سارای عزیز! آیا بالاخره کدام راهی را پیدا کردی یا نه؟)

اوه، باور کن از بس فکر نمودم دماغم کاملاً نا راحت شده، اما فیصله اخیری من باین قرار گرفت که باید يك وظیفه جدیدی را برای

خود دستیاب کرده و در نیویارک باقی بمانم.

فلیپ گفت: سارای عزیز! خیلی خوش هستم که می بینم سر انجام طریق حل این معمارا مطابق میل و پلان خود پیدا کردی.

بلی، بلی، این آخرین تصمیم منست، فکر می کنم تو هم این پلان را خواهی پسندید.

فلیپ گفت: در نظر من بهترین پلانی آنست که به مفکوره خودت عملی شده باشد اما سارای شیرین فعلاً يك موضوع دیگری پیدا شده که فکر میکنم نقشه های آینده ما را برای يك مدت نسبتاً طولانی ناتمام خواهد ماند، من مجبورم که ماههای نا بستان را برای پیدا کردن يك نمایندگی جدید در اروپا سپری نمایم.

این خبر چنان تأثیری بر من وارد کرد که فکر می کنم در همین اجرای نقش کسی به من ابلاغ می نماید که حیانت به اخیر رسیده يك نفری را که در عین اجرای نقش است، من کمرنگی سردی و کرختی می میرد اختیار کرد ام.

پس چرا این موضوع را قبلاً به من نگفتی، اما حالا که من پلان خود را تر تیب نموده ام میخواهی با اظهار این حقیقت مرا کاملاً مضمحل بسازی.

فلیپ گفت: نه، عزیزم، مقصد من طور دیگر بود. من میخواستم برا در انتخاب موضوع مر بوط به خودت کاملاً به خودت آزاد بگذارم از همین سبب بود که جرئت نمی کردم نا این واقعیت را برای تو ابلاغ نمایم اما رفتن و آمدن من آنقدر وقت زیاد را در بر نمی گیرد، فکر میکنم بعد از دو سه ماه واپس به نیویارک مراجعت کرده بتوا نم. اما آن وقت مرادرین جا نخواهی دید، بلکه من در واشنگتن خواهم بود.

سارای عزیز! لطفاً این را نگو تو قبلاً پلان توقف خود را در

کودکستانی در لیسه سلطانه رضیه

ساده ساعت سه عصر تشکیل می میمانند و خورسندی کرده همکاری دهد.

ایشان را يك باردیگر خواستار گردید.

میرمن (فریار) در آخر صحبت خود درباره مشکلات کودکستان گفت:

مشکلات عمده کودکستان لیسه سلطان رضیه عدم وسایل مکمل تفریحی و درسی تشکیل میدهد که

باز هم امکان رفع و بهبودی آن در اثر همکاری یکدیگر موجود است، وی در آخر اظهار امید کرد تا تمام مکاتب نسوان کشور بخصوص

ولایت بلخ از ناحیه داشتن يك و جسمی اطفال کودکستان در شرایط امروزی چه خواهد بود توضیح کرد:

به نظر من در تربیه جسمی اطفال غذای خوب هوای گوارا و مراقبت و نگهداری منظم و همچنان و قایه شدن قبل از مصاب گردیدن به

بعضی امراض رول مهم عمده را داشته و در پهلوی آن مر بیون ورزیده که در رشته کود کستان تحصیل کرده و تجربه کافی داشته باشد، لازمی می باشد.

موصوف از همکاری و کمکهای بیغله انیسه (رضایی) کفیل و معلمات کود کستان میرمن تولونه مزار شریف

که در تربیه اطفال کودکستان لیسه سلطان رضیه سهم دارند اظهار

داشتند که لازمی می باشد.

موصوف از همکاری و کمکهای بیغله انیسه (رضایی) کفیل و معلمات کود کستان میرمن تولونه مزار شریف

که در تربیه اطفال کودکستان لیسه سلطان رضیه سهم دارند اظهار

داشتند که لازمی می باشد.

موصوف از همکاری و کمکهای بیغله انیسه (رضایی) کفیل و معلمات کود کستان میرمن تولونه مزار شریف

که در تربیه اطفال کودکستان لیسه سلطان رضیه سهم دارند اظهار

داشتند که لازمی می باشد.

موصوف از همکاری و کمکهای بیغله انیسه (رضایی) کفیل و معلمات کود کستان میرمن تولونه مزار شریف

که در تربیه اطفال کودکستان لیسه سلطان رضیه سهم دارند اظهار

داشتند که لازمی می باشد.

موصوف از همکاری و کمکهای بیغله انیسه (رضایی) کفیل و معلمات کود کستان میرمن تولونه مزار شریف

که در تربیه اطفال کودکستان لیسه سلطان رضیه سهم دارند اظهار

فروزون
میرمنول شکر رنده
معاون طوران شاه شهیم
تلفون میرمنول ۲۸۴۹
معاون ۱۰
میرمنول مطالع دولتی ۲۸۵۱
شرح اشتراک
کابل ۴۵۰ افغانی، ولایت ۴۰۰ افغانی
مرکز برای تعلیم ۲۴۰ افغانی، در ولایت ۲۵۰ افغانی
نایب ۲۲ دلار

AfGHAN D Pt. STORE



همه از خرید در فروشگاه بزرگ افغان راضی هستند
زیرا میتوانند محصولات وطن و اشیای مورد ضرورت را
به قیمت خود فابریکه و نازلتر از بازار ازین فروشگاه بدست آورند.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library